



@shenakhte_rahbari



تهیه کننده کتاب : سایت شناخت رهبری

@shenakhte_rahbari

راهنمایی :

برای خواندن کتاب روی صفحه کلیک راست کرده
و گزینه «Rotate Clockwise» را انتخاب نمایید

پیشوای صادق

حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای



دفتر نشر فرهنگ اسلامی

خانمهای علمی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ -
پیشوای صادق / گفتاری از رهبر معظم انقلاب اسلامی. - تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی،
۱۳۸۲.

۱۱۲ ص.

ISBN : 964 - 476 - 030 - 1

فهرستدوئسی براساس اطلاعات فیبا
کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. جعفر بن محمد(ع)، امام ششم، ۸۰-۱۲۸ ق. ۲. جعفر بن محمد(ع)، امام ششم، ۸۰-۱۴۸ ق.
امامت، الف. دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ب. عنوان.

۲۹۷/۹۵۵۲

BP۲۲۵/خ۲ پ۸

۵۸۱۵-۸۲ م

کتابخانه ملی ایران

فهرست

- ۱ دو قضاوت درباره امام صادق علیه السلام
- ۲ قضاوت جانبدارانه
- ۵ قضاوت مغرضانه
- ۵ رسالت انسانی، یک رهبر
- ۶ سیمای واقعی امام
- ۷ روحهای عاقبتطلب
- ۸ سندهای غیر قابل استناد
- ۹ قضاوت غیر علمی
- ۹ فلسفه امامت
- ۱۰ فلسفه نبوت
- ۱۱ امامت؛ ادامه تکلیف نبوت
- ۱۲ عناصر سازنده نظام اجتماعی
- ۱۳ برنامه عمومی ائمه علیهم السلام



وزارت فرهنگ اسلامی

دفتر مرکزی: پاسداران، خیابان شهید ناطق نوری، بوستان کتاب، تلفن: ۲۲۸۵۶۱۲۴

عنوان: پیشوای صادق

گفتاری از حضرت آیتالله سیدعلی خامنه‌ای

چاپ سوم: ۱۳۸۶

این کتاب در ۳۰۰۰ نسخه در چاپخانه دفتر نشر فرهنگ اسلامی نیوگرانی، چاپ و صحافی شد.

همه حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۹۶۴ - ۹۲۶ - ۰۲۰ - ۱

فروشگاهها و مراکز پخش:

فروشگاه فردوسی: میدان امام خمینی، خیابان فردوسی، نیش کوچه هنر، تلفن: ۳۳۱۱۲۳۸۸ - ۳۳۱۱۲۳۸۸

فروشگاه شماره یک: میدان انقلاب، بازارچه کتاب، تلفن: ۶۶۶۶۹۶۸۵

فروشگاه شماره دو: میدان انقلاب، خیابان ۱۶ آذر، تلفن: ۶۶۶۱۸۹۲۵

فروشگاه شماره سه: تجریش، تلفن: ۲۲۷۱۳۳۵۱ / فروشگاه شماره چهار: پاسداران، تلفن: ۲۲۸۵۵۱۶۴

فروشگاه شماره پنج: میدان آرک، جنب مسجد آرک، تلفن: ۳۳۹۲۰۲۰۷ - ۳۳۹۲۷۴۱۲

فروشگاه قم: خیابان امیر تلفن: ۷۲۳۸۱۵۰

فروشگاه مشهد: چهار راه شهیدان، پشت باغ نادری، کوچه شهید خورگیا، مجتمع گلچیده کتاب، تلفن: ۲۲۱۴۸۳۱ - ۲

- ۹۳..... شیعه؛ نامی برای حزب امامت
- ۹۴..... «باب»، «وکیل»، «صاحب سر»
- ۹۵..... «راز» در زندگی امامان چیست؟
- ۹۶..... رازهای ناگشودنی تشکیلات
- ۹۷..... «باب»؛ واسطه میان امام و شیعیان
- ۹۹..... «وکیل» چه کسی است؟
- ۹۹..... نحوه تکاپوی تشکیلاتی شیعیان

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ
 فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَيَمْتَرُ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا
 وَجَعَلْنَاهُمْ آيَةً يَهْدُونَ بِالْمَوْلَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ
 وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ^۱

دو قضاوت درباره امام صادق علیه السلام

درباره امام صادق علیه السلام دو قضاوت در میان مردم رایج است. این دو قضاوت از طرف دو دسته از مردم و صاحبان دو گونه طرز فکر ابراز می‌شود؛ ولی با کمال تعجب، هم شکل و محتوای این قضاوتها و هم منشأ آنها خیلی به یکدیگر نزدیک است و حتی می‌توان گفت در پاره‌ای از موارد و مسائل مربوطه، کاملاً با یکدیگر مشترکند. این دو قضاوت را من به طور خلاصه می‌گویم و خواهید دید که هر دو با ذهن شما بسیار آشناست و تاکنون با کسانی که این چنین می‌اندیشند و این چنین می‌گویند و بر سر گفته خود با تعصب فراوان می‌ایستند، برخورد کرده‌اید.

د. قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۲۳ ۱. قرآن کریم، سوره انبیاء، آیه ۷۳

بدین صورت که گاه کاملاً در همان جهت سیاسی که خلفای زمانش می‌خواستند، حرکت هم بکند و آنان را نسبت به خود خوشبین هم بسازد و بکوشد که هیچ کاری بر خلاف سیاست آنان از او سر نزنند. لذا نه تنها به حکمرانان معاصرش تعرضی نکرد، بلکه حتی دیگران را هم از تعرض به آنان منع می‌کرد. اگر گاهی لازم می‌شد، به سراغ آنها می‌رفت و از آنها صلح و جایزه می‌گرفت. اگر بر اثر نهضتی، سوءظنی و خبرچینی دروغی به او بدبین می‌شدند و قهر و خشم می‌گرفتند، در مقام استعالت و مجامله برمی‌آمد. از جمله شواهد قطعی و تردیدناپذیر این موضع‌گیری، روایت ربیع حاجب است و روایاتی از آن قبیل، که امام را در محضر منصور، همچون مقصر پشیمان و سرافکنده‌ای ترسیم می‌کند و از زبان امام سخنان و ستایشهایی خطاب به منصور نقل می‌کند که دروغ بودن آن درباره طغیانگری چون منصور، بر کسی پوشیده نیست.

او را با پیامبرانی چون یوسف و ایوب و سلیمان همانند می‌سازد و از او می‌خواهد که در برابر بدیهایی که از او یا از بنی‌الحسن مشاهده می‌کند، صبر پیشه سازد. «ان سلیمان اعطی فشکر و ان ایوب ابلی فصر و ان یوسف ظلم ففقر و انت من ذلک السنخ...»؛ سلیمان به عطای خداوندی (حکومت) نایل آمد و شکر کرد؛ ایوب به آلام جسمی و روحی مبتلا شد و صبر کرد؛ یوسف از بردارانش ستم دید و آنان را بخشید؛ و تو نیز از همان ریشه و از همان دودمانی.^۱

۱. تا آنجا که من دیده‌ام، برای این مضمون در هشت روایت دیگر هیچ سندی نقل شده و فقط به حکایت ماجرا اکتفا گردیده و در یک روایت، معلوم نیست روایان مطلب را از چه کسی نقل می‌کنند و خود مسلماً در مجلس حضور نداشته‌اند. تنها در یک روایت، رأی این مطلب را از امام نقل می‌کند و البته با اسنادی غیر موثق. (ر.ک: بحارالانوار ج ۴۷، ص ۱۸۲؛ و قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۰۹)

قضاوت جانبدارانانه

اولین قضاوت، جانبدارانانه است و از طرف کسانی ابراز می‌شود که در پندار خود، دوستان و پیروان و موالیان امام محسوب می‌گردند؛ قضاوت شیعیان امام صادق علیه السلام است به نام، اگرچه نه به عمل؛ و آن چنین است:

امام صادق علیه السلام برخلاف بعضی از امامان قبل و بعد از خودش، در موقعیتی قرار گرفت که توانست و فرصت یافت به نشر احکام دین بپردازد و در خانه راه به روی جویندگان علم باز کند. در خانه نشست، مردم را به خود راه داد، بساط تدریس و دانش دین را گسترده و هرکه از تشنه کامان علم و حقیقت به سوی او آمد، او را با آغوش باز پذیرفت. در پای منبر تدریس او چهار هزار شاگرد گرد آمدند و از مکتبخانه شاگردان او دانش‌های گوناگون از علوم دینی، مانند فقه و حدیث و تفسیر تا علوم طبیعی - مانند تاریخ و اخلاق و علم‌الاجتماع و غیره - در لابلای کتابها و نوشته‌های فراوان و به وسیله چهره‌های معروف و سرشناس به جهانیان عرضه شده. با صاحبان افکار و طرز فکر وابستگان به دیگر آیینها، بساط بحث و مناظره گسترده و هر جا ملحدی، زندیقی، طبیعی و مادی و منکر خدایی بود، خودش یا یکی از شاگردانش با او به بحث و استدلال می‌نشستند و او را مغلوب می‌کردند. با متکلمین زمان خود در مسائل اعتقادی و کلامی پنجه درآفکند و همچون قهرمانی در میدان دانش و بینش، از هر طرف مدعیان و معارضان و پرگویان و یاوه‌اندیشان را یکی پس از دیگری محکوم ساخت، و همچون معلم پر حوصله‌ای در طول سالیان متمادی شاگردان زنده و میرز به ثمر رسانید... و برای آنکه بتواند این حوزه علمی را دایر نگه دارد و این مکتب دانش و اندیشه اسلامی را هرچه بیشتر رواج دهد، مجبور شد در سیاست مداخله نکند؛ نه فقط بدین معنی که ابتکار هیچ عمل سیاسی را در دست نگیرد، بلکه حتی

او درمانده و مغلوب و محکوم از مجلس خارج شد... و البته هرگز مسلمان نشد... امام صادق علیه السلام بنا بر قضاوت اول، چنین چهاره‌ای است.

قضاوت مفرضانه

قضاوت دوم، مفرضانه است؛ قضاوت کسانی است که امام صادق علیه السلام را به عنوان یک امام نشناخته‌اند؛ او را کسی می‌دانند در تاریخ، که به عنوان یک واقعیت قابل انکار نیست، ولی برای قضاوت درباره او باید منتظر ماند تا زندگی‌نامه او دانسته و سیمای او در آینه تاریخ دیده شود و آنگاه به این نتیجه رسید که امامت - منصبی که به عقیده طرفدارانش، به معنی رهبری دین و دنیاست - به او می‌زیبد و باید به عنوان یک انسان بزرگ و شایسته تکریم قبولش کرد، و یانمی‌زیبد و ناگزیر باید از او روی گردانید و زبان به طعن او گشود. آیا این دسته از نظر دهندگان به مدارک قابل اعتنایی و یا اصلاً به مدارکی رجوع کرده و توانسته‌اند به درستی سیمای امام صادق علیه السلام را ببینند؟ و یا به جای بحث و بررسی مدارک، به شنیده‌ها و پنداشته‌های خود درباره آن امام بزرگوار بسنده کرده و نظریه خود را بر اساس آن صادر کرده‌اند؟ شاید شما بتوانید پس از ملاحظه آنچه در این باب خواهیم آورد، به قضاوت درست در این باره برسید. فعلاً قضاوت این دسته را که مفرضانه است، بیان می‌کنیم:

رسالت انسانی یک رهبر

می‌گویند: در زمانی که جامعه اسلامی - و به تعبیر درست‌تر: جامعه مسلمانان نام (چون جامعه اسلامی از اساس چیز دیگری است) - در آتش اختلاف طبقاتی می‌سوزد؛ در زمانی که نمایان‌ترین دیدنیهای جامعه، نشانه‌های بیدادگری و

این یک قضاوت درباره امام صادق علیه السلام... و امام در این قضاوت، یک دانشمند است؛ یک مدرس بزرگ است؛ یک اهل علم و اهل تحقیق است؛ دریای بیکران است از معلومات که ابوحنیفه در باره اش چنین گفت و مالک چنان؛ اما از لحاظ پایداری در برابر عوامل مضمحل‌کننده دین و پاسداری از جهت‌گیریهای درست اسلامی، از نظر عمل به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و موضع‌گیری شایسته در برابر سلطه‌های ضددینی و ضدانسانی، صفر محض است و هنوز پایین‌ترین تر... با زید بن علی و محمد بن عبدا و حسین بن علی (شهید فخر) و حتی با سربازانی که در کنار ایشان بودند، فرسنگها فاصله دارد. یک ذره احساس مسئولیت در برابر آنچه بر جامعه اسلامی می‌گذرد، نمی‌کند. غم آن ندارد که منصور عباسی میلیونها درهم و دینار از اموال مفسوب مسلمانان گرد آورد؛ در حالی که در کوههای طبرستان و مازندران و در گوشه و کنار بسیاری از شهرها و روستاهای عراق و ایران، فرزندان راستین پیامبر صلی الله علیه و آله - آن عناصر پاک و آن خونهای گرم - آنقدر نان و پوشاک نداشته باشند که خود و زنان و فرزندان شان بتوانند یک وعده سیر شوند و یک نماز جماعت با پوشش لازم بگذارند و شیعیان و وفادارانش همواره در خطر قتل و شکنجه و تعقیب و غارت اموال قرار گیرند و هیچگاه از تنعم زندگی معمولی و آسوده اهل زمان برخوردار نباشند.

به پندار این قضاوتگران، امام صادق علیه السلام در مقابل این وضع، هیچ حساسیتی ندارد؛ احساس مسئولیت نمی‌کند؛ دلش خوش است که این ابی‌الموجاء یا فلان ملحد دیگر آمد در محضرش نشست و او خودش یا شاگردانش به جان او افتادند و

۱- وقتی منصور می‌میرد، در خزانه اش ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار پول نقد موجود بود (عصرالازدهار، صص ۶۰-۷۰)

ندانسته‌اند حامل چه پیامی هستند. سیمای واقعی امام را بنگرید و به قضاوت عادلانه درباره زندگی آن حضرت دست یابید. ولی پیش از آنکه بحث گسترده خود را شروع کنم، تذکر این مطلب را مفید می‌دانم که هیچیک از آن دو قضاوت، بر پایه صحیح و قابل اطمینانی متکی نیست.

روحهای عاقبت طلب

چنان که گفتیم، قضاوت نخستین بر پایه چند روایت، استوار است (در توضیحی که در پاورقی صفحه ۴ بدان اشاره کرده‌ام). البته مضمون این روایات برای روحهای عاقبت طلب کاملاً متناسب و قابل قبول است؛ حجت قاطعی است برای فرصت طلبانی که در پی دستاویزی موجه و کلاهی شرعی می‌گردند. وقتی امام صادق علیه السلام تا این اندازه پیش برود که به جای پاسخی مدبرانه و ضمناً دور از ستایشهای دروغ، زبان به چنین تملقی بگشاید، شاگرد و دنباله‌رو امام صادق علیه السلام و هر کس که از امام پایین‌تر است، حق دارد تا هر مرحله دیگر هم برای حفظ خود پیش برود. ... به نظر ما متن این روایات برای بی‌ارزش ساختن آن کافی است؛ زیرا در صورتی که امام می‌توانسته است به شکل دیگر و با بیان مناسب‌تری خطر قتل را از خود دور کند - چنان که نمونه این گونه بیانی را در روایات معقول و قابل قبول دیگری مشاهده می‌کنیم - هیچ دلیلی وجود نداشته که مرکب تملق و ستایش بیجا شود و در صدد برآید طایفه‌ای چون منصور را با دروغهایی چنان مفسده‌انگیز بر سر رحم آورد و با بیان خود، برای منصور حیثیتی برخلاف حق و واقع درست کند. ساخت رفیع امامت، بدون هیچ تردید، بسی پاک‌تر و والاتر از آن است که چنین آلودگی اخلاقی را بتوان درباره او گمان برد.

طغیان است و دست سلطه‌های جبار، چنان بر جان و مال و ناموس مردم و بالاتر از آن، بر مغزها و دلها و احساسات و عواطف آنان گشوده شده است که هر چه بخواهند، می‌توانند با این مردمی که به تدریج از مهم‌ترین ویژگیهای انسان - یعنی از قدرت اندیشیدن و قدرت انتخاب - بیگانه شده‌اند، انجام دهند؛ در زمانی که قصر افسانه‌ای «الحمراء» منصور در کنار هزاران ویرانه و بیخوله امکان خودنمایی دارد؛ در زمانی که غیرانسانی‌ترین روشها در زندانهای منصورى با با شرف‌ترین عناصر جامعه عمل می‌شود؛ ... در زمانی چنان مظلوم و غیر قابل تحمل، امام صادق علیه السلام که مهم‌ترین کار خود را درس و بحث و تحقیق و تربیت شاگرد می‌داند و حوزه درسی و کارگاه فقیه و متکلم‌سازی دایر می‌کند، از رسالت انسانی یک رهبر غافل است؟ یا بدان بی‌اعتناست؟ ... تا آخر این، دو قضاوت غیر منصفانه و بی‌پایه و سطحی درباره امام صادق علیه السلام از طرف دو گروه ... اولی چون از زبان طرفداران و مدعیان پیروی شنیده می‌شود، نابخشودنی‌تر و محکوم‌تر.

سیمای واقعی امام

من تصمیم ندارم به سبک معمول و مرسوم تحقیق، همه مدارک و منابع زندگی امام صادق علیه السلام را در اینجا مطرح کنم و با شرح و توضیح و بررسی از لحاظ سند و جمع میان روایات، به نتیجه برسم؛ این کار باب مجالس علمی است، نه مجالس سخنرانی. بنده در برابر این دو قضاوت، سخن سومی را مطرح می‌کنم و شواهد و قرائن تردیدناپذیر آن را از مآخذ معمولی و رایج در اختیار شما می‌گذارم و شما می‌توانید همچون تماشاگری، از نزدیک، از درجه همین مدارک و کتب و روایاتی که شاید بسیار هم شنیده‌اید - وای بسا بعضی از آنان که گفته و نوشته‌اند، خود

قضاوت غیر علمی

دومین قضاوت نیز به همین اندازه سست و غیر علمی است؛ سخنی است شبیه داوریهایی مستشرقان که غالباً آلوده به غرض یا برخاسته از جهل و بی‌خبری است؛ با همان ویژگیها: همان نگاههای خشک و بی‌روح و مادیرگانه و تنگ‌نظرانه، و ای بسا در واقع آنان نخستین کسانی باشند که درباره امامان شیعه به چنین زبانی سخن گفته‌اند؛ کما اینکه در موارد متعددی از نظرات آنان درباره مسائل اسلام و تشیع و زندگینامه بزرگان اسلام، همین یاوه‌گوییهای ناشی از جهل یا غرض مشاهده می‌شود. مستشرقی^۱ را می‌شناسم که از حماسه امام حسن مجتبی علیه السلام جز این نمی‌فهمد: پول گرفت و خلافت داد و در میان عطر و وزن و تجمل، عمر خود را به سر آورد! و مستشرق دیگری^۲ که به رعایت یک بینش تاریخی، اسلام را نقطه تحولی معرفی می‌کند که گذر دهندند جوامع همزمان خود از برده‌داری به فئودالیسم است!... و مستشرقان دیگری با تحقیقاتی پوچ و نامربوط از این قبیل... پس چندان شگفت نیست اگر درباره امام صادق علیه السلام نیز چنین داوریه غیر علمی و عجولانه‌ای از آنان مشاهده شود. طرفه آنکه مدرک این مغرضان، چیزی جز یافته‌های آن گروه نخستین نیست؛ و گرنه با کدام دید تحقیقی می‌توان زندگی ائمه علیهم السلام را در چنین روش نامعقولی محدود کرد؟

فلسفه امامت

اکنون می‌پردازیم به سومین سخن درباره زندگی امام صادق علیه السلام. آنچه با ملاحظه منابع و مآخذ، برای هر اهل نظری قابل استنباط است - که این

۱. فیلیپ حتی، مستشرق یهودی نویسنده کتاب «تاریخ عرب»

۲. پطروفسکی، مورخ و محقق روسی نویسنده کتاب «اسلام در ایران»

سندهای غیر قابل استناد

از نظر سند نیز دقت و تأمل در این روایات، بسی آموزنده و عبرت‌انگیز است. در چند روایت از این روایات، نام «ربیع حاجب» دیده می‌شود و سلسله سند حدیث به او منتهی می‌گردد.

می‌دانیم که «ربیع» آجودان مخصوص منصور و به تعبیر آن‌روز، حاجب وی بوده است. روای از این عادل‌تر؟! آن‌طور که از منابع برمی‌آید، این شخص در دستگاه منصور از همه کس به وی نزدیک‌تر و مورد اعتماد و اطمینان شخص وی بوده است و در سال ۱۵۳ - تقریباً پنج سال بعد از شهادت امام صادق علیه السلام - به مقام وزارت نیز رسیده است؛ یعنی از تقاضای مقام... (و شاید به پاداش دروغهای بازرشی که نسبت به امام صادق علیه السلام ساخته بوده). چنین کسی که در اخلاص و وفاداری اش نسبت به دستگاه خلافت هیچ شکی نیست، اگر سخنی تملق‌آمیز از زبان امام جعل کند یا مطلبی را که با لحنی تند ادا شده، با تعبیری تضرع‌آمیز نقل نماید، کاری چندان برخلاف انتظار انجام نداده است. کار خلاف انتظار آن است که شخص عاقل، سخن یک وفادار به خلیفه را درباره یک دشمن خلیفه باور کند و ساده‌لوحانه ادعای تشیع او را هم - که جزئی از همان توطئه رژیمانه است - به چشم قبول بنگرد.

۱. وی دومین و آخرین وزیر منصور بود؛ مردی عاقل و کارآمد و حسابدان و با هیبت و فصیح و با تدبیر که تا آخر زندگی منصور (سال ۱۵۸) در پست وزارت باقی ماند. در وفاداری او نسبت به منصور و بنی عباس همین بس که در موقعیتی بحرانی و در حالی که به احتمال فراوان اختلافات داخلی میان عموهایی منصور با دیگرارانانش، سلسله بنی عباس را به زوال و انقراض تهدید می‌کرد، ربیع رشته نزدیک به گسستگی را پیوند داد: و مبتنایم‌های از زبان منصور تهیه کرد و در آخرین لحظات زندگی او، از همه سران و سردمداران و حکام ولایات برای مهدی - پسر منصور - بیعت گرفت و دیگر مدعیان را در برابر عمل انجام شده قرار داد. (ر.ک: عصرالازدهار، ص ۵۹ و ۷۰)

رسلتنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسطه؛^۱ پیامبران را با نشانه‌های قاطع و تردیدناپذیر فرستادیم و با آنان کتاب و میزان (مکتب نو و معیارها و ضوابط تازه) فرستادیم تا مردم زندگی‌ای بر اساس قسط و عدل و جامعه‌ای عادلانه و قابل زیست داشته باشند. این، یکی از آیاتی است که فلسفه و علت نبوت و به نگاهی دیگر، وظیفه پیامبران را مشخص می‌سازد. پیامبران آمده‌اند تا دنیا را به شکل نوینی بسازند و نابسامانیها را ریشه کن کنند و رستاخیزی در محیط جاهلی زمان پدید آورند و چنان‌که علی علیه السلام آن سخنگوی وحی و قرآن - در ظلیعه حکومت خود فرمود، حتی یعود اسفلکم اعلامکم واعلامکم اسفلکم.^۲ بالانشینان بی استحقاق را به زیر کشانید و خاک نشینان مظلوم را در سطح شایسته زندگی قرار دهید... و به کوه سخن، جامعه‌ای بسازید براساس توحید و عدل اجتماعی و تکریم انسان و تأمین آزادی و برابری حقوقی و قانونی میان همه گروهها و افراد، و نفی استثمار و استبداد و احتکار؛ یعنی تحمل و تعمیق و میدان دادن به استعدادهای انسان، و تشویق به اندیشمندی و دانش‌آموزی و خلاصه جامعه‌ای که مهد پرورش و تعالی انسان از همه سو و با همه ابعاد اصلی‌اش باشد و او را در مسیر تکامل تاریخی‌اش، از نقطه تحول و نقطه عطفی بس مهم بگذراند. این است وظیفه‌ای که پیامبران خدا برای قیام به آن برانگیخته شده‌اند.

امامت؛ ادامه تکلیف نبوت

نتیجه می‌گیریم که امامت نیز - به حکم آنکه ادامه نبوت و پوشی در همان راه است - حاصل همین بار امامت و مکلف به همین تکلیف است. اگر پیامبر

۱. قرآن کریم، سوره حدید، آیه ۲۵

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۶۹

استبطا، مخصوص زندگی امام ششم هم نیست - سخنی عام است که همه امامان شیعه را باید مشمول آن دانست؛ نهایت، هر یک با ویژگیهایی در عمل، متناسب با ویژگیهای زمان و مکان؛ اما روح و حقیقت کار یکی است و همه در یک راه و راهی، یک مقصدند.

برای آگاهی از جهت‌گیری کلی زندگی امام، نخست باید فلسفه امامت را دانست. جریانی که به نام امامت در آیین شیعه شناخته شده و یازده نفر معین و مشخص در طول مدتی حدود ۲۵۰ سال (میان سال ۱۱ تا ۲۶۰ هجری) عناصر اصلی آن بوده‌اند، و در حقیقت ادامه نبوت است.

نبی با آرمانها و برنامه‌های، با ایدئولوژی نوینی، با طرح تازه‌ای برای زندگی انسان و با پیامی برای انسانیت مبعوث می‌شود؛ سالیان عمر خود را در مجاهدت و تلاشی سازنده طی می‌کند و بار امامت خدایی را تا نقطه‌ای که شرایط زمان و فرصت زندگی‌اش رخصت دهد، پیش می‌برد. هرگز در مدت محدود عمر، یک انسان به کامل‌ترین و پخته‌ترین محصول خود نمی‌رسد؛ باید این تلاش ادامه یابد و دنباله کار او به همت کسی یا کسانی - که از همه جهات اصلی و تعیین‌کننده، نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین کسان بدو باشند - گرفته شود و بار امامت تا سرمنزلی امن و قابل بقا و تداوم برسد. این کس یا کسان، اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام امت‌اند. و همه پیامبران بزرگ و اورنگان پیام نوین را اوصیا و جانشینانی بوده‌اند.

فلسفه نبوت

برای آنکه وثیقه وحی و امام - و به دیگر سخن، فلسفه تفصیلی امامت - دانسته شود، باید وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و فلسفه و موجب نبوت را دانست. ولقد ارسلنا

۱. از رسال رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام

است، و سپس به قدرت اجرایی‌ای که بتواند در میان مزاحمتها و مشکلات، راه را به روی تحقق یافتن و پیاده شدن آن نظام بگشاید. می‌دانیم که ایدئولوژی امامان، ایدئولوژی اسلام است و اسلام، مکتب جاودانه انسان است؛ مکتبی که با برخورداری از خصوصیات ویژه خود،^۱ جاودانگی را برای خویش امکان‌پذیر ساخته است.

برنامه عمومی ائمه علیهم‌السلام

با این ملاحظه، به سهولت می‌توان برنامه عمومی امامان شیعه و جانشینان بالاستحقاق پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دانست. این برنامه در دو بخش انفکاک‌ناپذیر انجام می‌گیرد: بخش اول مربوط به ایدئولوژی است و بخش دوم مربوط به تأمین قدرت اجتماعی.

در زمینه اول، تلاش و همت آنان صرف آن می‌شده است که ایدئولوژی اسلام را تبیین و تحکیم و تطبیق کنند؛ تعریفها و بدعتهایی که به وسیله دسته‌های مغرض و مغرهای جاهل در آن پدید می‌آمده، بنمایانند؛ آن را با حوادث روزبه‌روز و نوبه‌نوی زندگی متحول اجتماعی تطبیق کنند و شیوه استفاده حکم حوادث واقعه را به آیندگان بیاموزند؛ قسمتهایی از آن را که به خاطر اصطکاک با منافع قدرتمندان در بوته اجمال مانده یا به دست فراموشی سپرده شده، در خاطره و خاطره‌ها زنده سازند و گوشه‌هایی از آن را که ذهن معمولی نمی‌تواند از متن دست اول اسلام - یعنی قرآن - استنباط کند، با تسلط و معرفت کامل خود،

۱. طراحی شدن بر طبق نیازهای اصیل و ثابت انسان، و انعطاف‌پذیری و قابلیت جذب عناصر منطقی و علمی از هر جا و هر نوع (با حفظ جهت‌گیری اصولی مکتب و در صورت انطباق با جهان‌بینی مکتب) از جمله این ویژگی‌هاست.

اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دوپست و پنجاه سال زندگی می‌کرد، چه می‌کرد و در چه جهتی حرکت می‌کرد؟ عمل و جهت‌گیری امام و وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عیناً همان است. هدف امامت و راه آن، همان هدف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و راه اوست؛ یعنی ایجاد جامعه و نظام عادلانه اسلامی و کوشش برای دوام و گسترش آن.

البته اقتضای زمانها مختلف است و به همان نسبت تاکتیکها و شیوه‌های خاص هر زمان باید به کار گرفته شود. خود پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن روز که هنوز راه درازی تا تشکیل نظام اسلامی داشت، طوری عمل می‌کرد، و آن روز که بر اثر گام همیشه استوارش در راه، به دستیابی بر این مقصود نزدیک شده بود، طوری دیگر... و آن زمان که این نظام آرمانی راتازه پرداخته و هنوز در آن نیازها و نقاط ضعف سراغ داشت، تدبیری برای تداوم آن به کار می‌برد؛ و بالاخره آنگاه که خود و تشکیلات خود را مستحکم و مستقر می‌دید، تدبیری دیگر... آنچه در همه حال محفوظ و یکنواخت بود، همانا جهت‌گیری و هدف والایی بود که به خاطر آن برانگیخته شده بود و به خاطر آن زنده بود؛ یعنی کوشش برای ایجاد و ادامه محیط و نظامی که در آن انسان بتواند از همه سو و با همه ابعادش تعالی یابد و از همه استعدادها و تواناییهایی که در وجود او نهاده شده، بهره‌مند گردد.

امامان شیعه، همانند خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، هدفی جز این نداشتند که نظام عادلانه اسلامی را با همان ویژگیها و با همان جهت‌گیری ایجاد کنند و اگر چنین نظامی سر پاست، آن را تداوم و بقا بخشد.

عناصر سازنده نظام اجتماعی

ایجاد یا ادامه یک نظام اجتماعی به چه عناصر سازنده‌ای نیازمند است؟ نخست به ایدئولوژی راهنما و جهت‌بخشی که در اصل، طراح و پیشنهادکننده آن نظام

دوستی و اختلاف صفوف را ندارد. کمترین رخنه‌ای در پیکر استوار این جامعه می‌تواند همچون تهدیدی نسبت به اصل و اساس آن باشد. از طرفی زاویه انحراف واقعیت از حقیقت، آن‌چنان فاحش نیست که برای کسی همچون امیرالمؤمنین علیه السلام که خود دلسوزترین و متعهدترین انسان نسبت به مکتب و جامعه اسلامی است. قابل تحمل نباشد و شاید به همین جهات که از پیش در آینه‌بینش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منعکس بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به این شاگرد برگزیده خود فرمان داده بود در برابر چنین حوادثی صبر و تحمل پیشه سازد.

این دوره، سراسر بیست و پنج سال میانه رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (سال ۱۱ هجری) و آغاز خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام (سال ۳۵) را در بر می‌گیرد. آن حضرت در نامه‌ای خطاب به مصریان، وضع خود را در آغاز این فترت، این‌گونه تشریح می‌کند: «فلمسکت یدی حتی رأیت راجعه الناس قد رجعت عن الإسلام یعدون الی محق دین محمد صلی الله علیه و آله فخشیت ان لم انصر لأسلام و اهله ان اری فیه ثلما او همدما تكون المصیبة به علی اعظم من فوت ولایتکم ... فهضت فی تلك الأحداث...»؛ نخست از همه جریانات کناره گرفتم تا آنکه دیدم گروه‌هایی، از اسلام رجعت کرده و به نابودی اسلام دعوت می‌کنند. بیم آن بود که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام رخنه یا ویرانی‌ای پدید آید که خسارات آن عظیم‌تر باشد از موضوع از دست دادن خلافت...؛ این بود که به با خاستم و کمر بستم...»^۱

زندگی بیست و پنج ساله علی علیه السلام در این دوره، حاکی از دخالت فعال و کمک و حمایتی است که از روی کمال دلسوزی نسبت به اسلام و جامعه مسلمانان انجام می‌گرفته است. پاسخها و راهنمایی‌های آن حضرت به خلفای زمان درباره مسائل

۱. نامه ۶۲ نهج البلاغه فیض الاسلام

استنباط کنند. ... خلاصه، اسلام را همچون ایدئولوژی زنده و زندگی‌بخش در طول قرون حفظ کنند و راه حفظ آن را تاابد به شاگردان و آیندگان تعلیم دهند. در زمینه دوم همچنین می‌کوشیده‌اند در هر زمان و به تناسب وضع سیاسی و اجتماعی و جهانی جامعه اسلامی، وسایل و مقدماتی را فراهم آورند تا بتوانند به‌شکلی سریع، زمام قدرت و حکومت را به‌دست آنان دهد یا در آینده‌ای دراز مدت، خود یا همفکران و یاران و جانشینان‌شان را به قدرت و حکومت برساند. این، خلاصه‌ای از سرگذشت و زندگی‌نامه ائمه اطهار علیهم السلام است؛ چیزی که برای آن زیسته و در راه آن شهید شده‌اند... اگر واقعیت‌های تاریخ هم صحت این زندگی‌نامه را شهادت نمی‌داد، شیعه امامان به حکم ایمان و عقیده‌اش نمی‌توانست درباره آن بزرگواران جز این بیندیشد و بگوید... به هر صورت، گواهی تاریخ، برای هر جستجوگری بسنده و قانع‌کننده است.

چهار دوره جریان امامت

جریان امامت - قبل از آغاز غیبت - از نخستین روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله (ماه صفر سال ۱۱ هجری) پدید آمد و تا سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام (ماه ربیع‌الاول سال ۲۶۰ هجری) در میان جامعه مسلمانان ادامه یافت. در این مدت، امامت به طور تقریبی چهار دوره را گذرانید و هر دوره با ویژگی‌هایی از لحاظ موضع‌گیری امامان در برابر قدرتهای مسلط سیاسی.

دوره اول؛ سکوت یا همکاری

دوره اول، دوره سکوت یا همکاری امام با این قدرتهاست. جامعه نوپا و جدیدالولاده اسلامی با وجود دشمنان قدرتمند و ضربت خورده خارجی، و با وجود عناصر تازه مسلمان و درست جا نیفتاده داخلی، به هیچ‌وجه تاب

مخفی شیعه شروع شد و برنامه‌ای که هدفش تلاش برای بازگرداندن قدرت به خاندان پیامبر ﷺ در فرصت مناسب بود، آغاز شد. این فرصت، طبق برآورد عادی، چندان دور از دسترس نبود و با پایان یافتن زندگی شرارت‌آمیز معاویه، امید آن وجود داشت. بنابراین می‌توان دوره سوم را «دوره تلاش سازنده کوتاه‌مدت برای ایجاد حکومت و رژیم اسلامی» نام داد.

دوره چهارم: روزگار تعقیب

و بالاخره، چهارمین دوره، روزگار تعقیب و ادامه همین روش در برنامه‌های درازمدت است؛ در زمانی نزدیک به دو قرن، و با پیروزیها و شکست‌هایی در مراحل گوناگون، و همراه با پیروزی قاطع در زمینه کار ایدئولوژیک، و آمیخته با صدها تاکتیک مناسب زمان، و مزین با هزاران جلوه از اخلاص و فداکاری و نمودارهای عظمت انسان طراز اسلام.

برای آشنایی بیشتر با زندگی امام صادق ﷺ (متوفی در سال ۱۴۸ هجری) باید دوره چهارم زندگی امامان را از آغاز، اندکی مشروح‌تر مورد مطالعه قرار داد. این دوره، از محرم سال ۶۱ پس از شهادت حسین بن علی و آغاز امامت حضرت علی بن الحسین ﷺ شروع شد. چنان‌که اشاره شد، در این دوره، امامان اهل بیت با کوشش و تلاش مستمر خود در صدد بودند که در کنار فعالیت ایدئولوژیک و مبارزه با تحریف و تغییر که به وسیله دست‌های قدرتمندان مغرض و منزه‌ای جاهل در خطوط اصلی ایدئولوژی اسلام پدید می‌آمد، کار پیگیر و درازمدت خود را برای ایجاد حکومت و رژیم اسلامی و عینیت دادن به ایدئولوژی اسلام و احیای قرآن و سنت پیامبر ﷺ و مستقر ساختن نظام علوی، آغاز و تعقیب کنند.

سیاسی و نظامی و اجتماعی و غیره، در نهج البلاغه و دیگر کتب حدیث و تاریخ نقل شده و شاهد تردیدناپذیری است بر این شیوه در زندگی امام.

دوره دوم: به قدرت رسیدن امام

دوره دوم، دوره به قدرت رسیدن امام است. این دوره، همان چهار سال و نه ماه خلافت امیرالمؤمنین و چند ماه خلافت حسن بن علی است که با همه کوتاهی و با وجود ملالت‌ها و درسه‌های فراوانی که از یک حکومت انقلابی غیر قابل تفکیک است، درخشنده‌ترین سالهای حکومت اسلامی به‌شمار می‌آید. روش‌های انسانی و عدالت‌مطلق و رعایت ابعاد گوناگون اسلام در زندگی جامعه، همراه با قاطعیت و صراحت و جرأت، در این دوره بیش از همیشه تاریخ ثبت و ضبط است.

این دوره از زندگی امامان، نمونه‌ای بود برای حکومت و نظام اجتماعی که در دو قرن بعد از آن همواره امامان شیعه بدان فراخوانده و در راه آن تلاش کرده‌اند و شیعه همچون خاطره‌ای گرمی از آن یاد می‌کرده و دروغ آن را می‌خورده و رژیم‌های زمانهای بعد را در مقایسه با آن محکوم می‌ساخته است. در عین حال درسی و تجربه آموزنده‌ای بوده که می‌توانست وضع و حال یک حکومت انقلابی و صدر صد اسلامی را در میان جامعه و مردمی تربیت نیافته یا به انحراف کشانیده شده، نشان دهد و از آن روز روش‌های درازمدت و همراه با تربیت‌های دشوار و سختگیرانه حزبی را بر امامان بعدی تحمیل کند.

دوره سوم: صلح امام حسن ﷺ تا شهادت امام حسین ﷺ

دوره سوم، بیست سال میانه صلح امام حسن ﷺ (سال ۴۱) و حادثه شهادت امام حسین ﷺ (محرم سال ۶۱) است. پس از ماجرای صلح، عملاً کار نیمه

لزوم ایجاد آمادگی

واضح است که برای چنین برنامه انقلابی و عمیقی، آن هم در جامعه منتهی که سالیان دراز روی ذهنیت و نیز روی واقعیت زندگی او، در جهت تباہسازی و برانگیزی و انحراف فعالیت شده، تاکتیکهای دقیق و آمادگیهای اساسی لازم است. مردمی که در زمان معاویه و پیش از آن، با هزاران وسیله و از هزاران طریق، روحیه اسلامی را از دست داده و یا از اصل، چنین روحیه‌ای را نشناخته‌اند؛ مردمی که بر اثر محروم بودن از رهبران و زمامداران اسلامی اندیش و انسانی صفت، در مرداب اندیشه‌های خرافی و انگیزه‌های پست غرق شده و از حقیقت اسلام دور افتاده‌اند؛ مردمی که با امام حسن علیه السلام همکاری نکرده و به کمک حسین بن علی نشتافته‌اند؛ و بالاخره مردمی که بر اثر سختگیریها و ارعابهای بنی‌امیه، حرارت و شجاعت اقدام به کارهای بزرگ را از دست داده‌اند... باید در زیر تربیتی چنان سازنده و دگرگون‌ساز قرار گیرند که بتواند شخصیت آنان را در جهت ذهنیت و اخلاق متعالی، صدو هشتاد درجه بگرداند و از آنان انسانهایی صالح بسازد؛ انسانهایی که بتوانند بار سنگین رستاخیز دوباره اسلام را بر دوش بگیرند؛ بار مسئولیت انقلابی همانند انقلابی که پیامبر صلی الله علیه و آله در متن جامعه جاهلی زمان خود پدید آورد، و آنگاه مسئولیت اداره جامعه‌ای که بر مبنای این انقلاب به وجود می‌آید....

تجدید انقلاب، دشوارتر از ایجاد آن

تجدید یک انقلاب، گاه از ایجاد آن بسی مهم‌تر و دشوارتر است. روحیه‌هایی استوار، ایمان‌هایی راسخ، مغزهایی نیرموند و فکریهایی بیدار و آگاه و فعال لازم است تا بتوانند این بار فرساینده را برای مدتی دراز روی دوش نگه دارند. اکنون

چه کسی برای این کار آماده است؟ آن شیعه‌ای که قیام حسین بن علی را تحمل نمی‌کند؟ آن شیعه‌ای که با امام حسن علیه السلام راه نمی‌افتد؟

بی‌گمان هر قیام و اقدامی که به اتکاء عناصر ناپخته و تربیت نشده‌ای از آن قبیل واقع شود، فرجامی ندامت‌انگیز و خسارت‌بار خواهد داشت. تجربه‌توابعین (۱) و سپس قیام مختار و ابراهیم بن مالک گواه صادق این ادعاست.

امام سجاده علیه السلام بر سر دوراهی

اکنون امام علی بن الحسین پس از حادثه عاشورا بر سر یک دوراهی است: یا باید با ایجاد هیجان و احساسات که کسی چون او به سهولت قادر است در میان جمع معتقدان و علاقه‌مندان به خود، آن را به وجود آورد - به یک ماجراجویی و عمل متهورانه دست زند؛ برچم مخالفتی برافرازد؛ حادثه شورانگیزی بیافریند؛ ولی بر اثر آماده نبودن ابزار لازم برای اقدام عمیق و پایداری، چون شعله‌ای فرو بخوابد و صحنه را برای تکرارهای بنی‌امیه در میدان فکر و سیاست خالی کند... و یا باید احساسات سطحی را به وسیله تدبیری پخته و سنجیده مهار کند و نخست مقدمه واجب کار بزرگ خود را فراهم آورد: اندیشه راهنما و نیز عناصر صالح برای شروع به کار اصلی - تجدید حیات اسلام و بازآفرینی جامعه اسلامی و نظام اسلامی - را تأمین کند؛ عجلتاً جان خود و تعداد بسیار معدود یاران قابل اتکاء خود را حراست نماید و میدان را در برابر حریفها رها نکند؛ تا زنده است و تا از چشم جستجوگر و هراسان دستگاه بنی‌امیه پنهان است، در این جنبه - جنبه سازندگی افراد صالح و تعلیم اندیشه راهنما - به مبارزهای بی‌امان ولی پنهان مشغول باشد و آنگاه ادامه این راه را که بی‌گمان به سر منزل مقصود بسی نزدیک‌تر است، به امام پس از خود بسپارد.

انتخاب راه دشوارتر

اکنون امام در میان این دو راه، کدام را انتخاب خواهد کرد؟ شک نیست که راه نخست، راه فداکاران است؛ ولی رهبر مسلکی که شعاع تأثیر عمل او نه تنها دایره محدود زمان خودش، بل سراسر عمر تاریخ را در می‌گیرد، کافی نیست فداکار باشد؛ بلکه علاوه بر آن باید زرفنگر و دوراندیش و پُر حوصله و سخت‌باندبیر نیز باشد... و این همه، شرایطی است که راه دوم را برای امام حتمی و قطعی می‌سازد. امام علی بن الحسین دومین راه را که بسی دشوارتر و حوصله‌گیرتر و قهرمانانه‌تر بود، برگزید و سرانجام نیز جان بر سر آن نهاد. (سال ۹۵ هجری)

نقش سازنده امام سجاده علیه السلام

بعدها امام صادق علیه السلام در حدیثی، وضع و حال امام چهارم و نقش سازنده او را چنین ترسیم کرده است:

«ارتد الناس بعد الحسین علیه السلام الا ثلثة: ابوخالد الکلبی و یحیی بن اُم الطویل و جبیر بن معطم ثم ان الناس لعقوا و کثروا، و کان یحیی بن اُم الطویل یدخل مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و یقول: کفرنا بکم و بدأ بیننا و بینکم العداوة والبغضاء»^۱ پس از حسین بن علی علیه السلام همه از راه بازگشتند، مگر سه نفر: ابوخالد کلبی، یحیی بن ام طویل و جبیر بن معطم؛ بعدها مردم دیگر به آنها پیوستند و جمع شیعیان انبوه

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴. در روایت دیگری، نام جبیر بن عبدالله انصاری نیز بر این سه نفر افزوده شده است. و باز در روایت دیگری به جای جبیر بن عبدالله، سعید بن مسیب مخزومی، و به جای جبیر بن معطم، حکیم بن جبیر نام آورده شده است (بخار، ج ۴۶، ص ۴۴). و باز در روایت دیگری، بر این همه، نام سعید بن جبیر افزوده و به جای جبیر بن معطم، محمد بن جبیر بن معطم ذکر شده است (رجال کشی، چاپ مصطفوی، ص ۱۱۵).
۲. به نظر محقق شوشتری، عالم رجالی معاصر (قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۹۹) «جبیر بن معطم» این حدیث، تحریف شده حکیم بن جبیر بن معطم است.

گشت. یحیی بن ام طویل به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه می‌آمد و خطاب به مردم می‌گفت: ما به شما (راه و آیین شما) کافریم و میان ما و شما دشمنی و خشم و کینه قرار دارد.
چه حادثه شگفت‌انگیزی!... پس از واقعه عاشورا همه رفتند همه از راه برگشتند! همه از آینده جذاب و دلگرم‌کننده‌ای که آنها را به خود می‌کشید، مأیوس شدند! از همه آرزوها و آرمانهای تشیع صرف‌نظر کردند؛ فقط به نام تشیع و به اینکه در دل به امامان عقیده و محبت داشته باشند، قناعت ورزیدند... و می‌دانیم که این گونه شیعیان، همیشه در تاریخ بوده‌اند و هنوز هم اکثریت مهم شیعه را تشکیل می‌دهند.

در میان چندین هزار شیعه زمان امام سجاده علیه السلام، فقط سه نفر در راه ماندند؛ فقط سه نفر وفاداری خود را نسبت به راه امامان حفظ کردند؛ تنها این سه نفر بودند که از دیدن چهره واقعی و درنده‌خویی و دهن‌نشی حکومت بنی‌امیه - که همیشه در زیر نقابی از تظاهر به مسلمانی پنهان بود - وحشت نکرند؛ دست و پای خود را گم نکرند؛ چیزی بر خلاف انتظار نیافتند و با همان عزم پولادین، راه خود را تعقیب کردند.

قاطعیت ایدئولوژیک

یحیی بن ام طویل به مسجد مدینه داخل می‌شد، در میان جمع مسلمانان و معتقدان به امام می‌ایستاد و خطاب به شیعیان مدعی، سخنی را که ابراهیم بت‌شکن به بت‌پرستان زمان خود می‌گفت، تکرار می‌کرد:

«ما از شما و از آنچه به جای خدا عبادت می‌کنید، بیزاریم. ما به شما کافر شدیم. میان ما و شما خشم و کین و دشمنی وجود دارد، تا آن

موضع طبقاتی و اجتماعی، به او و مکتب و راه او گرویده‌اند، و آنان که به خاطر دنبال‌روی از هوسها و دلبندی به آرزوهای حقیر و قناعت به ماحضر ذلت‌بار زندگی، از او روی بر تافته یا در برابر او ایستاده‌اند. و این همان صف‌بندی ناگزیری است که امیرالمؤمنین علیه السلام بدین گونه آن را بیان می‌کند: «من لم یکن معنا کان علینا؛ هر که با ما نیست، بر ماست. یعنی در این میدان، حد وسط و منطقیه‌ای امن و سلامت وجود ندارد... هر که از صف توحید جدا شد - ولو به خیال خود در وسط بماند - ملحق به جبهه طاعوت است. بی‌طرفی در اینجا واژه‌ای بی‌معناست. و این همان نهیبی است که یحیی بن ام‌طویل - یار و محرم اسرار و شیعه واقعی امام سجاد علیه السلام - بر سر شیعیان اسمی زمان خود می‌زند که به نام تشیع و ولایت دل خوش کرده، در لاک خودخواهی و سودجویی نقد و نزدیک خود فرورفته و همه آرمانهای تشیع و ولایت ولی الله را فراموش کرده بودند: «ما به شما کافر و از شما بیزاریم، و میان ما و شما خشم و کینه برقرار است.»

پیوستن عناصر صالح به امام
 آن روز که ولایت واقعی - یعنی گره‌خوردگی و جوشیدگی شیعه با امام - جای ادعاهای بوج را بگیرد و شیعه از لحاظ فکر و عمل و روحیه با امام خود اتصالی جدایی ناپذیر بیابد؛ به طوری که با شمشیر هم نتوانند از یکدیگر جدایشان کنند، یحیی بن ام‌طویل نیز همچون بخشی از پیکر تشیع با آنان و از آنان خواهد بود و این دشمنی و جدایی، به برادری و خویشاوندی بدل خواهد شد. و چنین نیز شد؛ بر اثر کوشش و مجاهدت مستمر امام و یاران معدودش - که نمونه‌ای از آنان را

۱. بشارة المصطفی، ص ۲۶

زمان که منحصرأ به عبودیت خدا درآید.^۱

این سخنی است که قرآن از قول ابراهیم و گروندگان به او در رویارویی با معارضان زمان نقل می‌کند. این همان قاطعیت ایدئولوژیک و جبهه‌گیری پیروان و وابستگان به یک مکتب دگرگون‌ساز است در برابر کسانی که به خاطر دلبستگیها و پایبندی‌شان به آرزوهای پست و حقیر مادی، پیام نبی رانمی‌پذیرند و با آن به معارضه برمی‌خیزند؛ و این همان چیزی است که با اولین گامهای دعوت هر یک از انبیا پیش می‌آمد. انبیا با اولین شعارهای مکتب خود، آن وحدت و یکپارچگی گمراهانه‌ای را که در میان مردم زمانشان از پیش بوده، بر هم می‌زدند. از میان کاروان بدعاقبتی که در زیر پرچم پیشوایان مردمی خوار، به سوی دره تباهی و نابودی راه می‌سپرد، عده‌ای را بیرون می‌کشیدند؛ لاقل گروهی را از این سر نوشت تلخ نجات می‌دادند... و میان جبهه واحد و یکپارچه باطل زمان، اختلاف می‌افکندند. بر سر آدمیانی که همچون گوسفندانی بی‌خبر و سر به راه در حرکت بودند، نهیب می‌زدند؛ غریب برمی‌آوردند؛ آنان را هشیار می‌ساختند؛ جلوی سیل بنیان‌کن گمراهی را می‌گرفتند؛ و البته گروهبایی هم از زیر دست نبی رد می‌شدند؛ از راهی که او بدان می‌خواند، منحرف می‌گشتند و در پرتگاه سقوط معنوی و مادی در می‌غلطیدند.

صف‌بندی انبیا با جبهه مقابل

پس انبیا با حضور خود، با دعوت خود و با شروع مبارزه خود، یک صف‌بندی و جبهه‌بندی ناگزیر به وجود می‌آوردند؛ میان آنان که به سابقه حسن حق‌پذیری یا

۱. قرآن کریم، سوره ممتحنه، آیه ۴

مقتدرترین خلیفه اموی، ردوبدل می‌شد، بدون تردید امام پیش از آنکه موفق به انجام رسالت خاص خود شود، به شهادت می‌رسید و تشکیلات تازسامان خود را عمیق می‌گذارند؛ و این از یک رهبر مسلکی و الهی که جز به پیشبرد مکتب و فکر خود نمی‌اندیشد و مطلقاً شتابی برای دست یافتن به حکومت شخصی ندارد، به هیچ وجه منطقی و پذیرفته نبود.

موضع حقیقی امام در برابر قدرت مسلط

در موارد نادری، موضع حقیقی امام در برابر قدرت مسلط زمان احساس می‌شود؛ لیکن نه آن چنان که امام را آشکارا رویاروی وی قرار دهد؛ بلکه فقط به آن اندازه که تاریخ را و نیز تا حدودی جو نزدیک به خود را در جریان عمل و حرکت خود بگذارد.

از جمله این نمونه‌ها، نامه نکوهش یار و بی‌نهایت تکان دهنده‌ای است که امام برای یکی از رجال دینی وابسته به دستگاه بنی‌امیه به نام «محمد بن شهاب زهری» می‌نویسد؛ که در واقع باید گفت امام این نامه را برای تاریخ و نسلهای پس از خود می‌نویسد، نه برای محمد بن شهاب؛ زیرا محمد کسی نبود که پس از آن همه وابستگی، از سفره چرب و نرم و از نفوذ و اقتدار و نام و نشانی که به برکت آن دستگاه به دست آورده بود، صرف‌نظر کند؛ و دیدیم که صرف‌نظر نکرد؛ در سراسر عمر خود برای آنان و با آنان بود؛ حتی برای آنان کتاب هم نوشت^۱ و در جهت

۱. می‌پنداشتیم از زهری بسیار حدیث نقل کرده‌ایم تا آنکه که ولید کشته شد... دفترها بود که از خزانه ولید بر چهارپایه بار می‌شد و می‌گفتند اینها از دانش زهری است. (طبقات ابن‌سعد، ج ۲، جزء ۲، ص ۱۲۵-۱۲۶)

درباره یحیی بن ام‌طویل می‌بینیم^۱ - عناصر صالح و لایق و کسانی که قابلیت آن رسالت دشوار را داشتند، به تدریج به امام و جمع کوچک شیعه پیوستند، که از امام صادق علیه السلام در حدیث یاد شده نقل می‌کند: «ثم ان الناس لحقوا و كثروا» سپس مردم دیگری به آنان پیوستند و جمع شیعه انبوه گشت. بدین ترتیب کار امام سجاد علیه السلام آغاز شد و - چنان که اشاره کرده‌ایم - همین شیوه عمل و برخی از موضع‌گیریهای دیگر امام که به بخشی از آنها اشاره کوتاهی خواهیم کرد، به بهای جان او و بعضی از نزدیک‌ترین یارانش تمام شد. البته من در زندگی امام چهارم، نشانی از تعرض صریح به دستگاههای قدرت و حکومت نمی‌بینم. شیوه مدبرانه کار نیز همین را ایجاب می‌کرده است.

برخورد هوشمندانه امام

اگر آن گفتگوهای تند و سرشار از طعن و ادعای استحقاق خلافت و حکومت - که نمونه‌هایی از آن را در حالات امام موسی بن جعفر علیه السلام و برخی دیگر از ائمه علیهم السلام با خلفای زمان مشاهده می‌کنیم - میان امام سجاد علیه السلام و عبدالملک بن مروان،

۱. نمونه دیگری از روش یاران امام سجاد که باز درباره همین شیعی بزرگوار در حدیث چنین آمده: یحیی بن ام‌طویل را دیدیم که در کناسه (یکی از محله‌های شهر کوفه) ایستاده بود و با صدای بلند فریاد می‌زد: ای گروه دوستان خدا ما بیزاریم از آنچه می‌شنوید هر کس علی را لعنت کند، لعنت خدا بر او باد. ما بیزاریم از مروانیان و از آنچه به جای خدا می‌پرستند. آنگاه صدای خود را آهسته می‌کرد و گویا به عنوان دستوری به دوستان نزدیک می‌گفت: با آن کس که اولیای خدا را دشنام می‌دهد، منشنید. با آن کس که در راه ما شک دارد، کنار می‌آید. هر کس به حاجتی از شما نیازمند بماند، به او خیانت کرده‌اید. آنگاه این آیه را می‌خواند: «انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم...» ما برای مستکبران آتشی فراهم کرده‌ایم که لهیب و دود آن همچون خیمه‌ای آنان را فرا گرفته است [سوره کهف، آیه ۲۹]. (قاہوس الرجال، ج ۹، ص ۳۹۹)

عبدالملک شنیده بود که شمشیر پیامبر ﷺ در اختیار امام است. کسی را نزد آن حضرت فرستاد و تقاضا کرد شمشیر را به او هدیه کند و ضمناً یادآور شد که امام هرگونه امری و کاری با او داشته باشد، در انجامش حاضر است. امام جواب عبدالملک را داد. خلیفه نامه‌ای به حضرت نوشت و وی را تهدید کرد که سهمیه بیت‌المال او را قطع خواهد کرد. امام در پاسخ به او نوشت: اما بعد. خداوند عهده‌دار شده است که بندگان متقی را از آنچه ناخوشایندشان است، نجات بخشد و از آنجا که گمان ندارند، روزی دهد... و در قرآن فرموده است: همانا خدا دوست نمی‌دارد هیچ خیانتگر ناسپاس را... اکنون بنگر که کدام از ما دو نفر با این آیه منطبق‌تریم.^۱

فعالیت آرام و پنهان

از این نمونه‌ها که بگذریم، در مجموع، دوران زندگی امام سجاد علیه السلام با فعالیتی آرام و زیر پرده و در جهت سازندگی افراد صالح و قوام بخشیدن به طرز فکر شیعی در ذهن پیروان و مبارزه با تحریف‌ها همراه بود. در واقع، گام نخستین در راه آرمان تشیع - یعنی تحقق دادن به نظام اسلام و ایجاد حکومت علوی - به وسیله آن حضرت برداشته شده است و البته چنان‌که اشاره شد، این روش به‌ظاهر مسالمت‌آمیز، به هیچ‌وجه موجب آن نشد که امام و یارانش همیشه از آسیب قهر و کین دستگاه قدرت بنی‌امیه در امان بمانند.

از یاران امام چندین نفر به وضعی فجیع کشته و عده‌ای آواره و دور از شهر و دیار و اسیر زندانها شدند و خود آن حضرت حداقل یک‌متر تبه‌با وضعی تأثر انگیز و

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۵

مصالح آنان حدیث هم نقل و یا جعل کرد.^۱ پس این نامه، سندی است از امام سجاد علیه السلام، که وضع زمان و وضع خود را در برابر اوضاع زمانه تشریح می‌کند. متن این نامه در کتاب شریف «تحف العقول» نقل شده و می‌تواند مورد مراجعه قرار گیرد. نمونه دیگر، پاسخی است که به نامه عبدالملک می‌دهد. در این نامه، عبدالملک آن حضرت را بر ازدواج با کنیزک آزاد شده‌اش شتمانت کرده بود و بدین وسیله خواسته بود هم به حضرت بفهماند که از همه کار او - و حتی از امور داخلی و شخصی او - باخبر است، و هم خوشایندی خود را به یاد وی آورد و چنان‌که شیوه‌امثال اوست، در مواردی از طریق استمالت با او کنار آید. امام در پاسخ او ضمن یادآوری نظر اسلام در این‌باره که مسلمانی و ایمان به خدا همه امتیازات دیگر را از میان برمی‌دارد، با طنز پنهان، او را به گذشته جاهلی پدرانش، و شاید به وضع جاهلی اکنون خودش، سرزنش می‌فرماید:

«فلا لؤم علی امرء مسلم انما لؤم الجاهلیة؛ فرد مسلمان، هیچ پستی و خواری ندارد؛ فقط در فرومایگی جاهلیت است و بس.»

وقتی نامه به خلیفه اموی رسید، پسرش سلیمان - که او نیز همچون پدر، طنز و سرزنش امام را در این گفتارش حس کرده بود - گفت: عجب تفاخری بر تو کرده است ای امیرالمؤمنین! و خلیفه که از فرزند سبکسر خود عاقل‌تر و به عواقب درگیری با امام شیعیان واقف‌تر بود، گفت: چنین مگو پسر ما! این زبان بنی‌هاشم است که راه می‌شکافد...^۲

نمونه دیگر، پاسخی است که به تقاضای عبدالملک بن مروان می‌دهد.

۱. رک: «اجوبه مسائل جارانله، سید شرف‌الدین عاملی، ص ۵۹ - ۶۰ و نیز «دراسات فی الکافی و الصحیح»، ص ۲۶۱

۲. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۶ - ۱۴۷، به نقل از کافی، ج ۵، ص ۲۴۴

مردم خراسان و دیگر مناطق گرد او را می‌گیرند و از مسائل فقهی سؤال می‌کنند. کسانی چون طابووس یمانی و قتاده بن دعامة و ابوحنیفه و دیگران و دیگران که رجال نام‌آور دانش دین و البته در غیر جهت‌گیری امامت و شیعه به‌شمار می‌آیند، آوازهٔ دانش وسیع امام را شنیده و برای استفاده و یا برای احتجاج و مجادله، به‌او روی می‌آورند. شاعری چون «کمیت اسدی» با آن زبان فصیح و هنر سرشار، مهم‌ترین اثر هنری‌اش قصیده‌هایی است به نام «هاشمیات» که دست به دست و زبان به زبان می‌گردد و مردم را با حق آل محمد و فضل و دانش و ارج معنوی آنان آشنا می‌سازد. از سوی دیگر خلفای مروانی بدان جهت که پس از دوران اقتدار بیست سالهٔ عبدالملک بن مروان (متوفی به سال ۸۶) و فرو کوفتن همهٔ سرهای داعیه‌دار و فرو نشاندن همهٔ شعله‌های مخالفت، احساس امن و رضایت می‌کنند، و هم بدان جهت که متاع آسان به‌دست آمدهٔ خلافت را مانند گذشتگان خود قدر نمی‌دانند، و هم نیز به جهت سرگرمی‌هایی که معمولاً لازمهٔ آن جاه و جلال است، چندان به کار تشیع نمی‌پردازند و در نتیجه، امام و یارانش تا حدودی از تعرضهای آنان در امانند.

باری، اوضاع از چندین جهت به سود امامت و تشیع تغییر یافته است؛ پس قهراً می‌توان نتیجه گرفت که امام باقر علیه السلام در دوران امامت خود گامی پیش رفته و تلاش و مجاهدت شیعی را به سمت آخرین گام، مرحله‌ای فراتر برده است؛ و همین است که شاخصهٔ دوران امامت امام باقر علیه السلام را تشکیل می‌دهد.

اشاعهٔ دعوت هدفدار

در یک مطالعهٔ کوتاه، سراسر دوران نوزده سالهٔ امامت امام باقر علیه السلام را (از سال ۹۵ تا سال ۱۱۴) بدین گونه می‌توان خلاصه کرد: پدرش - امام سجاده علیه السلام - در آخرین

در حالی که به غل و زنجیر بسته شده بود و با پاسداران بسیار حفاظت می‌شد، از مدینه به شام برده شد و بارها و بارها مورد تعرض و آزار و شکنجهٔ مخالفان قرار گرفت و عاقبت نیز در سال ۹۵ هجری به وسیلهٔ ولید بن عبدالملک - خلیفهٔ اموی - مسموم شد و به شهادت رسید.^۱ درود بی‌پایان خدا و سپاس جاودانهٔ انسانها بر او باد.

شاخصهٔ دوران امام باقر علیه السلام

دوران زندگی امام پنجم، امام باقر علیه السلام به طور کامل ادامهٔ منطقی دوران زندگی امام سجاده علیه السلام است. اکنون دیگر، جمعی گرد آمده‌اند و شیعه دوباره احساس وجود و شخصیت می‌کند. دعوت شیعی که چند سالی بر اثر حادثهٔ کربلا و حوادث خونین پس از آن - مانند حادثهٔ حرّه و حادثهٔ توابین - و سختگیرهای خلفا متوقف مانده بود و جز در پوششهای بسیار ضعیف ارائه نمی‌شد، اکنون در بسیاری از اقطار کشورهای اسلامی، مخصوصاً در عراق و خراسان، ریشه دوانیده و قشر وسیعی را به خود متوجه ساخته و حتی در دایره‌ای محدودتر به صورت یک پیوند فکری و عملی که می‌توان از آن به یک «تشکیلات حزبی» تعبیر کرد، درآمده است. آن روزی که امام سجاده علیه السلام می‌فرمود: «در همهٔ حجاز، دوستان و علاقه‌مندان ما به بیست نفر نمی‌رسند»^۲ سبوری شده و اکنون هنگامی که امام باقر علیه السلام به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه وارد می‌شود، جماعت انبوهی از

۱. بحث دربارهٔ زندگی امام سجاده علیه السلام و نمودارهای مجاهدت و تلاش توانفرسایش و حوادث مختلف روزگارش، از شیرین‌ترین و عبرت‌انگیزترین بخشهای زندگی امامان شیعه است. به امید مقاله‌ای مستقل در این مقوله.

۲. شرح النهج، ج ۴، ص ۱۰۴؛ و بحار، ج ۴۶، ص ۱۴۳

اجتماعی و ذهنی است. آنان در برابر خود، مردمی را مشاهده می‌کنند که از سویی بر اثر تربیتی تبه‌ساز و ویرانگر، روزبه‌روز در جریان فساد عمومی جامعه مستغرق تر و ساقط تر می‌شوند و کم‌کم کار به جایی رسیده است که عامه مردم نیز مانند سردمداران و مسئولان، حتی گوش به دعوت نجات‌بخش امامت نمی‌دهند - «ان دعوتنا هم لم یستجیبوا لنا»^۱ اگر بخوانیم‌شان، دعوت ما را نمی‌پذیرند - و از سوی دیگر، در آن جریان انحرافی که همه چیزش، حتی درس و بحث و فقه و کلام و حدیث و تفسیرش در جهت تمسبات و خواسته‌های طواغیت اموی است، هیچ دریچه‌امید دیگری به روی آنان گشوده نیست؛ و اگر تشیع نیز کمر به دعوت و هدایت آنان نیندد، راه هدایت یکسره بر آنان بسته شده است؛^۲ و آن ترک‌نامه لم یهدوا و بغیرناه؛^۳ و اگر واگذاریم‌شان، با هیچ وسیله دیگری هدایت نمی‌شوند.

موضع‌گیری خصمانه امام

بر اساس درک عمیق همین واقعیت نابسامان اجتماعی، امام موضع‌گیری خصمانه خود را در برابر قدرتهای فکری و فرهنگی؛ یعنی شعرا و علمای خود فروخته - که آفرینندگان جو ناسالم فکر اجتماع‌اند - بر ملا می‌سازد و با فرو کوفتن تازیانه شمانت خود بر سر آنان، اگر نه در وجدان خفته خود آنان، در ذهن و دل دنباله‌روان بی‌خبرشان، موجی از تنبه و هوشیاری برمی‌انگیزد. بالحنی اعتراض‌آمیز به «کثیر» شاعر می‌فرماید: عبدالملک را ستودی؟! و او زندانه یا ساده‌لوحانه در صدد رفو کردن گناه خود برمی‌آید و چنین پاسخ می‌دهد: او را

۱. همان ۲.

۲. همان ۲۸۸ ص ۴۶ ج ۱.

لحظات عمر، او را به پیشوایی شیعه و جان‌شنینی خود بر می‌گزینند و این منصب را برای او در حضور دیگر فرزندان و وابستگانش مسجل می‌کند. صندوقی را که به زبان روایات، انباشته از دانش^۱ یا حاوی سلاح رسول‌الله است، بدو نشان می‌دهد و می‌فرماید: «ای محمد! این صندوق را به خانه‌ات ببر». سپس خطاب به دیگران می‌گوید: «هر این صندوق از درهم و دینار چیزی نیست، بلکه انباشته از علم است»^۲ و گویا بدین ترتیب و باین زبان، میراث‌بر رهبری علمی و فکری (دانش) و فرماندهی انقلابی (سلاح پیامبر) را به حاضران معرفی می‌کند.

از نخستین لحظات، تلاش وسیع و پُر دامنه امام و یاران راستین او در اشاعه دعوت هدفدار و زیر و رو کردن تشیع، مطلبی تازه می‌گیرد. گسترش دامنه این دعوت چنان است که علاوه بر مناطق شیعه‌نشین - مانند مدینه و کوفه - مناطق جدیدی، به‌ویژه بخشهایی از کشور اسلامی که از مرکز حکومت بنی‌امیه دور است نیز بر قلمرو طرز تفکر شیعی افزوده می‌شود. و خراسان را در این میان می‌توان بیش از همه نام برد، که نفوذ تبلیغات شیعی در مردم آن سامان را در روایات متعددی مشاهده می‌کنیم.^۳

واقعیت تأسف‌بار اجتماعی و ذهنی

آنچه در سراسر این تلاش توانفرسا، امام و یارانش را به حرکتی سکون‌ناشناس برمی‌انگیزد و وظیفه الهی را دم‌به‌دم بر آنان فرو می‌خواند، واقعیت تأسف‌بار

۱. همان ۲.

۲. بخاره ج ۴۶ ص ۲۲۹

۳. از جمله، روایت ابی حمزه ثمالی: حتی اقبل ابو جعفر علیه السلام و حوله اهل خراسان و غیرهم یسلطونه عن مناسک الحج، (بخاره ج ۴۶ ص ۳۵۷) و روایتی که ماجرای گفتگوی عبرت‌انگیز و کوبنده یکی از علمای خراسان با عمر بن عبدالعزیز را نقل می‌کند. (ر.ک: بخاره ج ۴۶ ص ۳۳۶)

امام در هر فرصت مناسبی با نشان دادن گوشه‌ای از واقعیت تلخ و مرارت بار زندگی شیعی و تشریح فشارها و شدت عمل‌هایی که از سوی قدرتهای مسلط بر امام و یارانش می‌رود، احساسات و عواطف مردم غافل را تحریک می‌کند و خون مرده و راكد آنان را به جوش می‌آورد و دلهای كرخ شده آنان را هیجانی می‌بخشد... یعنی آنان را آماده‌گرایشهای تند و جهت‌گیریهای انقلابی می‌سازد.

داستان بنی اسرائیل در جامعه فرعونى

به مردی که از آن حضرت پرسیده است: چگونه صبح کرده‌اید، ای فرزند پیامبر! چنین خطاب می‌کند:

«آیا وقت آن نرسیده است که بفهمید ما چگونه‌ایم و چگونه صبح می‌کنیم؟! داستان ما، داستان بنی اسرائیل است در جامعه فرعونى، که پسرانشان را می‌کشتند و زنانشان را زنده می‌گرفتند؛ بدانید که اینها (بنی امیه) پسران ما را می‌کشند و زنان ما را زنده می‌گیرند...»^۴

و پس از این بیان گیرا و برانگیزاننده، مسئله اصلی - یعنی اولویت داعیه شیعی و حکومت اهل بیت - را پیش می‌کشد:

«عرب می‌پنداشت که برتر از عجم است؛ زیرا محمد عربی است، و عجم بدین پندار گردن می‌نهاد. قریش می‌پنداشت که بر دیگر قبیله‌های عرب برتری دارد؛ زیرا محمد قریشی است، و آنان بدین پندار گردن می‌نهادند... اگر آنان در این ادعا صادقند، پس ما از دیگر شاخه‌های قریش برتریم؛ زیرا ما فرزندان و خاندان محمدیم و کسی با ما در این نسبت شریک نیست.»^۵

مرد که گویا سخت به هیجان آمده، می‌گوید: به شما خاندان مهر می‌ورزیم، به خدا... و امام که او را تا مرز بی‌وستگی کامل فکری و قلبی و عملی (ولایت) جلو

پیشوای هدایت خطاب نکردم، بلکه او را «شیر» و «خورشید» و «دریا» و «آزدها» و «کوه» خواندم؛ و شیر، سگی است و خورشید، جسم جامدی در پناه پیکر بی‌جانى و آژدها، حشره متعفن و کوه، سنگ سختی... و امام در برابر این عذر و توجیه ناموجه، تبسم معنا‌داری می‌کند و آنگاه «کمیت» - شاعر انقلابی و هدفدار - بر می‌خیزد و یکی از قصاید هاشمی خود را انشاء می‌کند و خاطر‌های از مقایسه میان این دوگونه کار هنری، در ذهن حاضران و همه کسانی که این ماجرا به گوششان رسیده می‌رسد، بر جای می‌گذارد.^۲

استفاده از فرصتها

عکرمه، شاگرد معروف ابن عباس که از اعتبار و حیثیتی عظیم در میان مردم برخوردار است، به دیدن امام می‌رود و چنان تحت تأثیر وقار و معنویت و شخصیت روحی و علمی امام قرار می‌گیرد که بی‌اختیار در آغوش امام می‌افتد و خودش با شگفتی می‌گوید: من با بزرگانی چون ابن عباس نشستام و هرگز در برابر آنان چنین حالتی بر من نرفته است. و امام در جواب می‌فرماید: «ویلیک یا عبیداهل الشام آنک بین یدی بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فیها اسمه»؛ وای بر تو ای برده حقیر شامیان! تو اینک در برابر خانه‌هایی قرار گرفته‌ای که به اذن خدا رفعت یافته و کانون یاد خدا گشته است.^۳

۱. قصیده‌ای که با این بیت شروع می‌شود:
من لقلب متیم مستهام
عبر ما صیوة و لا احلام
و به این بیت پرمعز و کوبنده و سرشار از معرفت می‌رسد:
ساسة لاکمن یرعی النا
من سواء و رعیة الانعام
۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۰۷
۳. بحار، ج ۴۶، ص ۲۵۸

جعفی در نخستین دیدارش با امام سفارش می‌کند که به کسی نگویید از کوفه است؛ وانمود کند از مردم مدینه است. و بدین گونه به این شاگرد نوآموز که گویا قابلیت فراوان او برای تحمل اسرار امامت و تشیع، از آغاز نمایان بوده است، درس رازداری و کتمان می‌آموزد... و همین شاگرد مستعد است که بعدها به‌عنوان صاحب راز امام معرفی می‌شود و کار او با دستگاه خلافت به اینجا می‌رسد.

وجود رابطه تشکیلاتی

نعمان بن بشیر می‌گوید: من در سفر حج با جابر بودم. در مدینه بر ابی جعفر - امام باقر علیه السلام - درآمد و در روز آخر با آن حضرت خدا حافظی کرد و شاهده‌اش از نزد او بیرون آمد. رهسپار کوفه شدید. در یکی از منازل بین راه، شخصی به ما رسید (نعمان نشانه‌های آن شخص و گفتگوی کوتاه او با جابر را نقل می‌کند) و نامه‌ای به جابر داد. جابر نامه را بوسید و بر چشم نهاد و سپس باز کرد و خواند. دیدم هرچه نامه را می‌خواند، چهره‌اش گرفته و گرفته‌تر می‌شود. نامه را به آخر رسانید و پیچید و ما در ادامه راه به کوفه رسیدیم؛ اما جابر را شادمان ندیدم. روز بعد از ورود به کوفه، به ملاحظه احترام جابر، به دیدارش شتافتیم. ناگهان با منظره شگفت‌آوری روبه‌رو شدم. جابر در حالی که مانند کودکان بر نی سوار شده و گردنبندی از کعب گوسفند بر گردن افکنده بود و شعرهای بی‌سر و تهی می‌خواند. از خانه بیرون آمد؛ نگاهی به من افکند و هیچ نگفت. من نیز سخنی نگفتم، ولی از این وضع بی‌اختیار گریه‌ام گرفت. کودکان گرد من و او جمع شدند و او بی‌خیال به راه افتاد و می‌رفت تا به رحبه رسید و کودکان همه جا او را دنبال می‌کردند. ... مردم به همدیگر می‌گفتند جابر بن یزید دیوانه شده است. چند روزی بیش نگذشته بود که نامه خلیفه - هشام بن عبدالملک - به حاکم کوفه

آورده، آخرین سخن آگاهی بخش و هشیارگر را نیز به او می‌گوید:

پس خود را آماده بلا کن. به خدا سوگند بلا به شیعیان نزدیک‌تر است از سیل به دامنه کوه، و بلا نخست ما را می‌گیرد و سپس شما را؛ همچنان که راحت امنیت، اول به ما می‌رسد و آنگاه به شما.^۱

مغز متفکر اندام زنده

در دایره‌های محدودتر و مطمئن‌تر، روابط امام با شیعیان از ویژگی‌هایی دیگر برخوردار است. در این ارتباطات، امام را آن سان مشاهده می‌کنیم که در پیکره زنده، مغز متفکری را در رابطه با اعضا و جوارح، و قلب تپنده‌ای را در کار تغذیه اندامها و بدنه‌ها.

نمودارهایی که از ارتباطات امام با این جمع، در دسترس اطلاع ماست، از یک سو نمایشگر صراحتی در زمینه آموزشهای فکری است، و از سوی دیگر نشان‌دهنده پیوستگی و تشکل محاسبه شده میان آنان با امام.

درس رازداری

فضیل بن یسار^۲ از نزدیک‌ترین یاران رازدار امام، در مراسم حج با آن حضرت همراه شد. امام به حاجبانی که پیرامون کعبه می‌گردند، می‌نگرد و می‌گوید: در جاهلیت نیز بدین گونه می‌گردیدند! فرمان، آن است که به سوی ما کوچ کنند و پیوستگی و دوستی خود را به ما بگویند و یاری خویش را بر ما عرضه کنند. قرآن (از قول ابراهیم) می‌گوید: «بار الها! دلهایی از مردم را مشتاق ایشان کن». به جابر

۱. بخاری، ج ۴۶، ص ۲۶۰

۲. شرح ستایش امام از فضیل را در قاموس الرجال، ج ۹۷، صص ۳۴۲ - ۳۴۵ ببینید.

فعالیه‌های تعرض آمیز و بالنسبه حاد امام باقر علیه السلام سخنی نیست - و البته این خود ناشی از علل و عواملی چند است که مهم‌ترین آنها اختناق حاکم بر آن جو و ضرورت تقیه برای یاران معاصر امام است که تنها مراجع مطلع از جریان‌های زندگی سیاسی امام بوده‌اند - ولی همواره از عکس‌العمل‌های حساب شده دشمن آگاه می‌توان عمق عمل هر کس را کشف کرد. دستگاه مقتدر و مدبری چون دستگاه هشام‌بن عبدالملک که مورخ، او را مقتدرترین خلیفه اموی می‌داند، اگر با امام باقر علیه السلام یا هر کس دیگر، با چهره‌ای خشن روبرو می‌شود، بی‌گمان ناشی از آن است که در روش و عمل وی تهدیدی برای خود می‌بیند و وجود او برایش تحمل‌ناپذیر می‌گردد. تردیدی نمی‌توان داشت که اگر امام باقر علیه السلام فقط به زندگی علمی - و نه به سازندگی فکری و تشکیلاتی - سرگرم بود، خلیفه و سران رژیم خلافت به صرفه و صلاح خود نمی‌دیدند که با سختگیری و شدت عملی که به خرج می‌دهند، اولاً آن حضرت را با مقابله‌ای تند علیه خود برانگیزند - چنان‌که در زمانی نزدیک، نمونه‌ای از این تجربه را مشاهده می‌کنیم؛ از جمله قیام حسین بن علی - ثانیاً گروه دوستان و معتقدان به امام را - که تعدادشان اندک هم نبوده است - بر خود خشمگین کنند و از دستگاه خود ناراضی سازند. کوتاه سخن اینکه از عکس‌العمل نسبتاً حاد رژیم خلافت در اواخر عمر امام باقر علیه السلام می‌توان عمل نسبتاً شدید و حاد آن حضرت را استنباط کرد.

احضار امام باقر علیه السلام به شام

در میان جریان‌های مهم اواخر زندگی امام، از همه معروف‌تر، ماجرای جلب و احضار آن حضرت به شام، پایتخت حکومت اموی است. برای آگاهی از چگونگی موضع امام در برابر دستگاه خلافت، خلیفه اموی دستور می‌دهد امام باقر علیه السلام را

رسید که نوشته بود: تحقیق کن مردی به نام جابر بن یزید جمعی کیست؛ دستگیرش کن و گردنش را بزَن و سر او را نزد من بفرست. حاکم از حاشیه‌نشینان سراغ جابر را گرفت. گفتند: امیر به سلامت با دادا امردی است که از فضل و دانش و حدیث برخوردار بود؛ امسال حج کرد و دیوانه شد و هم‌اکنون در رجه برنی سوار است و با کودکان به بازی سرگرم. نعمان گوید: حاکم برای اطمینان بر سر جابر و کودکان رفت و او را سوار برنی در حال بازی دید؛ پس گفت: خدا را شکر که از قتل او معافم ساخت.^۱

این نمونه‌ای از چگونگی ارتباط امام با یاران نزدیک است و نمایانگر وجود پیوستگی و رابطه‌ای محاسبه شده و تشکیلاتی؛ و نیز نمونه‌ای است از موضع‌گیری حکومت در برابر این یاران. پیداست که ایادی خلافت - که پیش از هر چیز به حفظ قدرت و استحکام بخشیدن به موقعیت خود می‌اندیشند - از روابط امام با یاران نزدیک و فعالیه‌های جمع آنان یکسره بی‌خبر نمی‌مانند و کم و بیش بویی از این موضوع می‌برند و در صدد کشف و مقابله با آن برمی‌آیند.^۲ به تدریج نمای متعرضانه در زندگی آن حضرت و نیز در جو عمومی تشیع پدید می‌آید و آغاز فصل دیگری را در تاریخ زندگی امامان شیعه نوید می‌دهد.

موضع نسبتاً شدید امام باقر علیه السلام

اگرچه در متون تواریخ اسلامی و نیز در کتب حدیث و غیره به صراحت از

۱. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۳۲۹ - ۳۳۰ و بحار، ج ۴۶، ص ۲۸۲ - ۲۸۳
 ۲. این حقیقت را بجز ماجرای جابر و ماجراهای متعدد دیگری شبیه به آن روایت، عبداللّه بن معاویه جعفری نیز که پیام تهدیدآمیز حاکم مدینه به امام باقر علیه السلام را نقل می‌کند، صریحاً تأیید می‌نماید. (ر.ک: بحار، ج ۴۶، ص ۳۴۶)

و طبق برخی از روایات، امام صادق علیه السلام، فرزند جوان و یار و همکار نزدیک پدر را (نیز) دستگیر و به شام اعزام کند. امام را به شام و قصر خلیفه می آورند. هشام قبلاً به مجلسیان و حاشیه‌نشینان خود دستورهایی لازم را برای هنگام روبه‌رو شدن با امام، دیکته کرده است. قرار است ابتدا خود خلیفه و سپس حضار مجلس - که همه از رجال و سران هستند - سیل تهمت و شتمات را به سوی امام سرازیر نمایند. وی از این کار دو منظور را تعقیب می‌کند:

نخست آنکه با این تندبها و دشنامها روحیه امام را تضعیف کند و زمینه را برای هر کاری که مقتضی به نظر می‌رسد، آماده سازد. و دیگر آنکه خصم را در دیداری که میان عالی‌ترین رهبران دو جبهه متخاصم تشکیل شده، محکوم کند و بدین وسیله همه افراد جبهه او را با نشر خیر این محکومیت - که به برکت بلندگوهای همیشه آماده خلیفه، مانند خطبا و عمال و جاسوسهای شخص خلیفه بوده و قابل اجراست - خلع سلاح کند.

امام وارد می‌شود و برخلاف رسم و سنت معمول که هر تازه‌واردی باید بد خلیفه، آن هم با ذکر لقب مخصوص (امیرالمؤمنین) سلام دهد، به همه حاضران رومی‌کند و با اشاره دست، آنان را مخاطب می‌سازد و می‌گوید: السلام علیکم. و آنگاه بی‌آنکه منتظر اجازه بماند، می‌نشیند.

یاوه‌گوییهای هشام

از این رفتار، آتش کینه و حسد در دل هشام زبانه می‌کشد و برنامه را شروع می‌کند. «شما (اولاد علی) همیشه وحدت مسلمانان را شکسته و با دعوت آنان بسوی خود، میان آنان رخنه و نفاق افکنده‌اید و از سر نایب‌رودی و نادانی، خود، پیشوا و امام پنداشته‌اید.» لختی از این یاوه‌ها می‌گوید و ساکت می‌شود. پس

او، نوکران و جیره‌خورانش هر یک سخنی در همین حدود می‌گویند و هر کدام به زبانی امام را مورد تهمت و ملامت قرار می‌دهند.

روشنگری امام باقر علیه السلام در مجلس هشام

امام در همه این مدت خاموش و آرام نشسته است. وقتی همه سکوت می‌کنند، حضرت برمی‌خیزد و می‌ایستد و رو به حضار، پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله، در جملاتی کوتاه و تکان دهنده، سر درگمی و بی‌هدفی آن جمع پراکنده را به رخشان می‌کشد؛ بی‌اختیاری و آلت فعل بودنشان را همچون تازیانه‌ای بر سر و رویشان می‌گوید؛ موقع خود و پیشینه افتخارآمیز خاندانش را که منطبق با برترین معیار اسلامی (هدایت) است، روشن می‌سازد و سرانجام، نیک‌فرجامی راه خود را که برابر با سنتهای خدا در تاریخ است، مطرح می‌کند و روحیه متزلزل آنان را متزلزل‌تر می‌نماید:

«ایها الناس! این تذهیبون؟ و این برادر یکم؟ بنا هدی الله اولکم و بنا یختم اخرکم، فان کان لکم ملک معجل فان لنا ملکا مؤجلا و لیس بعد ملکنا ملک، لاننا اهل العاقبة، یقول الله عزوجل: والعاقبة للمتقین؛^۱ به کجا می‌روید ای آدمها؟! و چه سرانجامی برایتان در نظر گرفته‌اند؟ به وسیله ما بود که خداوند گذشتگان شما را هدایت کرد، و به دست ما نیز خواهد بود که مهر پایان به کار شما می‌زند. اگر شما را امروز دولتی مستعجل است، ما را دولتی دیرنده خواهد بود و پس از دولت ما، کسی

۱. ای آدمها (ایها الناس) خطاب به گروهی از عالی‌ترین مقامات دولتی که در مجلس با این حساسیت و عظمت، گرد خلیفه نشسته و به دفاع از او کمر بسته‌اند؛ یعنی در حقیقت نفی همه ارزشهایی که در آن جامعه طاقتوی، این مستکبران را از عامه مردم جدا می‌کرد و شخصیت ویژه آنان را تشکیل می‌داد؛ پیکاری اصولی و عمیق در لباس یک خطاب ساده.

را دولت نیست. ما بیم اهل عاقبت، که خدا فرمود: عاقبت متعلق به صاحبان تقواست.

در این بیان کوتاه و پرمغز - که تظم و تحکم و نوید و تهدید و اثبات و رد را یکجا متضمن است - به قدری تأثیر و گیرایی وجود دارد که اگر پخش شود و به گوش مردم برسد، ممکن است هر شنونده‌ای را به حقانیت گوینده آن معتقد سازد. برای پاسخ گفتن به این سخن، نژگویی و سخندانی به همان اندازه لازم است که خودباوری و دلگرمی... و این همه در مخاطبان امام نیست؛ پس چاره‌ای جز خشونت و زور نمی‌ماند.

حبس و تبعید امام باقر (ع)

هشام دستور می‌دهد امام را به زندان بيفکنند؛ یعنی عملاً به ضعف روحیه و نارسایی منطق خود اعتراف می‌کند. در زندان، امام به روشنگری و بیان حقایق می‌پردازد و هم‌زنجیرهای خود را تحت تأثیر می‌گذارد؛ به طوری که از زندانیان کسی نماند که سخن او را ازین دندان نپذیرفته و دلبسته‌اش نشده باشد. مأموران، موقوف را به هشام گزارش می‌کنند. این موضوع برای دستگاهی که در طول دهها سال به‌صورت ویژه شام را از دسترس تبلیغات علوی دور نگاهداشته، مطلقاً قابل تحمل نیست. هشام فرمان می‌دهد آن حضرت و همراهانش را از زندان بیرون آورد. هیچ‌جا برای آنان مناسب‌تر از مدینه نیست؛ شهری که در آن می‌زیسته‌اند؛ البته با همان مراقبت‌ها و سختگیریهای همیشگی و بیشتر... در صورت لزوم، فرود آوردن ضربه آخر، و بی‌سروصدا حریف را در بستر و خانه خودش نابود کردن و ویرال تهمت «امام‌گشایی» را به گردن نگرفتن... پس به دستور هشام آنان را بر مرکبهای تندرو - که سراسر راه را بی‌وقفه طی می‌کنند - می‌نشانند و به سوی

مدینه می‌تازند. قبلاً دستور داده شده است که در شهرهای میان راه، کسی حق ندارد با این قافله مغضوب معامله کند و به آنان نان و آب بفرشد. ^۱ سه شبانه‌روز با این وضع راه می‌روند و ذخیره‌های آب و نان پایان می‌گیرد.

تکرار تاریخ

اکنون به شهر مدینه رسیده‌اند. اهل شهر طبق فرمان، دروازه‌ها را می‌بندند و از فروختن توشه امتناع می‌کنند. یاران امام از گرسنگی و تشنگی به شیکوه آمده‌اند.

۱. طبق بعضی از روایات، به مردم شهرهای بین راه چنین وانمود شده بود که محمد بن علی و جعفر بن محمد نصرانی شده و از دین اسلام برگشته‌اند. (بحار، ج ۴۶، ص ۳۰۶)

مولانا که از علمای مذهبی معروف و معتبر هندوستان و نخستین رهبران مقاومت مسلمانان هند - پیشگامان جنبش آزادیخواهانه قاره - محسوب می‌گشتند، از طرف جمعی از روحانیون مخالف با مبارزه، به‌عنوان «وهابی» معرفی شدند. برای این تهمت، هیچ‌گونه مناسبت و بهانه‌ای لازم نبود؛ فقط همین بود که این چهاره‌های محبوب و معروف و مبارز باید در نظر توده بی‌خبر و ناهوشیار، از اعتبار و اعتماد بیفتند و برای این منظور، تهمت وهابگیری وسیله مناسبی بود. ویرانگرهای اعتقادی و عملی فرقه وهابی در حجاز که خود نغمه دیگری بود، از شیپور پداهنگ استعمار در آن روزها تازه پا می‌گرفت و موجی از خشم و نفرت در همه اقطار اسلامی پدید می‌آورد و تهمت وهابگیری در هر جا می‌توانست محبوب‌ترین چهره‌ها را از نظرها ساقط کند. عامه مردم بدرستی نمی‌دانستند و نمی‌توانستند بدانند وهابگیری چیست و از کجاست و چه می‌گوید و چه می‌خواهد بکند و آیا این علمای پاک‌باخته که عمر خود را در مبارزه با استعمار انگلیس گذرانیده‌اند، ممکن است وهابی - یعنی آلت دست انگلیس - باشند؟ تنها چیزی که می‌دانستند، این بود که وهابگیری یک مسلک غلط و انحرافی است و اکنون می‌شنیدند که این علمای مبارز، وهابی‌اند؛ و همین کافی بود. (نگاه کنید به کتاب «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» چاپ آسیا). و من وقتی ماجرای احضار امام باقر و امام صادق (ع) به شام و تهمت نصرانی‌گری به آنان را با ماجرای صدوچند سال پیش هندوستان تطبیق می‌کنم و آنگاه به اوضاع و احوال جاری زمان و مکان خودمان نظر می‌افکنم، با حیرتی ناسف‌آمیز این مصرع عربی را به یاد می‌آورم: «الناس كالناس، والايم واحده»؛ آدمها همیشه همانندند و روزگاران، همواره همسان.

امام بر فراز بلندی که بر شهر مشرف است، می‌رود و با رساترین فریاد خود، بر اهل شهر نهب می‌زند: «ای مردم شهر ستم‌پیشگان! منم ذخیرهٔ خدا، که خدا دربارهٔ آن گفته است: ذخیره برای شما نیکوتر است، اگر مؤمن باشید». ناگهان یک هوشیاری و شهامت بجا توطئه را خنثی می‌کند. مردی از اهل شهر، همشهریان فریب‌خورده و بی‌خبر را هشدار می‌دهد و به آنان یادآور می‌گردد که این همان نهبی است که شعیب پیامبر بر سر گمراهان زمان خود زد. و به آنان تفهیم می‌کند که هم‌اکنون در برابر همان پیامی قرار دارند که روزی گذشتگان نشان در برابر آن قرار داشتند؛ و امروز اینان گذشتگان خود را به‌خاطر نشنیده گرفتن آن پیام، لعن و نفرین می‌کنند. آری، تاریخ تکرار شده است؛ ایک همان پیام و همان پیام‌آور و همان مخاطبان... این سخن بجا بر دلها می‌نشیند. دروازه‌ها را می‌گشایند و به رخم زمینه‌چینیهای دستگاه خلافت، دشمن آن دستگاه را می‌پذیرند.^۱

آخرین بخش این روایت تاریخی - که از جهاتی چند می‌تواند نمایانگر وضع سیاسی و اختناق و نیز تحمیق همه‌گیر آن زمان از سوی، و از سوی دیگر روشن‌کنندهٔ موضع ویژهٔ امام باقر علیه السلام در برابر دستگاه حکومت بنی‌امیه باشد - چنین است: وقتی خبر مدینه را به هشام رساندند، دستور داد پیش از هر چیز، آن مرد گستاخ را که جرأت کرده برخلاف نقشهٔ سران رژیم خلافت سخن گوید و مردم را از غفلتی بزرگ برهاند، به سزای این خیانت برسانند. و به دستور خلیفه، او را به قتل رساندند.

۱. بحار ج ۴۶، ص ۲۶۴، به نقل از کافی

پرهیز از پیکار رویاروی

با این همه، امام از درگیر شدن با قدرت مسلط در صحنه‌ای حاد و پیکاری رویاروی اجتناب می‌ورزد؛ دست به شمشیر نمی‌برد و دستهایی را هم که عجولانه و چپ‌روانه قبضهٔ شمشیر را فشرده، برمی‌گشاید و آنها را به تیزبینی و موقع‌شناسی بیشتر وادار می‌سازد و شمشیر زبان را نیز تا آنجا که ضرورت عمل بنیادین ایجاب نکرده است، در نیام می‌گذارد. به برادرش زید که در تنگنای غلیان احساسات از تاب رفته و به‌جان آمده است، رخصت خروج (قیام) نمی‌دهد. در ارتباطات معمولی زندگی و در رابطه با عناصر ناآزموده، بیشترین تکیه را بر فعالیت‌های فرهنگی و فکری می‌کند؛ کاری که در عین حال، هم شالوده‌ریزی ایدئولوژیک است و هم تقیهٔ سیاسی؛ لیکن - همان‌طور که در اشارت‌های کوتاه پیشین دانسته شد - این تاکتیک حکیمانه هرگز موجب آن نمی‌شود که امام سمت کلی حرکت امامت را برای یاران نزدیک و شیعیان راستین که به راه او گرویده‌اند، مطرح نسازد و آرمان بزرگ شیعی را - که همان ایجاد نظامی اسلامی و حکومتی علوی از راه مبارزه‌ای اجتناب‌ناپذیر است - در دل آنان زنده نسازد؛ حتی در مواقع مناسب، احساسات را نیز به اندازهٔ لازم در این راه برنیاگیرد.

شیوه‌های امیدبخش امام باقر علیه السلام

نوبد آیندهٔ دلخواهی که چندان دور هم نیست، از جملهٔ شیوه‌های امیدبخش امام باقر علیه السلام است و ضمناً نمایانگر آن است که آن حضرت موقع خود را در حرکت تدریجی شیعه، در کجا و در چه مرحله‌ای می‌دانسته است. «با حضرت ابو جعفر بودیم و خانه پُر بود. پسر مردی وارد شد، سلام کرد و گفت: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله!

به خدا سوگند من شما و دوستدارانتان را دوست دارم و به خدا سوگند که این دوستی از روی طمع به زیورهای زندگی نیست. دشمن شما را دشمن می‌دارم و از او بیگانه و بیزارم و این کینه و خصومت به خاطر خونی نیست که میان ما ریخته شده باشد. به خدا سوگند من امر و نهی شما را پذیرنده‌ام و انتظار می‌کشم که زمان پیروزی شما کی فرا خواهد رسید. اکنون آیا برای من امیدی داری؟ فدایت گردم. امام مرد رانزد خود خواند و کنار خود نشانید؛ آنگاه گفت: ای پیر مرد کسی از پدرم علی بن الحسین عیناً همین را پرسید. پدرم به او گفت: اگر در این انتظار بمیری، بر پیامبر و بر علی و حسن و حسین و علی بن الحسین فرود می‌آیی و دلت خنک و جانت کامیاب و چشمت روشن خواهد شد و همراه گزار، نویسان بزرگوار خداوند در آغوش آسایش و گشایش جای خواهی گرفت... و اگر زنده بمانی، در همین جهان روزگاری را خواهی دید که چشم تو روشن شود و در آن روزگار با ما و در کنار ما برترین جایگاه را خواهی پیمود. پیر مرد می‌رفت و امام به او می‌نگریست و می‌گفت: هر که می‌خواهد به مردی از اهل بهشت بنگرد، به این مرد بنگرد.^۱

حتی گاهی از این اندازه هم فراتر می‌رود؛ سال پیروزی را مشخص می‌کند و آرزوی دیرین شیعی را جامه حقیقت می‌پوشاند. ابو حمزه ثمالی گوید: از ابی جعفر شنیدم که می‌گفت: خدا برای این کار (تشکیل حکومت علوی) سال ۷۰ را معین کرده بود. چون حسین کشته شد، خدا بر خاکیان خشم گرفت؛ پس آن را تا سال ۱۴۰ به تأخیر افکند... ما این موعود را برای شما (دوستان نزدیک) گفتیم و شما آن را افتشاء کردید و پرده استتار این راز را گشودید؛ پس از آن، خدا دیگر

۱. بخارج، ۴۶، ص ۲۶۱ و ۲۶۲

وقتی و موعودی را نزد ما معین نساخت. و خدا هر چه را بخواهد، محو می‌کند و هر چه را بخواهد، ثبت می‌فرماید. ابو حمزه گوید: این سخن را به ابی عبدالله گفتم، فرمود: آری، این چنین بود...^۱

بیاناتی از این قبیل، تشکیل نظام اسلامی و حکومت علوی را که در آن محیط اختناق و فشار کشنده، همچون رؤیایی دل‌انگیز، تنها فروغ امیدبخش و حرکت را بر دل ستم‌کشیده شیعه می‌افکند، به صورت آینده‌ای محتوم و تخلف‌ناپذیر درمی‌آورد و بدین گونه بر قدرت و تصمیم آنان در پیمودن فاصله‌هایی که با آن داشتند، می‌افزود.

نوزده سال مبارزه در راهی ناهموار

نوزده سال دوران رهبری امام همانند خطی مستقیم و متصل و روشن، با این وضع سپری می‌شود؛ نوزده سالی که در آن، هم آشنایی و آشنایی نداشتی؛ هم سازندگی فرد؛ هم تاکتیک مبارزه هست، هم سازماندهی به جمع و ایجاد تشکل؛ هم حفظ و تداوم جهت‌گیری سیاسی هست، هم تقیه و پرافرزندگی امید هر چه بیشتر و راسخ‌تر... و خلاصه، نوزده سال مبارزه و گذر از روی جد و جهد در سنگلاخی صعب‌العبور... و سرانجام، هنگامی که این عمر کوتاه و پربرکت پایان می‌گیرد، هنگامی که دشمنان سوگندخوره نهضت علوی با رفتن سلسله‌جنبان این نهضت می‌پندارند که نفسی به راحتی خواهند کشید و فارغ‌البال از مبارزات تبلیغاتی شیعه، به دروسها و گرفتاریهای بی‌شمار خود در داخل کشور و در مرزها خواهند پرداخت، خاکستر گرم و سوزنده این کانون مشعل، آخرین برق

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۶۸

جان‌شکاف خود را بر بنیان رژیم اموی فرود می‌آورد. عمری را به افشاگری و تبیین گذرانده بود. پس از مرگ نیز کار خود را دنبال می‌کند. با زندگی خود، آگاهی داده بود؛ با مرگ خود نیز به این تلاش ادامه می‌دهد. برای یاران خود و انبوه مردم بی‌خبری که تشنهٔ فهمیدن و اندیشیدن هستند، درسی تازه و پیامی تازه می‌فرستد. این پیام نیز مانند نقشهٔ کلی زندگی او، آرام و عمیق است. دوستان و نیازمندان را بهره می‌دهد، ولی خواب دشمن را بر نمی‌آشوبد. این، نمونه‌ای است از تقیهٔ امام باقر علیه السلام، و نموداری است از وضع عمومی منش و رفتار وی در آن مرحلهٔ زمانی خاص.

* نقشهٔ جهاد پس از مرگ *

کسانی که بعدها تاریخ زندگی امام را ثبت کرده‌اند نیز از کنار این اقدام بزرگ که در حدیثی کوتاه گنجانیده شده است، به غفلت یا تغافل گذشته‌اند. آیامی توان گفت آن را ندیده‌اند؟ کوتاه کنیم. صورت قضیه این است که امام به فرزندش جعفر بن محمد دستور می‌دهد که وی بخشی از دارایی او را (۸۰ درهم) در طول ده سال، صرف عزاداری و گریستن بر او نماید. مکان عزاداری، صحرائی مناست و زمان آن، موسم حج؛ همین و بس. موسم حج، معیاد برادران دورافتاده و ناآشناست. هزاران «فرد» در آن زمان و مکان، امکان «جمع» بودن و شدن را می‌آزمایند. این همدلان ناهم‌زبان، در آنجا با زبان واحدی خدا را می‌خوانند و معجزهٔ گرد آمدن ملتها زیر یک پرچم را مشاهده می‌کنند. اگر پیامی باشد که می‌باید به همهٔ جهان اسلام رسانده شود، فرصتی از این مناسب‌تر نیست. آنگاه

۱. عن ابی عبدالله قال: قال لی ابی: یا جعفر اوقف لی من مالی کذا و کذا لتوادب تندبئی عشر سنین بمنی ایام منی. (بخار، ج ۴۶، ص ۲۱۵ و ۲۲۰)

عمل حج در چندین روز متوالی انجام می‌گیرد و در چند نقطه، کدامیک از این روزها مناسب‌تر است و کجا از این مکانها؟ مکه، شهری است و مردم در یک شهر، هم پراکنده‌اند و هم سرگرم. بعلاوه، همه در آن به عملهای حج مشغولند؛ طواف، سعی، نماز و... مشعر توقفگاه شبانه‌ای است کم فرصت و بی‌امکان؛ بیش از ایستگاهی بر سر راه منا نیست. عرفات توقفگاهی است اگرچه روزانه، ولی کوتاه‌مدت؛ فقط یک روز، با صبحی خسته از حرکت و عصری مهیای عزیمت. از همه مناسب‌تر منا است: حاجی در بازگشت از سفر عرفات، سه شب آنجا اتراق می‌کند و فرصت برای آشنایی و گفتگو و همدردی از همه جا بیشتر است. کیست که روزها زحمات رفتن و بازآمدن از مکه را تحمل کند؟ ماندن و سرزدن به هر جمع و محفل و مجمع از زمانی و مکانی مناسب است. همه کس به طور طبیعی گذارش به مجلس عزایی که همه ساله در این سه روز در این بیابان برپاست، می‌افتد. کم‌کم مردم آفاق با آن آشنا شده‌اند. سالهاست که جمعی از مردم مدینه - کانون اسلام و پایگاه صحابه و فقها و محدثان بزرگ - در اینجا و در این ایام محفلی می‌سازند. برای چه کسی؟ برای یکی از برجسته‌ترین چهره‌های جهان اسلام؛ برای محمد بن علی بن الحسین؛ مرد بزرگی از دودمان پیامبر؛ سرآمد فقها و محدثین؛ استاد همهٔ نام‌آوران فقه و حدیث. چرا از همه جا به اینجا می‌آیند و از همه جا در اینجا می‌گویند؟ و اصلاً چرا می‌گویند؟ مگر مرگ او طبیعی نبوده است؟ چه کسی او را کشته یا مسموم کرده؟ و چرا؟ مگر او چه می‌کرده و چه می‌گفته؟ آیا داعیهای داشته؟ آیا دعوتی می‌کرده؟ آیا برای خلیفه خطروری بوده؟ و آیا و آیا. دهها استقامت و ایهام و دربی آن، دهها پرسش و کاوش و آنگاه سیل پاسخ از سوی صاحبان عزاداری و نیز از سوی مطلعانی که اینجا و آنجا در انبوه مترکم و

خراسان) و شمال (آسیای صغیر و آذربایجان) و مغرب (آفریقا و آندلس و اروپا) از سوی، و شورش‌های بی‌دری در نواحی عراق عرب و خراسان و شمال آفریقا که عموماً و یا غالباً به وسیله بومیان نازاضی و زیر ستم، و گاه به تحریک یا کمک سرداران مغول اموی به‌پا می‌شد.^۱ از سوی دیگر، همچنین وضع نابسامان و پریشان در همه جا و مخصوصاً در عراق - مقرر تیولداران بزرگ بنی‌امیه و جایگاه املاک حاصلخیز و پربرکت که غالباً مخصوص خلیفه و یا متعلق به سران دولت او بود - و حیف و میلهای افسانه‌ای هشام و استاندار مقتدرش در عراق - خالد بن عبدالقسی^۲ - و بالاخره قحطی و طاعون در نقاط مختلف، از جمله در خراسان و عراق و شام، حالت عجیبی به کشور گسترده مسلمان‌نشین که به وسیله رژیم بنی‌امیه و به‌دست یکی از معروف‌ترین زمامداران آن اداره می‌شد، داده بود. بر این همه، باید مهم‌ترین ضایعه عالم اسلام را افزود؛ ضایعه معنوی، فکری و روحی.

در فضای پریشان و غم‌زده کشور اسلامی که فقر و جنگ و بیماری همچون

۱. و مورخ، همه آنها را بی‌استثناء به خوارج منسوب می‌کند، که این خود نمایانگر انگ مخصوص دستگاه خلافت بر این شورش‌ها و قیامهای غالباً و یا لاقابل بعضاً حتی طلبانه می‌تواند بود.

۲. خالد بن عبدالله قسری متهم شد که درآمد سالانه‌اش سیزده میلیون است. هشام به او نوشت: کسی غله نفروشد تا غله امیرالمؤمنین به فروش برسد! خالد که قلباً با خلیفه یکرنگ نبود، در خطبه می‌گفت: مردم گمان می‌کنند نرخها را من بالا می‌برم. هرکه نرخها را بالا برد، لعنت خدا بر او باد. (می‌خواست بگوید این کار خلیفه است). زن هشام لباسی داشت که تارهای آن از طلا بود و بر آن نگینهای گرانبها آویخته، چندان‌که از سنگینی آن، یاری راه رفتن نداشت. قیمت‌گذاران هرگز نتوانستند برای آن بهائی معین کنند. ... و خود او فرشی داشت به طول ۱۰۰ و عرض ۵۰ زراع، بافته از حریر و طلا. ... (ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۲۰ و بین‌الخفاء و الخلفاء، ص ۲۸ و ۵۶)

تاریک جمعیت پراکنده‌اند: کسانی که از مدینه یا کوفه به اینجا شتافته‌اند، و در اصل برای همین آمده‌اند که به این سؤالها جواب دهند. آمده‌اند تا مسائل را در فرصتی بی‌نظیر برای مردمی که از سراسر جهان اسلام در اینجا جمع‌اند، تبیین کنند؛ و نیز البته تا برادران و موالیان را دیدار کنند، خبری بدهند و فرمانی بگیرند؛ و کوفه سخن، دعوت شیعی از هزارها کانال عظیم‌ترین شبکه تبلیغاتی جهانی آن روزگار. و این است نقشه موفق امام باقر علیه السلام. نقشه جهاد پس از مرگ - و این است آن وجود برکت‌خیز که زندگی و مرگش برای خدا و در راه خداست؛ «و جمله مبارک اینها کان... و سلام علیه یوم ولد و یوم ب موت و یوم بیعت حیاه»^۱

فصل پُرمجاورای دوران بنی‌امیه
امام باقر علیه السلام در ۵۷ سالگی و در روزگار سلطنت یکی از مقتدرترین خلفای بنی‌امیه - هشام بن عبدالملک - درگذشت. اوضاع و احوال آشفته و گرفتاریها و سرگرمیهای بی‌شمار حکومت اموی در سراسر کشور پهناور مسلمان مانع از آن نبود که هشام از توطئه و بدسگالی نسبت به قلب تپنده تشکیلات شیعی - یعنی امام باقر علیه السلام - غافل بماند. به توصیه او، مزورانش امام را مسموم کردند و طاعنیه جبار اموی لذت و سرمستی فتوحانش در مرزهای غربی و شرقی کشور را با قتل بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن خود در داخل کشور، کامل کرد.

به طوری که اشاره شد، رژیم بنی‌امیه در سالیان آخر زندگی امام باقر علیه السلام و نیز سالهای آغاز امامت فرزندش امام صادق علیه السلام، یکی از پُرمجاورترین فصول خود را می‌گذراند. قدرت‌نماییهای نظامی در مرزهای شمال شرقی (ترکستان و

۱. اقتباس از آیات ۱۵ و ۳۱، سوره مریم

بدارد، به ابزاری در دست تمدنان یا اشتغالی برای عمری ثمر این تبهکاران و تبهروزان تبدیل شده بود.

امامت؛ سرچشمه دو جریان حیاتبخش

در این فضای مسموم و خفه و تاریک و در این روزگار پربلا و دشوار بود که امام صادق علیه السلام بار امانت الهی را بر دوش گرفت. ... به راستی چه ضروری و حیاتی است «امامت» با آن مفهوم مترقی که در فرهنگ شیعی شناخته و دانسته‌ایم، برای امت سرگشته و فریب‌خورده و ستمدیده و بدفهمیده چنان روزگار مظلوم و پربلایی. قبلاً دیدیم که امامت، سرچشمه دو جریان حیاتبخش است: تفکر درست اسلامی و نظام عادلانه توحیدی؛ و امام عهده‌دار این دو تکلیف است: نخست، تبیین و تطبیق و تفسیر مکتب - که خود متضمن مبارزه با تحریفها و دستکاریهای جاهلانه و مغرضانه است - و آنگاه پی‌ریزی و زمینسازی نظام قسط و حق توحید (و در صورت وجود چنین نظامی، دوام بخشیدن به آن). اکنون در چنین اوضاع و احوال نابسامانی، امام صادق علیه السلام بار این امانت را بر دوش می‌گیرد و عهده‌دار آن دو تکلیف می‌شود. در آن واحد، هر دو وظیفه در برابر او قرار گرفته است؛ به کدام زودتر اقدام خواهد کرد؟

اولویت کار فکری بر کار سیاسی

درست است که کار سیاسی، دشواریهای فراوان دارد و چیزی نیست که هشام اموی با همه سرگرمیها و درگیریهای آن را بر او ببخشاید و انتقامی سخت از او نستاند؛ ولی کار فکری - یعنی مبارزه با تحریف - در حقیقت، بردن شاهرگ دستگاه خلافت است؛ دستگاهی که جز با تکیه بر دین انحرافی، توان بودن و

صاعقه برخاسته از قدرت‌طلبی و استبداد حکمرانان اموی بر سر مردم بینوا فرو می‌آید و می‌سوخد و خاکستر می‌گردد، پرورش نهال فضیلت و تقوا و اخلاق و معنویت، چیزی در شمار محالات می‌نمود. رجال روحانی و قضات و محدثان و مفسران که می‌بایست ملجأ و پناه مردم بینوا و مظلوم باشند، نه فقط به کار گره‌گشایی نمی‌آمدند، غالباً خود نیز به گونه‌ای و گاه خطرناک‌تر از رجال سیاست، بر مشکلات مردم می‌افزودند. نام‌آوران و چهره‌های مشهور فقه و کلام و حدیث و تصوف، از قبیل حسن بصری، قتاده بن دعلمه، محمد بن شهاب زهری، ابن بشر، محمد بن المنکدر، ابن ابی لیلی و دهها تن از قبیل آنان، در حقیقت مهره‌هایی در دستگاه عظیم خلافت و بازرچه‌هایی در دست امیران و فرمانروایان بودند.

تأسفاً اور است اگر گفته شود که بررسی احوال این شخصتهای موجه و آبرومند، آنان را در چهره مردانی سر در آخور تمنیات پلید، همچون قدرت‌طلبی و نامجویی و کامجویی، یا بینوایانی جبان و پست و عاقبت‌طلب، یا زاهدانی ریاکار و ابله، و یا عالم‌نمایانی سرگرم مباحثات خونین کلامی و اعتقادی، در ذهن مطالعه‌گر مجسم می‌سازد.^۱

قرآن و حدیث که می‌بایست نهال معرفت و خصلتهای نیک را زنده و بارور

۱. از هزاران نمونه موضع‌گیری ننگین و خیانت‌آمیز و درعین حال ابلهانه این حضرات، این یک نمونه است و نمایشگر حدیث مفصل - حسن بصری مبارزه با حجاج بن یوسف - آن طغیانگر خون‌آشام و متجاوز و بی‌نماز - را جایز ندانست و با این کار مخالفت کرد و چنین گفت: رأی من آن است که با وی مستیزید؛ چه اگر وی عفوئی باشد که خدا بر شما مسلط کرده، شما را قدرت آن نیست که عفوئی خدایی را با شمشیر دور سازید؛ و اگر بلایی باشد که نازل شده، صبر کنید تا خدا خودش حکم کند؛ که او بهترین حکم‌کنندگان است! (طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۱۹، به نقل از نظریه‌الامامة محمود صبحی، ص ۲۳)

است برای آماده‌سازی افراد مستعد و فداکار اعضای تشکیلات پنهانی شیعه.

دشواری دعوت امامت

دشواری کار دعوت راستین امامت در همین نکته نهفته است. یک دعوت مسلکی کامل که می‌خواهد قدرت را از هرگونه زورگویی و تجاوز طلبی و تعدی به حق آزادی مردم دور نگاه داشته، اصول و موازین اساسی اسلام را مراعات کند، ناگزیر باید با تکیه بر شعور و درک مردم و در زمینه احساسی نیاز خواست طبیعی آنان، رشد و پیشرفت خود را ادامه دهد. و به عکس، مبارزاتی که هرچند به ظاهر با شعارهای مسلکی و مکتبی کار خود را آغاز می‌کند، ولی در عمل، دست به قدرت‌نمایی‌هایی همچون همه قدرتمندان می‌زند و از اصول اخلاقی و اجتماعی خود چشم می‌پوشد، از این دشواری فارغ است؛ و این است راز طولانی بودن جریان نهضت امامت، و نیز ستر پیشرفت نهضت‌های موازی نهضت امامت - مانند بنی عباس - و شکست نسبی این نهضت. (این مطلب را با تکیه به مدارک تاریخی و با شرح بیشتر در آینده مطرح خواهیم ساخت).

امام صادق علیه السلام؛ مظهر امید صادق

اوضاع و احوال مساعد و نیز زمینه‌هایی که کار امام پیشین فراهم آورده بود، موجب می‌شد که با توجه به راه دراز و پر مشقت نهضت تشیع، امام صادق علیه السلام مظهر همان امید صادقی باشد که شیعه سالها انتظار آن را کشیده است؛ همان «قائم»ی که مجاهدات طولانی اسلاف خود را به ثمر خواهد رسانید و انقلاب شیعی را در سطح وسیع جهان اسلام برخواهد افروخت. اشاره‌ها و گاه حتی تصریح امام باقر علیه السلام نیز در پرورش نهال این آرزو مؤثر بوده است.

ماندنش نیست. پس این راهم بر او نخواهند بخشود؛ نه هشام و نه علمای عامه؛ عالمانی که در جهت عمومی و رایج جامعه منحط و منحرف در حرکتند و در تلاشی فعال.

از سوی دیگر، اوضاع برای گسترش دادن به اندیشه انقلابی شیعه آماده است: جنگ است و فقر و استبداد؛ سه عامل پرورش دهنده انقلاب، و زمینه کار امام پیشین، که جو مناطق نزدیک و حتی نقاط دور را تا حدودی آماده ساخته است.

استراتژی کلی امام صادق علیه السلام

استراتژی کلی امامت، ایجاد انقلاب توحیدی و علوی است؛ در فضایی که گروه لازمی از مردم ایدئولوژی امامت را دانسته و پذیرفته و مشتاقانه در انتظار عینیت یافتن آن بوده و گروه لازم دیگری به جمع مصمم تشکیلات مبارز پیوسته باشند. لازمه منطقی این خط مشی کلی، دعوتی همه گیر است در سراسر محیط عالم اسلام برای تلطیف جو اشاعه فکر شیعی، در همه اقطار، و دعوتی دیگر

۱. این نکته درخور تأمل و دقت بسیار است که با همه انحرافی که رفتار و عینیت جامعه از اندیشه درست اسلامی داشت، باور دینی در ذهن عامه و حتی بسیاری از سران چندان بود که در عمل و زندگی آنان نقشی حساس دارا باشد. از راه همین باور عمومی - که بدبختانه باوری بود به ساخته‌هایی بنام اسلام، نه باور به اسلام راستین - رژیم خلافت توانسته بود حیات ننگین خود را حفظ کند. نمونه‌ی از این پایبندی به باور دینی را که چه نیکو به کار سرمداران می‌آمد، در مسأله «بیعت» می‌توان مطالعه کرد. چه بسیار مردمی که به احترام پیمان و به ملاحظه اینکه شکستن عهد - و مخصوصاً عهد بیعت - حرام است، با همه خلافکاریهایی که از خلیفه می‌دیدند، پاس بیعتی را که با او کرده بودند می‌داشتند و از فرمان او سر نمی‌پیچیدند. و چه بسیار مواردی که «بیعت» نقش قاطع خود را در امکان تداوم نظام خلافت بروز دادند و از تلاشی یک رژیم مانع شدند.

ابوالصباح کنانی گوید: امام باقر علیه السلام به پسرش ابی عبدالله نگرینست و گفت: او را می بینی؟ او از کسانی است که خدا درباره آنان فرموده است: «اراده ما چنان است که بر مستضعفان زمین منت نهمیم و آنان را زمامداران و وارثان زمین سازیم». شاید تحت تأثیر همین بیانات بود که اندیشه قیام و خلافت امام صادق علیه السلام در میان شیعیان خاص نیز رواج یافته بود و نزدیک ترین یاران امام و پدر بزرگوارش آن را همچون آینده‌ای محتوم به خود نوید می دادند.

امیدواری یاران نزدیک

شیخ «کنی» حدیثی نقل می کند که از آن می توان میزان امیدواری یاران نزدیک را دانست. یکی از شیعیان مال بسیاری به مخالفان مدیون می شود و چون از پرداخت آن عاجز می ماند، می گریزد. زراه که یکی از برجسته ترین شیعیان است، نزد امام می آید؛ ماوقع را می گوید و سپس می پرسد اگر «این امر» نزدیک است، این شخص مدیون صبر کند تا با «قائم» خروج کند؛ و اگر در آن تأخیری هست، با طلبکاران از در مصالحه درآید. حضرت در پاسخ، به این جمله اکتفا می کند: خواهد شد. زراه می پرسد: تا یک سال؟ باز امام می گوید: ان شاء الله خواهد شد. می پرسد: تا دو سال؟ و باز هم می فرماید: ان شاء الله خواهد شد.^۱ زراه خود را قانع می کند که «این امر» تا دو سال دیگر واقع خواهد شد.^۱ «این امر» در عرف شیعه و ائمه علیهم السلام تعبیر کنایه آمیزی است از آینده موعود تشیع؛ یعنی کسب قدرت سیاسی و یا اقدام به مقدمات نزدیک آن. مانند تعرض نظامی - و «قائم» کسی است که این تعرض را فرماندهی و رهبری می کند. و در روایات ما موارد فراوانی وجود دارد که راجع به خصوصیات قیام قائم پیشگوئی‌هایی

۱. رجال کنی، چاپ مصطفوی، ص ۱۵۸

جابر بن یزید می گوید: کسی از امام باقر علیه السلام درباره قیام کننده بعد از او پرسید: امام با دست بر شانه ابی عبدالله (جعفر صادق) کوفت و گفت: این است به خدا قیام کننده آل محمد.^۱

منظور از «قیام کننده» کیست؟

منظور از قیام کننده چیست؟ آیا مقصود می تواند «قیام به تبلیغ و ارشاد و بیان احکام دین» باشد؟ یا مفهومی که ما امروز از این تعبیر می فهمیم؟ باید گفت نه؛ قیام در عرف ائمه علیهم السلام و شیعه، دارای همان مفهومی است که امروز از این کلمه فهمیده می شود: قیام کننده کسی است که بر ضد قدرت مسلط، قدرتمندانه کمر می بندد و به پا می خیزد. این مفهوم، لزوماً با قدرتمندی نظامی همراه نیست؛ ولی به هر جهت نمایشگر یک تعرض و هجوم است؛ نمایشگر اقدام به کار سنگین و خطیر است؛ در زمینه فعالیت‌های فکری، یا سازندگی اقراء، یا ایجاد تشکل و رهبری یک نهضت پنهانی، ولی به هر صورت آمیخته با قهر و تعرض.

بنابراین طبق گفته امام باقر علیه السلام، در اینکه فرزندش جعفر بن محمد قیام خواهد کرد، بحثی نیست. بی گمان وی می باید حرکت تعرض آمیز خود را آغاز کند؛ گرچه این موضوع که آیا حرکت و قیام او به مرحله نهایی - یعنی اقدام نظامی و سرانجام، پیروزی و به دست آوردن قدرت فائقه - خواهد انجامید یا نه، چیزی است که تعیین آن با حوادث آینده و چگونگی پیشرفت امور است... و گویا بدین جهت است که در حدیثی دیگر، سرنوشت حرکت و اقدام امام صادق علیه السلام با لحنی اگرچه نه بدان قاطعیت، ولی ناامیدانه ادا شده است. در این روایت نیز امام باقر علیه السلام با یکی از یاران نزدیک روبه روست.

۱. بحار ج ۴۷، ص ۱۲۱

نزدیک و در دسترس دیدند و حتی در آمادگی اوضاع برای قدرت‌نمایی می‌بالغند و گاه چنان شد که اختناق و فشار، مجال تنفس نیز به امام و یاران نزدیکش نمی‌داد و همه آرزوهای را بر باد رفته وانمود می‌کرد... امام صادق علیه السلام در همه این احوال، همان رهرو و راهبر مصمم و آگاه و نستوهی بود که در میان صدها آیت یاس و آهنگ امید، تنها و تنها به رفتن و راه دراز را هرچه بیشتر طی کردن و مرحله‌های ناگزیر را پشت سر نهادن، می‌اندیشید و بس. امام مایه‌های عشق و اخلاص و ایمانش را در همه حال و هر زمان و با شیوه متناسب، بی‌دریغ می‌ذول می‌داشت و بار سنگین تکلیف الهی را به سر منزل، نزدیک می‌ساخت.

شرح زندگی امام صادق علیه السلام، در هاله‌ای از ابهام

در اینجا لازم است به یکی از تأسفاتگنیزترین چیزهایی که برای پژوهشگر زندگی امام صادق علیه السلام مطرح می‌شود، اشاره کنیم و آن این است که شرح زندگی امام، به‌ویژه در سالیان آغاز امامتش که مصادف با اواخر حکومت بنی‌امیه بود، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. این زندگی پرماجرا و حادثه‌خیز که کشمکشها و فراز و نشیبهای آن از لابلای صدها روایت تاریخی مشاهده می‌شود، نه در تاریخ و نه در گفتار محدثان و تذکره‌نویسان، هرگز به شکل مرتب و پیوسته منعکس نگشته و زمان و خصوصیات بیشتر حوادث آن تعیین نشده است. پژوهشگر باید با تکیه بر قرائن و ملاحظه جریانهای کلی زمان و مقایسه هر روایت با اطلاعاتی که درباره اشخاص یا حوادث یاد شده در آن، از منابع دیگر می‌توان به دست آورد، زمان و مکان و خصوصیات حادثه را کشف کند. شاید یکی از علل این گنگ بودن و ابهام، به‌ویژه در فعالیتهای تشکیلاتی امام باارانش را در ماهیت این کارها می‌باید جستجو کرد.

شده است و همه جا مقصود، همین قیام‌کننده‌ای است که شیعه در طول دوران زندگی امام علیه السلام انتظار او را می‌داشته و او را در اشخاص مختلف می‌جسته است. در روایت دیگری هشام بن سالم - که او نیز از چهره‌های برجسته شیعه است - نقل می‌کند که زراره به من گفته بود: «بر فراز پایه‌های خلافت، کسی غیر از جعفر را نخواهی دید». چون حضرت ابوعبدالله (امام جعفر صادق علیه السلام) وفات یافت، نزد او رفتم و این سخن را به یادش آوردم و بیم آن داشتم که وی انکار کند چنین سخنی به من گفته است. زراره در جواب گفت: من آن را طبق استنباط و نظر خود گفته بودم.^۱ از مجموع این بیانات می‌توان نتیجه گرفت که امام در چشم پدر عالی مقامش، و نیز در نگاه شیعیان، مظهر ایده‌آلهای امامت و تشیع است. گویا سلسله امامت، او را همچون ذخیره‌ای برای ثمر بخشیدن به تلاشهای امام سجاد و امام باقر علیهما السلام در نظر گرفته است. گویا هموست که باید حکومت علوی و نظام توحیدی را بازسازی کند و رستاخیز دوباره اسلامی را برپا سازد. دو امام پیش از او نخستین مراحل این راه دشوار را پیموده‌اند و اینک نوبت اوست که گام آخر را بردارد. اتفاقاً موقعیت نیز - چنان که اشاره شد - آماده است و امام با استفاده از اوضاع و احوال مناسب، رسالت سنگین خود را آغاز می‌کند.

فراز و نشیبهای دوره امام صادق علیه السلام

از نخستین روز برانگیختگی امام تا لحظه بدروء زندگی پرتلاش و پرنمرش ۳۳ سال طول کشید. در این مدت، فراز و نشیبها و تحولات سیاسی و اجتماعی، شرایط زندگی امام و شیعیان را بارها تغییر داد. شاهین ترازوی پیکار، به سود و به زیان جبهه تشیع، نوسانها دید. گاه چنان شد که خوشبین‌ترها پیروزی شیعه را بسی

۱. رجال کشی، چاپ مطبوعی، صص ۱۵۶ و ۱۵۷

تاریخ‌نویسی با صبغه عباسی

اکنون این حقیقت روشن را در کنار واقعیت دیگری می‌گذاریم. همه توارخ معروف و معتبری که مدارک و مأخذ بیشترین تحقیقات و گزارش‌های بعدی به‌شمار می‌آید و تا پانصد سال بعد از زندگی امام صادق علیه السلام نوشته شده است، دارای صبغه عباسی است؛ زیرا چنان‌که می‌دانیم، حکومت عباسیان تا نیمه قرن هفتم هجری ادامه داشته و همه توارخ معروف قدیمی در دوران قدرت و سلطنت این سلسله سخت‌جان نوشته شده است، و با این حال، نتیجه قابل حدس است. هرگز از یک مورخ دوران عباسی انتظار آن نیست که بتواند یا بخواهد اطلاعات درست و مرتبی از زندگی امام صادق علیه السلام یا هر یک از ائمه دیگر شیعه تحصیل و در کتاب خود ثبت کند. این است راز بسیاری از تحریف‌ها و ابهام‌ها در زندگی امام صادق علیه السلام.

راه آشنایی با زندگی امام صادق علیه السلام

تنها راهی که می‌تواند ما را با خط کلی زندگی امام آشنا سازد، آن است که نمودارهای مهم زندگی آن حضرت را در لابلای این ابهام‌ها یافته، به کمک آنچه از اصول کلی تفکر و اخلاق آن حضرت می‌شناسیم، خطوط اصلی زندگی‌نامه امام را ترسیم کنیم و آنگاه برای تعیین خصوصیات و دقائق، در انتظار قرائن و دلایل پراکنده تاریخی و نیز قرائنی بجز تاریخ بمانیم.

نمودارهای مهم در زندگی امام صادق علیه السلام

نمودارهای مهم و برجسته در زندگی امام صادق علیه السلام را، آنجا که به دیدگاه ویژه بحث ما ارتباط می‌یابد، بدین شرح یافته‌ام:

کار پنهانی و تشکیلاتی

کار پنهانی و تشکیلاتی به طور معمول در صورتی که با اصول درست پنهانکاری همراه باشد، باید همواره پنهان بماند. آن روز مخفی بوده، بعد از آن نیز مخفی می‌ماند و رازداری و کتمان صاحبانش نمی‌گذارد پای نامحرمی بدان جا برسد. هرگاه آن کار به ثمر برسد و گردانندگان و عاملانش بتوانند قدرت را در دست گیرند، خود، دقائق کار پنهان خود را برملا خواهند کرد. به همین جهت است که اکنون بسیاری از ریزه کاریها و حتی فرمانهای خصوصی و تماسهای محرمانه سران بنی عباس با پیروان افراد تشکیلاتشان در دوران دعوت عباسی در تاریخ ثبت است و همه از آن آگاهند.

بی‌گمان اگر نهضت علوی نیز به ثمر می‌رسید و قدرت و حکومت در اختیار امامان شیعه یا عناصر برگزیده آنان درمی‌آمد، ما امروز از همه رازهای سر به مهر دعوت علوی و تشکیلات همه‌جاگسترده و بسیار محرمانه آن مطلع می‌بودیم.

خصلت تاریخ‌نویسی

علت دیگر را در خصلت تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نویسان باید جستجو کرد. یک جمع محکوم و مظلوم اگر در تاریخ رسمی نامی هم داشته باشد و خاطرهای هم از او ثبت شود، بی‌شک چنان خواهد بود که جریان حاکم و ظالم، خواسته و گفته و انمود کرده است. برای مورخ رسمی، غیر از سخنان دل‌آزار درباره محکومان که می‌باید به سعی و تلاش فراوان از اینجا و آنجا جست و با بیم فراوان ثبت کرد، خبرها و سخنهای بسیاری از حاکمان در دست هست که بی‌رحمت و نیز بی‌دغدغه می‌توان به‌دست آورد و مزد گرفت و خطر نکرد!

و انشعاب فکری و سیاسی مسلمانان که به چند فرقه شدن پیروان اسلام انجامید، از آنجا که نکته اصلی اختلاف را مسئله رهبری سیاسی امت تشکیل می‌داده و واژه امامت و امام سرنویشت ویژه‌ای پدید کرد، بیش از هر معنای دیگری در مفهوم «رهبری سیاسی» به کار رفت و کم‌کم معنای دیگر تحت‌الشعاع این معنی قرار گرفت؛ به طوری که وقتی در قرن دوم هجری مکاتب کلامی اسلام یکی پس از دیگری به وجود آمد و گرایشهای گوناگون اسلامی را به صورت ایدئولوژیها و مکتبهای مرزبندی شده و مشخص درآورد، یکی از مسائل مهم همه این مکتبها را مسئله «امامت» تشکیل می‌داد که به معنای رهبری سیاسی بود. در این مسأله، معمولاً از شرایط و خصوصیات امام - یعنی حاکم و زمامدار جامعه - سخن می‌رفت و هر گروه را در این باره عقیده و سخنی بود.

مفهوم امامت در مکتب تشیع

در مکتب تشیع نیز - که از نظر پیروانش اصلی‌ترین جریان فکری اسلام است - امامت به همین معنا گرفته می‌شد و نظریه آن مکتب درباره امام، بدین گونه خلاصه می‌گشت که: امام و زمامدار سیاسی جامعه اسلامی باید از سوی خدا معین و به وسیله پیامبر ﷺ معرفی شده باشد، و باید رهبر فکری و مفسر قرآن و آگاه از همه رموز و دقائق دین باشد، و باید پاک و معصوم و مبرا از هر عیب و نقیصه خلقی و خلقی و سببی باشد، و باید از دودمانی پاک و پاکدامن تولد یافته باشد، و باید و باید... و بدین گونه، امامت که در عرف مسلمانان قرن اول و دوم به معنای رهبری سیاسی بود، در عرف خاص شیعیان، بجز رهبری سیاسی، رهبری فکری و اخلاقی را نیز در مفهوم خود فراگرفت.

هنگامی که شیعه کسی را به عنوان امام می‌شناخت، نه تنها اداره امور

۱- تبیین و تبلیغ مسئله امامت

۲- تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه فقه شیعی و نیز تفسیر قرآن به روایت بینش شیعی

۳- وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک - سیاسی

۱- تبیین و تبلیغ مسئله امامت

بازترین ویژگی دعوت امامان شیعه

این موضوع را می‌باید بازترین خصیصه دعوت امامان شیعه دانست. از نخستین سالهای پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، در همه دوره‌های امامت، مطلع دعوت شیعی را اثبات امامت اهل بیت پیامبر ﷺ تشکیل می‌داده است. این موضوع در قیام خونین حسین بن علی و پس از آن حتی در جنبش امامزادگانی مانند زید بن علی نیز مشاهده می‌شود. دعوت امام صادق علیه السلام نیز از این کلیت بیرون نبوده است.

مفهوم امامت در فرهنگ اسلام

بیش از ارائه مدارک این موضوع، لازم است بدانیم که «امامت» در فرهنگ اسلام دارای چه مفهومی است و دعوت به امامت به چه معناست. مضمون واقعی «تبلیغ امامت» در صورتی فهمیده خواهد شد که مفهوم «امامت» دانسته شود.

واژه امامت - که در اصل به معنای مطلق پیشوایی است - در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق خاصی از آن اطلاق می‌گردد و آن، پیشوایی و رهبری در شئون اجتماعی است؛ چه فکری و چه سیاسی. در هر جا از قرآن که مشتقات واژه امامت - مانند امام و ائمه علیهم السلام - به کار رفته، ناظر به همین معنای خاص، یعنی پیشوایی امت است. پیشوایی فکری، پیشوایی سیاسی و یا هر دو، پس از رحلت پیامبر ﷺ

شیعه به دلیل همین گسترده‌گی معنای امامت است که عقیده دارد امام باید از طرف خدا تعیین شود.

امام؛ رئیس دولت و ایدئولوگ

نتیجه آنکه برخلاف نظر سطحی نگر کسانی که «امامت» را چیزی در قبال «خلافت» و «حکومت» پنداشته و آن را صرفاً یک منصب معنوی و روحی و فکری شمرده‌اند، امام در فرهنگ تشیع «رهبر امت» است؛ هم در امور دنیایی و نظم و نسق زندگی مردم و اداره سیاسی و اجتماعی جامعه (= رئیس دولت) و هم در تعلیم و ارشاد معنوی و روحی و گره‌گشایی از مشکلات فکری و تبیین ایدئولوژی اسلام (= ایدئولوگ).

این مطلب واضح، چندان از ذهن بیشتر معتقدان امامت بیگانه است که ذکر چند نمونه از صدها مدرک قرآنی و حدیثی آن، زاید به نظر نمی‌رسد:

مفهوم امامت در روایات

در کتاب «الحجه» کافی حدیث مسبوطی از حضرت علی بن موسی الرضا در شناخت امامت و توصیف امام نقل شده است که متضمن خصوصیات پر معنی و جالبی است؛ از آن جمله درباره امامت: رشته دین، سامان مسلمان، آبادگر جهان، سربلندی مؤمنان، رتبت پیامبران، میراث جانشینان، خلافت خداوندگار و جانشینی پیامبر ﷺ. و درباره امام: افزایش دهنده ثروت عمومی، اجراکننده مقررات و حدود الهی، پاسدار مرزها، امین خدا در میان خلق، شعله‌ورزننده‌ای بر جایگاهی بلند، صلا دهنده راه خدا، مذاق حریم خدا، به خشم آورنده منافقان، و برانگیز بیان کافران، عزت بخش مؤمنان و ورزیده و کاردان در زمامداری، دانای

اجتماعی، که راهنمایی و ارشاد فکری و آموزش دینی و تزکیه اخلاقی را نیز از او انتظار می‌برد؛ و اگر این وظایف از او ساخته نمی‌بود، او را به عنوان «امام بحق» نمی‌شناخت و به حسن اداره سیاسی و قدرت‌نمایی نظامی و سلحشوری و کشورگشایی - که در نظر دیگران معیارهای بسنده‌ای به‌شمار می‌آمد - قناعت نمی‌ورزید.

بنابر تلقی شیعه از مفهوم امامت، امام یک جامعه، همان قدرت فائده‌ای است که حرکت جمعی و منش فردی افراد آن جامعه را توجیه و رهبری می‌کند و در آن واحد، هم آموزگار دین و اخلاق، و هم فرمانروای زندگی و تلاش آنهاست. باین بیان، پیامبر ﷺ نیز امام است؛ چه آنکه رهبری فکری و سیاسی جامعه‌ای که خود شالوده‌ریزی کرده، به‌دست اوست. و پس از پیامبر ﷺ نیز امت را به امامی نیاز هست تا بتواند جانشین (خلیفه) وی و متحمل بار مسئولیت‌های او - و از آن جمله رهبری سیاسی - باشد. و شیعه معتقد است که این جانشینی، طبق تصریح پیامبر ﷺ، از آن علی بن ابی طالب و سپس متعلق به امامان معصوم آن خاندان است. (برای تفصیل و استدلال باید رجوع شود به کتب مربوطه)

امام باید از طرف خدا تعیین شود

این نکته گفتنی است که آمیختگی سه مفهوم «رهبری سیاسی»، «آموزش دینی» و «تهذیب روحی» در خلافت و حکومت اسلام - که امامت و حکومت اسلام را دارای سه جنبه و سه بعد قرار داده است؛ چنان‌که بعضی از متفکران برجسته این زمان به درستی بیان کرده‌اند - ناشی از آن است که اسلام در اصل، این سه جنبه را از یکدیگر تفکیک نکرده و به‌عنوان برنامه‌ای از این سه جهت، بر انسان عرضه شده است. پس پیشوایی امت نیز به‌معنای پیشوایی در این سه جهت است و

می آمده است؛ تا آنجا که «کمیت» -شاعر نامدار و بسیار هنرمند عرب و یکی از معروف ترین چهره‌های شیعی و شهید گرایشهای تند علوی خود- در یکی از چندین قصیده معروف خود در توصیف ائمه اهل بیت، آنان را سیاستمدارانی می داند که برخلاف حاکمان مسلط زمان، سرپرستی و زمامداری انسانها را با چوپانی گوسفندان و چارپایان یکسان نمی سازند.^۱

دعوت امام صادق علیه السلام به امامت

اکنون برمی گردیم به سخن اصلی؛ یعنی اینکه امام صادق علیه السلام نیز مانند دیگر امامان شیعه، محور برجسته دعوتش را موضوع «امامت» تشکیل می داده است. برای اثبات این واقعیت تاریخی، قاطع ترین مدرک، روایات فراوانی است که ادعای امامت را از زبان امام صادق علیه السلام به روشنی و با صراحت تمام نقل می کند. همان طور که توضیح خواهیم داد، امام در هنگام اشاعه و تبلیغ این مطلب، خود را در مرحله ای از مبارزه می دیده است که می بایست به طور مستقیم و صریح، حکام زمان را نفی کند و خویشتن را به عنوان صاحب حق واقعی ولایت و امامت به مردم معرفی نماید؛ و قاعدتاً این عمل فقط هنگامی صورت می گیرد که همه مراحل قبلی مبارزه با موفقیت انجام گرفته؛ آگاهیهای سیاسی و اجتماعی در قشر وسیعی پدید آمده؛ آماده گیهای بالقوه در همه جا احساس شده؛ زمینه های ایدئولوژیک در جمع قابل توجهی ایجاد گردیده؛ لزوم حکومت حق و عدل برای جمعی کثیر به ثبوت رسیده و بالاخره رهبر تصمیم راسخ خود را برای مبارزی نهایی گرفته است. بدون این همه، مطرح کردن نام یک شخص معین

۱. سیاست لاکم بری رعیة الناس سوء و رعیة الانعام.

کار سیاست، کمر بسته فرمان خدا، خیر خواه بندگان خدا، نگاهبان دین خدا...^۱ در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام صراحتاً گفته می شود: همه امتیازات و نیز همه تعهدات پیامبر را علی و نیز امامان دیگر دارا می باشند.^۲

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام وجوب فرمانبری از «اوصیاء» یادآوری شده و سپس توضیح داده شده است که اوصیاء همان کسانی هستند که قرآن از آنان با تعبیر «اولوالامر» یاد کرده است.^۳

صدها روایت پراکنده در بابهای مختلف از کتابهای گوناگون صریحاً مفهوم امام و امامت در فرهنگ شیعی را «زمامداری» و «اداره امور امت مسلمانان» دانسته و امامان اهل بیت را صاحبان حقیقی حکومت معرفی کرده است؛ به طوری که برای جستجوگر منصف جای تردید باقی نمی گذارد که ادعای امامت از طرف ائمه اهل بیت، فراتر از رتبت فکری و معنوی، دقیقاً ادعای حق حکومت نیز هست و دعوت همه جاگستر آنان در حقیقت دعوت به مبارزهای سیاسی - نظامی برای به دست آوردن حکومت بوده است.

این مطلب که از چشم دهها مؤلف و محقق روزگاران بعد پوشیده مانده، در عرف مسلمانان معاصر خود آن بزرگواران، در شمار واضح ترین حقایق به شمار

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹۸

۲. جری له من افضل ما جرى لمحمد... و لقد حلمت علی مثل حصوله... و كذلك یجری الائمة الهدی واحدا بعد واحد. کافی، ج ۱، ص ۱۹۶

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۸۹

۴. برای نمونه، کتابهای متعددی که در دهه های اخیر از طرف مستشرقان و نیز نویسندگان مسلمان شیعه و سنی نوشته شده و در آن بدون استثناء نقش ائمه شیعه در قبال مسئله حکومت، نقش منفی و بی تفاوت و یا حتی سازشکارانه، بلکه حتی بکلی دور از سیاست معرفی گردیده است، مطالعه شود؛ مانند «نظریة الامامة لدى الشيعة» و «التشع و التصوف و الامام الصادق و المذاهب الاربعة، العباسيون الاوائل».

است و پیامی دارد. می‌گوید: دیدم امام در میان مردم ایستاد و با صدایی هرچه بلندتر - با فریادی که باید در همه‌جا و در همه گوشه‌ها طنین بیفکند و به وسیله شنوندگان به سراسر دنیای اسلام پخش شود - پیام خود را سه مرتبه گفت. روی را به طرف دیگری گرداند و سه مرتبه همان سخن را ادا کرد. باز روی را به سمتی دیگر گرداند و باز همان فریاد و همان پیام... و بدین ترتیب امام دوازده مرتبه سخن خود را تکرار کرد. این پیام با این عبارات ادا می‌شد:

«ایها الناس اِنَّ رسول الله کان الامام ثم کان علی بن ابی طالب، ثم الحسن، ثم الحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمّد بن علی، ثم...»^۱

توصیف امامان شیعه

حدیث دیگر از ابی الصباح کنانی است که در آن، امام صادق علیه السلام خود و دیگر امامان شیعه را چنین توصیف می‌کند:

«ما کسائی هستیم که خدا اطاعت ما را بر مردم لازم ساخته است. انفال و صفوالمال در اختیار ماست.»

صفوالمال، اموال گزیده‌ای است که طواعیت گردنکش به خود اختصاص داده و دستهای مستحق را از آن بریده بودند و هنگامی که این اموال مغبوب، با پیروزی سلحشوران مسلمان از تصرف ستمگران مغلوب خارج می‌شود، مانند دیگر غنایم تقسیم نمی‌شود تا در اختیار یک نفر قرار گیرد و بدو حشمتی کاذب و تفاخری دروغین ببخشد؛ بلکه به حاکم اسلامی سپرده می‌شود و او از آنها در جهت مصالح عموم مسلمانان استفاده می‌کند. امام در این روایت، خود را

۱. بحار ج ۴۷، ص ۵۸

به‌عنوان امام و زمامدار محق جامعه، کاری عجولانه و بی‌فایده خواهد بود.

سلسله جدایی‌ناپذیر امامت

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که امام در مواردی به این بسنده نمی‌کند که امامت را برای خویش اثبات کند؛ بلکه همراه نام خود، نام امامان بحق و اسلاف پیشین خود را نیز یاد می‌کند و در حقیقت سلسله امامت اهل بیت را متصل و جدایی‌ناپذیر مطرح می‌سازد. این عمل با توجه به اینکه تفکر شیعی، همه زمامداران نابحق گذشته را محکوم کرده و آنان را «طاغوت» به‌شمار می‌آورد، می‌تواند اشاره به پیوستگی جهاد شیعیان این زمان به زمانهای گذشته نیز باشد. در واقع امام صادق علیه السلام با این بیان، امامت خود را یک نتیجه قهری که بر امامت گذشتگان مترتب است، می‌شمارد و آن را از حالت بی‌سابقه و بی‌ریشه و پایه بودن بیرون می‌آورد و سلسله خود را از کتالی مطمئن و تردیدناپذیر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بزرگوار متصل می‌کند. اکنون به نمونه‌ای چند از چگونگی دعوت امام توجه کنید:

ترسیم منظره‌ای شگفت‌آور

جالب‌ترین روایتی که من در این باب دیده‌ام، روایت «عمر بن ابی المقدم» است. که منظره شگفت‌آوری را ترسیم می‌کند. روز نهم ذیحجه (روز عرفه) است. محشری از خلائق در عرفات برای ادای مراسم خاص آن روز گرد آمده‌اند و نمایندگان طبیعی مردم سراسر مناطق مسلمان نشین، از اقصای خراسان تا ساحل مدیترانه، جمع‌اند. یک کلمه حرف بجا در اینجا می‌تواند کار گسترده‌ترین شبکه وسایل ارتباط جمعی را در آن زمان بکند. امام، خود را به این جمع رسانده

اواخر دوران بنی‌امیه، داعیان و مبلغانی در اطراف و اکناف کشور اسلامی نداشتند که امامت آنان را تبلیغ کنند و از مردم قول اطاعت و حمایت برای آنان بگیرند؟ در این صورت، پس نشانه‌های این پیوستگی تشکیلاتی که در ارتباطات مالی و فکری میان ائمه و شیعه به وضوح دیده می‌شود، چگونه قابل توجیه است؟ این حمل و جوه و اموال از اطراف عالم به مدینه؟ این همه پریش از مسائل دینی؟ این دعوت همه‌جاگستر به تشیع؟ و نگاه این وجهه و محبوبیت بی‌نظیر آل علی در بخشهای مهمی از کشور اسلامی؟ و این خیل انبوه محدثان و راویان خراسانی و سیستانی و کوفی و بصری و یمنی و مصری در گردامام... کدام دست مقتدر، این همه را به وجود آورده بود؟ آیا می‌توان تصادف یا پیشامدهای خود-خودی را عامل این پدیده‌های متناسب و مرتبط به هم دانست؟

با این همه تبلیغات مخالف که از طرف بلندگوهای رژیم خلافت اموی بی‌استثناء در همه جا انجام می‌گرفت و حتی نام علی بن ابی‌طالب به‌عنوان محکوم‌ترین چهره اسلام، در منابر و خطابه‌ها یاد می‌شد، آیا بدون وجود یک شبکه تبلیغاتی قوی ممکن است آل علی در نقاطی چنان دوردست و ناآشنا، چنین محبوب و پُرچادبه باشند که کسانی محض دیدار و استفاده از آنان و نیز عرضه کردن دوستی و پیوند خود با آنان، راههای دراز را بیمایند و به حجاز و مدینه روی آورند؛ دانش دین را که بنا بر عقیده شیعه، همچون سیاست و حکومت است، از آنان فراگیرند و در موارد متعددی بیصرانه اقدام به جنبش نظامی - و به زبان روایات، قیام و خروج - راز آنان بخواهند؟ اگر تسلیحات شیعه فقط در جهت اثبات علم و زهد ائمه علیهم‌السلام بود، درخواست قیام نظامی چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟

اختیار دار صفوالمال و نیز انفال - که آن نیز مربوط به امام است - معرفی می‌کند و با این بیان، به روشنی می‌رساند که امروز حاکم جامعه اسلامی، اوست و این همه باید به دست او و در اختیار او باشد و به نظر او در مصارف درستش به کار رود.

میراث‌دار علم و حکومت

امام علیه‌السلام در حدیثی دیگر، امامان گذشته را یک نام می‌برد و به امامت آنان و اینکه اطاعت از فرمانشان واجب و حتم است، شهادت می‌دهد و چون به نام خود می‌رسد، سکوت می‌کند. شنوندگان سخن امام به‌خوبی می‌دانند که پس از امام باقر علیه‌السلام میراث علم و حکومت در اختیار امام صادق علیه‌السلام است. و بدین ترتیب، هم حق فرمانروایی خود را مطرح می‌سازد و هم با لحن استدلال‌گونه، ارتباط و اتصال خود را به نیای والامقامش علی بن ابی‌طالب بیان می‌کند. در ابواب کتاب «الحجه» از کافی و نیز در جلد ۴۷ بحارالانوار از این‌گونه حدیث که به صراحت یا به کنایه، سخن از ادعای امامت و دعوت به آن است، فراوان می‌توان یافت.

مدرک قاطع دیگر، شواهدی است که از شبکه گسترده تبلیغاتی امام در سراسر کشور اسلامی یاد می‌کند و بودن چنین شبکه‌ای را مسلم می‌سازد. این شواهد، چندان فراوان و مدلل است که اگر حتی یک حدیث صریح هم وجود نمی‌داشت، خدشهای بر حتمیت موضوع وارد نمی‌آمد.

وجود شبکه تبلیغاتی قوی

مطالعه گر زندگینامه نامدوّن ائمه علیهم‌السلام از خود می‌پرسد: آیا امامان شیعه در

می دادی، احتیاط نکردی؟!...^۱
 چنان که می بینیم، تبلیغ کننده، اهل کوفه است؛ و منطقه تبلیغ، خراسان؛ و نام مرده، پنهان؛ و دعوت وی، به ولایت (حکومت) امام صادق علیه السلام؛ و دعوت احتیاط کنندگان، به اطاعت و فرمانبری.

مجادلات کلامی و ادبی

مدرک قابل ملاحظه دیگر برای مشخص کردن نقطه نظر امام علیه السلام و شیعه در دعوت و تبلیغ امامت، مباحثات و مجادلاتی است که میان آنان و رقبای سیاسی شان (بنی امیه و بنی عباس) جریان داشته است. این مباحثات که هم به زبان استدلالهای کلامی و مذهبی، و هم به زبانی رساتر و گویاتر - زبان شعر - صورت می گرفته، به روشنی می تواند مسلم سازد که هدف از تبلیغات شیعه در زمینه امامت، آن بوده است که حق حکومت را برای امامان اهل بیت اثبات کند. پس دعوت آنان به ولایت اهل بیت، در بارزترین ابعادش، دعوت به مبارزه برای بازگرفتن این حق و بیرون آوردن قدرت سیاسی از دست ناهلان محسوب می شده است.

دوران امام صادق علیه السلام را به خاطر معاصر بودنش با نهضت و سپس به قدرت رسیدن بنی عباس، می توان از حساس ترین دوره های این گونه مباحثات دانست و اشعار شعرای شیعی و همچنین شعرای عباسی را نمایشگری از نقطه نظر آن حضرت به حساب آورد.

شعرای عباسی با تکیه بر استدلالهایی از نوع استدلال قدرتمندان بی پایه و

۱. بحار، ج ۴۷، ص ۷۲.

پایبندی یاران امام به «تقیه»

ممکن است سؤال شود اگر به راستی چنین شبکه تبلیغاتی وسیع و کارآمدی وجود داشته، چرا نامی از آن در تاریخ نیست و صراحتاً ماجرای آن نقل نشده است؟ پاسخ همان طور که پیشتر نیز اشاره شد، به طور خلاصه آن است که دلیل این بی نشانی را نخست در پایبندی وسواس آمیز یاران امام به اصل معتبر و مترقی «تقیه» باید جست که هر بیگانه ای را از نفوذ در تشکیلات امام مانع می شد، و سپس در ناکام ماندن جهاد شیعه در آن مرحله و به قدرت نرسیدن آنان، که این خود نیز معلول عواملی چند است... اگر بنی عباس نیز به قدرت نمی رسیدند، بی گمان تلاش و فعالیت پنهانی آنان و خاطرات تلخ و شیرینی که از فعالیتهای تبلیغاتی شان داشتند، در سینه ها می ماند و کسی از آن خبر نمی یافت و در تاریخ نیز ثبت نمی شد.

تبلیغات گسترده برای امامت اهل بیت

با این همه، چندان اندک نیست روایاتی که در آن از تبلیغات گسترده شیعی برای امامت اهل بیت، تقریباً به صراحت سخن رفته است. در این باب، بسنده می کنیم به یادآوری حدیثی که می گوید: مردی از اهل کوفه به خراسان رفت و مردم را به «ولایت» جعفر بن محمد دعوت کرد. جمعی پاسخ مثبت دادند و اطاعت کردند، گروهی سر باز زدند و منکر شدند، و فرقه ای احتیاط کردند و دست نگه داشتند... تا آنجا که وقتی یکی از آن احتیاط کنندگان گزارش به مدینه می افتد و با امام ملاقات می کند، حضرت به لحنی تعرض آمیز به او می گوید: تو که اهل ورع و احتیاط بودی، چرا در فلان مکان که فلان عمل هوسبازانه خیانت آمیز را انجام

همراه با تحکم، بنی‌عباس را صاحبان واقعی این منصب معرفی می‌کنند در مقابل، شاعران و ستایشگران جناح علوی را مشاهده می‌کنیم که با زبان و لحن ویژه یک جناح مغلوب و خشمگین، حکام غالب - یعنی بنی‌عباس - را به‌خاطر جنایات و ناحق‌گرایهایشان محکوم کرده و حق را متعلق به آل علی و آنان را شایستگان و صاحبان حقیقی آن می‌دانند.

با توجه به پایگاه بلند «شعر مسلکی» در قرنهای اول و دوم هجری و یادآوری این نکته که شاعر معتقد به یک مسلک، برجسته‌ترین و مؤثرترین نقش را در ترویج گرایشهای مسلک خود و تبیین هدفها و شعارهای آن به کار می‌برده است، طبیعی می‌نماید که حساب ویژه‌ای برای اظهارات و سروده‌های شاعران وابسته به جناحهای سیاسی در نظر گرفته شود.

نقش ادبیات در قرنهای اول و دوم

نویسنده کتاب «العباسیون الاوائل» به‌درستی نقش حساس و تعیین‌کننده ادبیات را در قرنهای اول و دوم - که روزگار شکوفایی شعر و خطابه عربی است - در کتاب خود باز کرده است. وی می‌نویسد:

... ادبیات در دلها اثر می‌گذاشت و مهر و گرایش مردم را به این یا آن دسته جلب می‌کرد. شاعران و سخنوران به منزله روزنامه‌های آن عصر بودند که هر یک جهت‌گیری سیاسی ویژه‌ای را مطرح می‌ساختند و از آن دفاع می‌کردند و با زبانی مؤثر و شیوهای رسا، دلایلی بر حقانیت گرایش سیاسی خود اقامه می‌نمودند و دلایل رقبای خود را مردود می‌ساختند.^۱

۱. العباسیون الاوائل، دکتر فاروق عمر، ص ۱۰۴

مثلاً از سویی شاعر طرفدار بنی‌عباس برای اینکه خلافت را حق مشروع این دودمان وانمود کند، آنان را به پیامبر ﷺ متصل می‌ساخت و ادعا می‌کرد که میراث پیامبر ﷺ، ملک طبیعی این خاندان است، و چنین استدلال می‌کرد که چون در ارث، با بودن عموها، نوبت به دخترزادگان نمی‌رسد، پس میراث حکومت پیامبر ﷺ متعلق به عمویش عباس، و پس از او حق فرزندان عباس است:

انی یكون ولیس ذاک بکاتن لبنی البنات وراثة الاعمام^۱
و یا این‌گونه که با بودن عمو، نوبت به عموزاده نمی‌رسد:

فابناء عباس هم یرونه کف العم لابن العم فی الارث قد حجت^۲
از سوی دیگر شاعران هواخواه علویان در قصاید خود - که غالباً سرشار از نوعی عاطفه شورانگیز ناشی از احساس مظلومیت است - این استدلالها را رد کرده، استدلالهای دیگری و گاه از نوع همانها بر حقانیت ادعای ائمه شیعه ارائه می‌نمودند. برای نمونه، اشاره به ماجرای غدیرخم، در قصیده معروف سید حمیری:

من کنت مولاة فهذا له مولی، فلم یروضوا ولم یقتنوا^۳
پاسخ به استدلال شاعر عباسی در مورد میراث عمو، در قصیده جعفر بن عثمان طائی:

۱. چگونه ممکن است؟ و این هرگز شدنی نیست که دختر زادگان، میراث عموها را مالک شوند.
۲. پسران عباس، میراث برحق اویند؛ همچنان‌که عمو مانع از رسیدن نوبت ارث به پسر عموست.
۳. هر کس من مولای اویم، پس این (علی) او را مولاست و مخالفان بدین زمان، راضی و قانع نگشتند.

بنت، نصف کامل من مال توت، والتم متروک بغیر سهام^۱
 اشاره به وراثت از پیامبر ﷺ، در قصیده‌ی دعبل خزاعی:
 اضربهم ارث النبی فاصبحوا یساهم فیهم مینة و منون^۲
 برای کسی که اندک تنبعی در کتب مربوط به زندگی بنی عباس و تاریخ قرن
 دوم هجری کرده باشد، دستیابی به صدها نمونه از این نوع محاوره و مناظره
 سیاسی به زبان شعر، کار دشواری نیست؛ بلکه می‌توان گفت شعر و ادب شیعی
 در دوران ائمه علیهم السلام عمدتاً به استدلال و بحث سیاسی و کلامی می‌پرداخت و از
 خیابان‌فیهای رایج در مدیحه‌های فارسی روزگار ما اثری در آن نبود.

اثبات حق حکومت

اکنون مهم آن نیست که محتوای آن اشعار استدلالی - که هر یک از دو طرف بر
 حقانیت مدعی خود اقامه کرده است - تا چه پایه محکم و قابل استناد است؛
 مهم، توجه به این نکته است که این دو جناح متخاصم که جبهه‌بندی سیاسی
 اعتقادی بزرگ و عامی را در سطح وسیع جامعه آن روز مشخص می‌سازند، چه
 می‌گویند و چه ادعا می‌کنند و هر یک چه حقی را برای خود قائلند.

همان‌طور که به روشنی دیده می‌شود، هر یک از این دو جناح می‌کوشد تا
 حقی را برای خود اثبات و از دیگری سلب کند. این حق، همان حکومت است.
 میراث پیامبر ﷺ که در این دو دسته شعر به آن اشاره شد و هر کدام از دو شاعر،
 آن را متعلق به دودمان مورد علاقه خود - علوی یا عباسی - دانسته، چیزی جز

۱. دختر، یک نیمه کامل از مال شخصی را ارث می‌برد؛ در حالی که عمو را هیچ سهمی از
 ارث نیست.
 ۲. میراث پیامبر، ایشان را زبان بخشید؛ زیرا از هر سو طعمه وحشت و مرگ شدند.

ولایت و زمامداری مسلمانان نیست. بی‌گمان نزاع بر سر آن نیست که کدامیک از
 دو تیره علوی و عباسی از موارث معنوی پیامبر ﷺ مانند دانش، زهد،
 خصلتهای برجسته و... برخوردارند؛ اینها هیچکدام حقی نیستند که نزاع بر سر
 آن را مسئله اولویت در ارث حل کند. هیچگاه دو نفر برای اینکه ثابت کنند دانش
 یا زهد کسی را به ارث برده‌اند، به خویشاوندی نزدیک‌تر با وی استدلال
 نمی‌کنند. این‌گونه استدلال فقط در جایی قابل ارائه است که نزاع بر سر یک
 شیئی یا یک حق باشد؛ چنان‌که دیدیم شعرای زمان امام صادق علیه السلام - مانند سید
 حمیری و جعفر بن عثمان و کمیت - با مطرح ساختن مسئله امامت در اشعار خود
 و پاسخگویی به شاعران دیگری که در همین مسئله از عباسیان دفاع می‌کردند،
 به خوبی نشان می‌دهند که امام صادق علیه السلام و شیعیان - یعنی عناصر وابسته به آن
 حضرت - دست‌اندرکار تبلیغات همه‌جانبه و گسترده‌ای در جهت بازیافتن و
 بازگرفتن قدرت سیاسی و راندن رقبای ناصالح خود از صحنه سیاست بوده‌اند.
 در اشعار بلیع و بسیار هنرمندانه شعرای علوی - از قبیل کمیت، دعبل، فرزدق و
 بسیار شاعران بزرگ دیگر - شواهد فراوانی بر این سخن می‌توان یافت. آنچه یاد
 شد، می‌تواند نمونه روشنگری از آن همه باشد.

نامه محمد بن عبدالله حسینی به منصور

پیش از آنکه این بخش را به پایان برم، بی‌مناسبت نمی‌دانم نوع دیگری از
 این‌گونه استدلال را که در قلمروی غیر از شعر مطرح شده است و می‌تواند نشانی
 از گسترده‌گی دایره این مدعا در میان گروه‌های متخاصم آن دوره باشد، ارائه دهم.
 نمونه مورد نظر، نامه‌ای است از محمد بن عبدالله حسینی - معروف به
 «صاحب نفس زکیه» - به منصور عباسی. می‌دانیم که محمد یکی از معروف‌ترین

بر رقبای خود می‌بندد. در این بیان، اولاً تعبیر امام و مفهوم مورد استعمال آن، و ثانیاً داعیه محمد، که به هر حال یکی از عناصر سرز بیت علوی است، به روشنی مشاهده می‌شود.

۲- تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه فقه شیعی و نیز تفسیر قرآن به روال بینش شیعی

وسیع‌ترین حوزه علمی و فقهی
این نیز یک خط روشن در زندگی امام صادق علیه السلام است؛ به شکلی متمایزتر و صریح‌تر و صحیح‌تر از آنچه در زندگی دیگر امامان می‌توان دید؛ تا آنجا که فقه شیعه «فقه جعفری» نام گرفته است و تا آنجا که همه کسانی که فعالیت سیاسی امام را نادیده گرفته‌اند، بر این سخن همدانستانند که امام صادق علیه السلام وسیع‌ترین یا یکی از وسیع‌ترین - حوزه‌های علمی و فقهی زمان خود را دارا بوده است. در این میان، چیزی که از نظر بیشترین کاوشگران زندگی امام پوشیده مانده است، مفهوم سیاسی و متعرضانه این عمل است و ما اکنون به آن می‌پردازیم.

خلیفه؛ متکفل امور سیاسی و دینی مردم
مقدمتاً باید دانست که دستگاه خلافت در اسلام، از این جهت با همه دستگاه‌های دیگر حکومت متفاوت است که این فقط یک تشکیلات سیاسی نیست؛ بلکه یک رهبری سیاسی هم‌منهی است. نام و لقب «خلیفه» برای حاکم اسلامی، نشان‌دهنده همین حقیقت است که وی بیش از یک رهبر سیاسی است؛ جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است و پیامبر، آورنده یک دین و آموزنده اخلاق و البته در عین حال حاکم و رهبر سیاسی است. پس خلیفه در اسلام، به‌جز

شخصیتهای بیت علوی بود که یک جنبش نظامی ضد رژیم عباسی را در طلبه‌های حکومت این سلسله رهبری می‌کرد. طبق معمول آن روزگار، نامه‌های احتجاج‌آمیز طرفین یک خصامه، حتی در مرحله درگیری نظامی، نقش مهمی در پیشبرد هدفهای آنان ایفا می‌کرد. این نامه‌ها که به سرعت در سطح مردم معمولی نیز پخش می‌شد و همه از مضامین آن مطلع می‌گشتند، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در جلب حمایت و توجه توده مردم به سوی یک جناح و تقویت روحیه وابستگی به آن جناح باقی می‌گذاشت و بدین جهت معمولاً حاوی مردم‌پسندترین و قابل قبول‌ترین استدلال‌های طرفین می‌بود. در یکی از نامه‌هایی که محمد به منصور عباسی نوشته، به روشنی این سخن که خاندان علوی مدعیان جز حکومت نداشته و آن را حق خود می‌دانسته و با دعوت مردم به امامت خود، در واقع آنان را به مبارزه علیه رژیم حاکم فرامی‌خوانده‌اند، اثبات می‌شود. عبارت مورد نظر در این نامه چنین است: «و ان ابانا علیاً کان الوصی و کان الامام، فکیف ورتثم ولایته و ولده حیاة»^۱

به نظر می‌رسد که این استدلال برای رد استدلال رایج بنی عباس در نامه آورده شده است. آنان خلافت و امامت را میراثی می‌دانستند که از طریق عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آنان رسیده است و با همین استدلال ناموجه ذهن مردم را برای قبول حکومت عناصری که جز خویشاوندی با رسول خدا هیچ امتیازی نداشتند، آماده می‌ساختند و محمد با این بیان روشن و منطقی، راه استدلال را

۱. معلوم است که پدر ما علی، وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام مسلمانان بود. اکنون با اینکه فرزندان او زنده‌اند، چگونه شد که شما حکومت را از او به ارث بردید؟ طبری، ج ۶، ص ۱۹۵، به نقل از جهاد الشیعه، ص ۴۲

کارهایی بود که می‌توانست به آسانی حکم خدا را در نظر مردم دگرگون سازد و آنها را به آنچه مفسر خواسته است - که او نیز اکثراً همان را می‌خواست که حاکم خواسته بود - معتقد کند.

دو جریان کلی در فقه و حدیث و تفسیر

بدین گونه بود که از قدیم‌ترین ادوار اسلامی، فقه و حدیث و تفسیر به دو جریان کلی تقسیم شد: یکی جریان وابسته به دستگاه حکومت‌های غاصب، که در موارد بسیاری حقیقتها را فدای مصلحت‌های آن دستگاهها ساخته و در برابر بهای ناچیزی، حکم خدا را تحریف می‌کردند؛ و دیگری جریان اصیل و امین که هیچ مصلحتی را بر مصلحت تبیین احکام درست الهی مقدم نمی‌ساخت و قهرآدر هر قدم، رویاروی دستگاه حکومت و فقه‌ت مزدورش قرار می‌گرفت؛ و از آن رو در غالب اوقات، شکل قاچاق و غیر رسمی داشت.

معارضه علمی امام صادق علیه السلام

با این آگاهی، به وضوح می‌توان دانست که فقه جعفری در برابر فقه فقیهان رسمی روزگار امام صادق علیه السلام فقط یک اختلاف عقیده دینی ساده نبود؛ بلکه در عین حال دو مضمون متعارضانه را نیز با خود حمل می‌کرد: نخست و مهم‌تر، اثبات بی‌نصیبی دستگاه حکومت از آگاهی دینی و ناتوانی آن از اداره امور فکری مردم - یعنی در واقع، عدم صلاحیت‌اش برای تصدی مقام خلافت - و دیگر، مشخص ساختن موارد تحریف در فقه رسمی که ناشی از مصلحت‌اندیشی فقیهان در بیان احکام فقهی و ملاحظه کاری آنان در برابر تحکم و خواست قدرتهای حاکم است. امام صادق علیه السلام با گستردن بساط علمی و بیان فقه و معارف

سیاست، متکفل امور دینی مردم و پیشوای مذهبی آنان نیز هست.

ضعف آگاهیهای دینی دستگاه حکومت

این حقیقت مسلم موجب شد که پس از نخستین سلسله خلفای اسلامی، زمامداران بعدی که از آگاهیهای دینی بسیار کم نصیب و گاه بکلی بی‌نصیب بودند، درصدد برآیند که این کمبود را به وسیله رجال دینی وابسته به خود تأمین کنند و با الحاق فقها و مفسران و محدثان مزدور به دستگاه حکومت خود، این دستگاه را باز هم ترکیبی از دین و سیاست سازند.

فایده دیگری که وجود عناصر شریعت‌مآب در دستگاه حکومت داشت، آن بود که اینان طبق میل و فرمان زمامدار ستم‌پیشه و مستبد، به سهولت می‌توانستند احکام دین را به اقتضای مصالح تغییر و تبدیل داده و در پوششی از استنباط و اجتهاد - که برای مردم عادی و عامی قابل تشخیص نیست - حکم خدا را به‌خاطر خدایگان دگرگون سازند.

کتاب‌نویسان و مورخان قرنهای پیشین، نمونه‌های وحشت‌انگیزی از جعل حدیث و تفسیر به رأی را که غالباً دست قدرتهای سیاسی در آن نمایان است، ذکر کرده‌اند که در یکی از بخشهای آینده، به مناسبت، به گوشه‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد. این کار که در روزگارهای نخستین (تا اواخر قرن اول هجری) بیشتر شکل روایت و حدیث داشت، کم‌کم شکل فتوایز یافته بود؛ و لذا در اواخر دوران بنی‌امیه و اوایل بنی‌عباس فقهایی بسیاری بودند که با استفاده از شیوه‌های بدعت‌آمیز همچون قیاس و استحسان، احکام اسلامی را طبق نظر خود - که در واقع غالباً نظر قدرتمندان حاکم بود - صادر می‌کردند. عیناً همین عمل درباره تفسیر قرآن نیز انجام می‌گرفت. تفسیر قرآن طبق رأی و نظر مفسر، از جمله

اسلامی و تفسیر قرآن به شیوه‌ای غیر از شیوه‌ی عالمان وابسته به حکومت، عملاً به معارضه با آن دستگاه برخاسته بود. آن حضرت بدین وسیله تمام تشکیلات مذهبی و فقه‌های رسمی را که یک ضلع مهم حکومت خلفا به‌شمار می‌آمد، تخطئه می‌کرد و دستگاه حکومت را از بُعد مذهبی‌اش تهیدست می‌ساخت.

تهیدها و فشارهای منصور

در اینکه دستگاه حکومت بنی‌امیه تا چه اندازه به مفهوم معارضه‌آمیز بساط علمی و فقهی امام صادق علیه السلام توجه داشت، سندروشن و قاطعی در دست نیست؛ ولی گمان قوی بر آن است که در زمان بنی‌عباس و مخصوصاً منصور که از هوش و زیرکی وافری برخوردار بود و به‌خاطر اینکه سراسر عمر پیش از خلافت خود را در محیط مبارزات ضد اموی گذرانیده بود، از نکته‌های دقیق در زمینه مبارزات و مبارزان علوی آگاهی داشت، سران دستگاه خلافت به نقش مؤثر این مبارزه غیر مستقیم توجه می‌داشته‌اند.

تهیدها و فشارها و سختگیرهای نامحدود منصور نسبت به فعالیتهای آموزشی و فقهی امام که در بسی روایات تاریخی از آن یاد شده، از جمله ناشی از همین توجه و احساس بوده است؛ و نیز تأکید و اصرار فراوان وی بر گردآوردن فقه‌های معروف حجاز و عراق در مقر حکومت خود، که باز مضمون چندین روایت تاریخی است - از احساس همین نیاز نشأت می‌گرفته است.

بنی‌نصیبی خلفا از دانش دینی

در مذاکرات و آموزشهای امام به یاران و نزدیکانش، بهره‌گیری از عامل «بنی‌نصیبی خلفا از دانش» به‌عنوان دلیلی بر اینکه از نظر اسلام، آنان را حق

حکومت کردن نیست، به وضوح مشاهده می‌شود؛ یعنی اینکه امام همان مضمون مترضانه‌های را که درس فقه و قرآن او دارا بوده، صریحاً نیز در میان می‌گذارده است.

در حدیثی از آن حضرت چنین نقل شده است:

«نحن قوم فرض الله طاعتنا واتم تاتمون بمن لا يعذر الناس بجهالتنا»^۱

ما بیم کسانی که خدا فرمانبری از آنان را فرض و لازم ساخته است؛ در حالی که شما از کسانی تبعیت می‌کنید که مردم به‌خاطر جهالت آنان در نزد خدا معذور نیستند.

یعنی مردم که بر اثر جهالت رهبران و زمامداران نااهل، دچار انحراف گشته و به راهی جز راه خدا رفته‌اند، نمی‌توانند در پیشگاه خدا به این عذر متوسل شوند که: ما به تشخیص خود راه خطا را پیمودیم؛ این پیشوایان و رهبران ما بودند که از روی جهالت، ما را به این راه کشاندند. زیرا اطاعت از چنان رهبرانی، خود، کاری خلاف بوده است؛ پس نمی‌تواند کارهای خلاف بعدی را توجیه کند.^۲

امامت؛ رهبری سیاسی و فکری

این مفهوم که رهبری سیاسی در جامعه انقلابی اسلام، همان رهبری انقلابی است و لزوماً با رهبری فکری و ایدئولوژیک همراه است، در آموزشهای امامان

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸۶

۲. قرآن نیز همین مضمون را در چندین جا به زبانه‌های گوناگون تکرار کرده است؛ از سوره تالمان و متوعان راه ضلال سخن گفته و از شکوه تابعان که: ما را این پیشوایان گمراه گمراهی کشاندند... و سرانجام، این را نیز یادآور شده که چنین عذری از هیچ‌کس پذیرفته نمی‌شود و سرنوشت همسانی برای هر دو گروه گمراه انتظار است. رجوع شود به آیه ۱۶۷ سوره بقره، آیه ۹۱ تا ۱۰۲ سوره شعراء، آیه ۳۱ تا ۳۳ سوره سباء، آیه ۹۷ سوره نساء.

محدودیت‌های منصور برای امام صادق علیه السلام
 همان‌طور که قبلاً اشاره شد، نخستین حکمرانان بنی‌عباس که خود در روزگار پیش از قدرت، سالها در محیط مبارزاتی علوی و در کنار پیروان و یاران آل‌علی گذرانیده و به بسیاری از اسرار و چهره‌خیمهای کنار آنان بصیرت داشتند، نقش متعرضانه این درس و بحث و حدیث و تفسیر را پیش از اسلاف اموی خود درک می‌کردند. گویا به همین خاطر بود که منصور عباسی در خلال درگیریهای ردالت‌آمیزش با امام صادق علیه السلام، مدتها آن حضرت را از نشستن با مردم و آموزش دین به آنان، و نیز مردم را از رفت و آمد و سؤال از آن حضرت منع کرد؛ تا آنجا که به نقل از «مفضل بن عمر» - چهره درخشان و معروف شیعی - هرگاه مسئله‌ای در باب زناشویی و طلاق و امثال اینها برای کسی پیش می‌آمد، به آسانی نمی‌توانست به پاسخ آن حضرت دست یابد.^۱

۳- وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک - سیاسی

تشکیلات پنهان تحت فرمان ائمه علیهم السلام
 اندکی پیش از این اشاره شد که امام صادق علیه السلام در اواخر دوران بنی‌امیه، شبکه تبلیغاتی وسیعی را که کار آن، اشاعه امامت آل‌علی و تبیین درست مسئله امامت بود، رهبری می‌کرد؛ شبکه‌ای که در بسیاری از نقاط دوردست کشور مسلمان، به‌ویژه در نواحی عراق عرب و خراسان، فعالیت‌های چشمگیر و ثمربخشی درباره مسئله امامت عهده‌دار بود؛ ولی این تنها یک روی مسئله و بخش ناچیزی از آن است. موضوع تشکیلات پنهان در صحنه زندگی سیاسی امام صادق علیه السلام و نیز

۱. مناقب این شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۲۸

قبل و بعد از امام صادق علیه السلام نیز آشکارا وجود داشته است. در روایتی امام‌علی بن موسی از قول جد بزرگوارش امام محمدباقر علیه السلام «سلاح» را در سلسله امامت به «تابوت» در میان اقوام گذشته بنی‌اسرائیل همانند می‌کند: «سلاح در میان ما همچون تابوت است در میان بنی‌اسرائیل، که نزد هر کس بود، نبوت (و در روایتی: حکومت) از آن او بود. در میان ما نیز سلاح نزد هر کس باشد، رهبری و زعامت متعلق به اوست.» (توجه شود به شکل نمادین و مفهوم بسیار عمیق این تعبیر). راوی آنگاه می‌پرسد: «فیکون السلاح مزایلا للعلم؟» یعنی آیا ممکن است سلاح نزد کسی باشد که دانش ایدئولوژیک دین در او نیست؟^۱ و امام در پاسخ می‌گوید: نه. یعنی زمامداری جامعه و رهبری انقلابی امت مسلمان در اختیار کسی است که سلاح و دانش را با هم دارا باشد.

پس امام از سویی شرط امامت را دانش دین و فهم درست قرآن می‌داند، و از سوی دیگر با گستردن بساط علمی و گردآوردن خیل کثیری از مشتاقان دانش دین در پیرامون خود و تعلیم دین به شیوه‌ای مخصوص - که مخالف با روال معمولی فقه و حدیث و تفسیر و به‌طور کلی مغایر با دین‌شناسی رایج علما و محدثان و مفسران وابسته به دستگاه خلافت است - عملاً دین‌شناسی خود و دین‌ناشناسی دستگاه خلافت را - با تمامی علمای وابسته و نام و نشاندارش - اثبات می‌کند و از این رهگذر با تعرض مستمر و عمیق و آرام، به مبارزه خود بعدی تازه می‌بخشد.

۱. این معنی برای کلمه «مزایلا» مستفاد از گفتار عالم حدیث‌شناس معروف، علامه مجلسی است در کتاب مرآت العقول.
 ۲. کافی، ج ۱، ص ۲۲۸

احساسات نزدیک و خویشاوندانه می داشته‌اند.

این جمع در زمان علی علیه السلام - یعنی در فاصله بیست و پنج سال میان سقیفه و خلافت - همان خواص صحابه‌ای بودند که علی‌رغم تظاهرات حق به جانب و عامه‌پسند دستگاه خلافت، معتقد بودند که حکومت، حق برترین و فداکارترین مسلمان - یعنی بنی‌ابی طالب - است و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به جانشینی علی را از یاد نبرده و در نخستین روزهای پس از سقیفه نیز نظر مخالف خود را نسبت به برندگان خلافت و نیز وفاداری خود را به امام صریحاً اعلام کردند. بعدها نیز با اینکه طبق مصلحت بزرگی که امام را به سکوت و حتی همکاری با خلفای نخستین وادار می‌ساخت، آنان در روند معمولی و عادی جامعه اسلامی قرار گرفتند؛ لیکن هیچگاه رأی و نظر و تشخیص درست خود را از دست نداده و همواره پیروان علی باقی ماندند؛ و به همین علت بود که بحق، نام «شعبه علی» یافتند و به این جهت‌گیری فکری و عملی مشهور شدند. چهره‌های معروف و افتخارآمیزی همچون سلمان، ابوذر، ابی‌بن کعب، مقداد، عمار، حذیفه و ... در این شمارند.

شیوه‌های مصلحت‌آمیز و حکمت‌آمیز

شواهد تاریخی تایید می‌کند که این جمع، اندیشه شیعی - یعنی اعتقاد به لزوم پیروی از امام به مثابه پیشوای فکری و نیز رهبر سیاسی - را همواره به شیوه‌های مصلحت‌آمیز و حکمت‌آمیز، میان مردم اشاعه می‌داده و تدریجاً بر جمع خود می‌افزوده‌اند؛ کاری که برای تشکیل حکومت علوی به منزله مقدمه‌ای واجب محسوب می‌شده است.

پس از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۳۵ به حکومت رسید، تنها کسانی که

دیگر ائمه علیهم السلام، از جمله مهم‌ترین و شورانگیزترین و در عین حال مجهول‌ترین و ابهام‌آمیزترین فصول این زندگینامه پُرماجراست.

همان‌طور که قبلاً گفتیم، برای اثبات وجود چنین سازمانی نمی‌توان و نمی‌باید در انتظار مدارک صریح بود. نباید توقع داشت که یکی از امامان یا یکی از یاران نزدیکش صراحتاً به وجود تشکیلات سیاسی - فکری شیعی اعتراف کرده باشد؛ این چیزی نیست که بتوان به آن اعتراف کرد. انتظار معقول آن است که اگر روزی هم دشمن به وجود تشکل پنهانی امام پی برد و از خود آن حضرت یا یکی از یارانش در آن باره چیزی پرسید، او بکلی وجود چنین چیزی را انکار کند و گمان آن را یک سوءظن یا تهمت بخواند. این، خاصیت همیشگی کار مخفی است. البته از کاوشگر تاریخ زندگی ائمه علیهم السلام هم نمی‌توان انتظار داشت که بدون مدرک و دلیل قانع‌کننده‌ای وجود چنین تشکیلاتی را بپذیرد. باید در پی قرائن و شواهد و بطون حوادث ظاهراً ساده‌ای بود که اگرچه نظر بیننده عادی را جلب نمی‌کند، ولی با دقت و تأمل، خبر از جریانهای پنهانی بسیاری می‌دهد. اگر با چنین نگرشی به سراسر دوران دو قرن و نیمه زندگی ائمه علیهم السلام نظر شود، وجود یک تشکیلات پنهان در خدمت و تحت فرمان ائمه علیهم السلام تقریباً مسلم می‌گردد.

منظور از تشکیلات پنهان چیست؟

منظور از تشکیلات چیست؟ بدیهی است که منظور، یک حزب منظم و مرتب با مفهوم امروزی آن - یعنی مجموعه‌ای از کارهای منظم و فرماندهیهای منطقه‌ای و شهری و غیره - نبوده و نمی‌تواند باشد. تشکیلات به معنای جمعیتی از مردم بوده که با هدفی مشترک کارها و وظایف گوناگونی را در رابطه با یک مرکز و یک قلب تپنده و مغز فرمان‌دهنده انجام می‌داده و میان خود نوعی روابط و نیز

به معیارهای شیعی در زمینه حکومت و امامت اذعان داشته و امام را بر اساس آن معیارها با ایمانی راسخ پذیرفته بودند، همان جمع شیعه؛ یعنی تربیت یافتگان مستقیم و غیر مستقیم امام در دوران بیست و چند ساله گذشته بودند. دیگران - یعنی اکثر مردم - هر چند در حوزه رهبری امام می‌زیستند و عملاً در جهت تفکر شیعی گام برمی‌داشتند، اما از آن وابستگی فکری و روحی که آنان را در جمع تشکیلات شیعی درآورد، برخوردار نبودند.

با توجه به این دوگونگی در میان طرفداران امام است که برخورد بسی متفاوت مسلمانان آن روز با آن حضرت؛ کسانی مانند عمار و مالک اشتر و حجر بن عدی و سهل بن حنیف و قیس بن سعد، و کسان دیگری مانند ابوموسی اشعری و زیاد بن ابیه و سعد بن وقاص توجیه و تفسیر می‌شود.

باید قبول کرد که اگر هم به راستی نخستین اقدام برای ایجاد تشکیلات شیعی در این دیدار انجام گرفته، طرح و زمینه آن از مدتها پیش از آن در سخنی از امام علی بن ابی طالب خطاب به یاران نزدیکش پیش بینی و پیشگویی شده است.

استراتژی امام حسن علیه السلام برای پذیرش صلح

پس از حادثه صلح امام حسن علیه السلام اقدام بسیار مهمی که انجام گرفت، گسترش اندیشه شیعی و سر و سامان دادن به این جمع پیوسته و خوشاوند بود که اکنون بر اثر سلطه ظالمانه سلطان اموی و فشاری که بر آن وارد می‌آمد، می‌توانست از تحرک و دینامیسم بیشتری برخوردار باشد. و همواره چنین است که اختناق و فشار به جای آنکه عامل گسیختگی نیروهای منسجم تحت فشار باشد، موجب هر چه پیوسته‌تر و راسخ‌تر و گسترده‌تر شدن آنهاست.

جمع آوری نیروهای اصیل و مطمئن شیعی، حراست آنان از گزند توطئه‌های بی‌امان ضد شیعی دستگاه اموی، گستردن تفکر اصیل اسلامی در دایره‌های محدود ولی پُرعمق، جذب نیروهای بالقوه و افزودن آنان به جمع شیعیان، انتظار فرصتی مناسب و سرانجام، قیام و اقدامی بجا و به موقع که نظام جاهلی بنی‌امیه را متفجر ساخته، دوباره نظام اسلامی و علوی را جایگزین آن کند؛ این بود استراتژی امام حسن علیه السلام و آخرین علتی که پذیرش صلح را برای آن حضرت اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت.

نخستین سنگ بنای تشکیلات شیعه

گویا به همین جهت بود که پس از حادثه صلح وقتی جمعی از شیعیان به سرکردگی مسیب بن نجبه و سلیمان بن صرد خزاعی به مدینه - که امام تازه از کوفه بدان جا بازگشته و آن شهر را مجدداً پایگاه فکری و سیاسی خود قرار داده بود - نزد آن حضرت رفتند و پیشنهاد بازسازی قوای نظامی و تصرف کوفه و حمله به سپاه شام را مطرح ساختند، امام آن دو نفر را از میان جمع برگزید و نزد خود به خلوت خواند و بایباناتی که به هیچ روی از کم و کیف آن اطلاعی در دست نیست، آنان را به نادرستی این نقشه قانع ساخت و آنان هنگامی که نزد یاران و همسفران خود بازگشتند، به سخنی کوتاه و سر بسته فهماندند که موضوع قیام نظامی منفی است و باید به کوفه برگردند و به کار خود مشغول شوند.

با توجه به این قرائن است که حسین - مورخ هوشیار معاصر عرب - معتقد شده است که نخستین سنگ بنای تشکیلات سیاسی شیعه در همان روز و در همان مجلسی نهاده شد که این دو چهره معروف شیعی با امام حسن علیه السلام دیدار و مذاکره کردند.

رشد اندیشه شیعی و افزایش آمار شیعیان در طول حکومت جبارانه بیست ساله معاویه، با شرح درآوردی که مورخان از چگونگی تبلیغات ضد علوی او در همه نواحی کشور نوشته‌اند. تا آنجا که لعن بر امیرالمؤمنین علیه السلام، سنتی رایج و متداول گشته بود. و با مشهود نبودن فعالیت نمایان و بارزی از سوی امام حسن و امام حسین علیهم السلام آنها وجود چنین پیوستگی و تشکیلی بود که به رشد اندیشه شیعی و افزایش آمار شیعیان در سراسر حجاز و عراق امکان می‌داد.

بیست سال پس از صلح امام حسن علیه السلام
 بیست سال پس از واقعه صلح، نگاهی به عرصه فکری این مناطق بیفکنیم. در کوفه، رجال شیعه، نام‌آورترین و معروف‌ترین چهره‌های باشخصیت‌اند. در مکه و مدینه و حتی در برخی از نواحی دور دست هم شیعیان مانند حلقه‌های زنجیر به یکدیگر متصل و از حال یکدیگر مطلع‌اند. وقتی پس از چند سال یکی از سران شیعه (حجر بن عدی) به قتل می‌رسد، در نقاطی چند از کشور، علی‌رغم اختلاف شدید، فریاد اعتراض بلند می‌شود و شخصیت معروفی در خراسان به دنبال اعتراض خشم‌آلودی، از شدت اندوه جان می‌سپرد.^۱ پس از مرگ معاویه، هزاران نفر به امام حسین علیه السلام نامه می‌نویسند و آن حضرت را برای قیام به کوفه دعوت می‌کنند. پس از شهادت امام، دهها هزار نفر به گروه انتقام‌گیران می‌پیوندند و در واقعه «توابین» یا در سلک سپاه مختار و ابراهیم بن مالک، بر ضد حکومت اموی می‌شورند.

۱. رک صلح امام حسن علیه السلام

فرمان ایجاد تشکل و سازماندهی

«نگاه که مرا از دست داده باشید، بسا چیزها خواهید دید که تمنای مرگ کنید. بی عدالتی، دشمنی، انحصارطلبی، سبک شمردن حق خدا و بینمائی بر جان؛ ... هنگامی که چنین شود، باید خویش را به طور جمعی به وسیله پیوندی خدایی محافظت کنید و به پراکندگی دچار نشوید. مقاومت و نماز (یاد خدا) و تقیه (پنهانکاری) را پیشه سازید و بدانید که خداوند هر لحظه به رنگی درآمدن را از بندگانش مینویس می‌دارد. از حق و اهل حق مگذرید؛ زیرا هر آن کس که دیگری را به جای ما انتخاب کند، دنیا را از دست خواهد داد و گنهار از این جهان رخت برخواهد بست»^۱

این سخن که آشکارا ترسیمی از مهم‌ترین نابسامانیهای دوران اموی و فرمانی دایر بر تشکل و سازماندهی و هماهنگی است، در شمار جالب‌ترین اسناد مربوط به حزب شیعه است؛ و همین طرح است که در دیدار امام حسن علیه السلام و دو نفر از زبده‌ترین شیعیان، شکل عملی و عینی می‌یابد.

بی‌گمان همه پیروان و شیعیان از این نقشه بسیار هوشمندانه مطلع نبودند. راز اعتراضها و ایرادهایی هم که از سوی دوستان بر آن حضرت وارد می‌آمد، همین بود؛ ولی پاسخی که گویا کرازا به این مضمون: «چه معلوم است؟ شاید این برای شما آزمونی باشد و (برای دشمن شما) بهره‌ای زوال‌پذیر...»^۲ از آن حضرت شنیده می‌شد، اشارتی پنهان به همین سیاست و تدبیر داشت.

۱. تحف العقول، چاپ علمی، ص ۸۲
 ۲. این وضعیت با بافت کنونی جوامعی که تحت رهبری و زمامداری احزاب اداره می‌شوند، تا حدودی و از جهاتی قابل مقایسه و تشبیه است.

بودند خود را به صحنهٔ پیکار عاشورا برسانند. آن را ایجاد کرده بود و سوز تأسف و درد ایشان بدان رنگ و جلا می داد.

طبری، مورخ معروف قرن می نویسد:

وأن گروه [شیعه] پیوسته مشغول بودند به جمع آوری سلاح و تهیه

آبادگیهای جنگی و دعوت پنهانی مردم - چه شیعه و چه غیر شیعه -

به خونخواهی حسین. پس گروه از بی گروه به دعوت آنان پاسخ می دادند

و به آنان می پیوستند و کار بر این شیوه بود تا بزییدن معاویه بمرد.^۱

مؤلف جهاد الشیعه^۲ به درستی اظهار نظر می کند که

«جمعیت شیعه پس از شهادت حسین همچون یک جمع مشکل و

سازمان یافته که پیوندهای سیاسی و عقاید مذهبی به آن یکپارچگی

می داد و دارای گردآمدهای رهبران و نیروهای رزمنده بود، ظاهر

گشت و گروه توانین نخستین نمودار وجود چنین جمعی بود.»^۳

ابتکار عمل در دست شیعیان

چنان که از مطالعهٔ حوادث تاریخی و نیز از نظرات این مورخان فهمیده می شود،

در حوادث زمان معاویه و همچنین رخدادهای پس از شهادت امام حسین علیه السلام،

تنها ابتکار عمل و طراحی و رهبری این حوادث، مربوط به شیعیان و در دست

آنان بوده و گرنه بسیار بودند کسانی از مردم معمولی که به خاطر انگیزه های

انسانی یا ناراضایی از دستگاه حکومت اموی و یا انگیزه ها و علل دیگر، عملاً با

شیعیان همگام گشته و به همراه آنان در میدانهای پیکار یا در اقدامهایی که

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۶، به نقل از جهاد الشیعه، ص ۲۸

۲. جهاد الشیعه، ص ۲۷

نگرنده تاریخ اسلام از خود می پرسد: آیا رواج تفکر و گرایشهای شیعی تا این اندازه جز در سایهٔ یک فعالیت حساب شدهٔ تشکیلاتی از سوی گروه شیعیان متحد یکدل و یکجهت - یعنی از سوی همان تشکیلاتی که امام حسین علیه السلام تولد آن را بلافاصله پس از صلح امام حسن علیه السلام حدس زده است - ممکن و معقول است؟ بی شک پاسخ، منفی است. تبلیغات حساب شدهٔ دستگاه مسلط اموی را که به وسیلهٔ صدها قاضی و قاری و خطیب و والی اداره می شد، جز با تبلیغات حساب شدهٔ دیگری که از طرف یک جمع بیوسسته و یکجهت والیته پنهان اداره شود، نمی توان پاسخ گفت و حتی در مواردی خنثی کرد.

رشد فعالیتهای سازمان یافته

در نزدیکیهای مرگ معاویه، این فعالیت سازمان یافته، بیشتر و آهنگ آن

شتابنده تر بود؛ تا آنجا که فرماندار مدینه بر سر گزارشی که از فعالیتهای امام

به دست آورده بود، به معاویه نوشت: «اما بعد. عمر بن عثمان [مأمور مربوطه]

گزارش داد که مردانی از عراق و کسانی از سرشناسان حجاز نزد حسین رفت آمد

می کنند و گمان قیام او هست. من در این باره تفحص کردم و خبر یافته ام که وی

[حسین] هم اکنون قصد برافراشتن پرچم مخالفت دارد. نظر و فرمان خود را

بنویس...»^۱

پس از واقعهٔ کربلا و شهادت امام، فعالیت سازمان یافتهٔ شیعیان در عراق، به

مراتب منظم تر و پُر تحرک تر شده بود؛ و این تأثیری بود که حالات روانی شیعیان

کوفه - که بسیاری از آنان در برابر ضربهٔ دستگاه خلافت غافلگیر شده و نتوانسته

۱. ثورة الحسين، ص ۱۱۸، به نقل از اعیان الشیعه و الاخبار الطوال

جمع بود که حرکات شبه‌انگیزش سران رژیم خلافت را به هراس می‌افکند و گاه به عکس‌العملهای خشنونت‌آمیز برمی‌انگیزد.

شیعه؛ نامی برای حزب امامت

در عبارتی کوتاه، نام شیعه در فرهنگ تشیع و نیز در تفاهم و درک غیر شیعیان در قرنهای نخستین اسلام و در زمان ائمه علیهم‌السلام بر کسی اطلاق نمی‌شد که فقط محبت خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در دل داشته باشد یا صرفاً به حقانیت آنان و صدق دعوتشان معتقد باشد - هرچند در حوزه فعالیت و حرکتی که مرکز و محور آن، امام بود، شرکت نداشته باشد - بلکه بجز اینها، شیعه بودن یک شرط اساسی و حتمی داشت و آن عبارت بود از پیوستگی فکری و عملی با امام و شرکت در فعالیتی که به ابتکار و رهبری امام در جهت بازیافتن حق غصب شده و تشکیل نظام علوی و اسلامی در سطوح مختلف فکری، سیاسی و احیاناً نظامی انجام می‌گرفت. این پیوستگی، همان است که در فرهنگ شیعه «ولایت» نامیده می‌شود. در واقع، شیعه نامی بود برای حزب امامت؛ حزبی که به رهبری امام به فعالیت‌های معینی سرگرم بود و همچون همه حزبها و سازمانهای معترض در دوران اختناق، با استتار و تقیه می‌زیست. این، چکیده و عصاره نگاهی دقیق به زندگی ائمه علیهم‌السلام و به‌ویژه امام صادق علیه‌السلام است. همان‌طور که قبلاً گفتیم، این چیزی نیست که بتوان برای اثبات آن در انتظار دلایل صریح نشست؛ چرا که هرگز بر سر در یک خانه پنهان نباید و نمی‌توان در انتظار تابلویی بود که بر آن نوشته باشند: «این یک خانه پنهان است»؛ اگرچه نمی‌توان هم بدون قرائن حتمیت‌بخش، وجود آن را مسلم دانست. پس شایسته آن است که به جستجوی قرائن و شواهد و اشارات برخیزیم.

دارای صبه شیعی بود، شرکت می‌کردند. بنابراین نباید تصور کرد همه کسانی که در ماجراهای گوناگون آن بخش از تاریخ شرکت جسته و در آن نقشی فعال یا عادی داشته‌اند، در شمار شیعیان - یعنی تشکیلات منظم و حساب شده ائمه علیهم‌السلام - بوده‌اند.

هراس‌افکنی در دل سران رژیم خلافت

نکته‌ای که با توضیح بالا می‌خواهم بر آن تأکید کنم، این است که تا روزگار مورد بحث - یعنی پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام - نام و اصطلاح شیعه مانند دوران امیرالمؤمنین علیه‌السلام فقط بر کسانی اطلاق می‌شد که از نظر اندیشه و عمل، با امام راستین دارای رابطه مستحکم و مشخص بودند. همین جمع بودند که پس از صلح امام حسن علیه‌السلام به فرمان آن حضرت تشکیلات پیوسته شیعی را به‌وجود آوردند و همین‌ها بودند که با تبلیغات دامنه‌دار و عمیق خود، کسانی را به درون مرز آن تشکیلات درآورده و کسان بیشتری را که از لحاظ اندیشه و ایدئولوژی، همپا و همانند آنان نبودند، به ماجراهای شیعی کشانیده بودند. بی‌گمان روایتی که در اوایل این گفتار از امام صادق علیه‌السلام نقل کردیم - که جمع مؤمنان پس از حادثه عاشورا را به سه یا پنج نفر محدود می‌کرد - ناظر به کسانی از این دسته است؛ یعنی شیعیان و پیروان استوار ائمه علیهم‌السلام؛ کسانی که در حرکت و سیر تکامل‌پوی انقلاب علوی و هاشمی دارای نقشی آگاهانه و تعیین‌کننده بودند.

بر اثر تلاش پنهانی و ظاهر آرام امام سجاد علیه‌السلام، این جمع، عناصر بالقوه خود را باز یافت و جذب کرد و گسترش داد و همان‌طور که امام صادق علیه‌السلام در روایتی که هم‌کنون بدان اشارت رفت، بیان فرموده، مردم پیوستند و فزونی گرفتند، و خواهیم دید که در دوران امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام همواره همین

«راز» در زندگی امامان چیست؟

تاکسی «راز»ی نداشته باشد، «ازدار»ی هم ندارد. این راز در زندگی امامان شیعه چیست؟ این چیست که همه یاران و معتقدان به امام را شایستگی یا قدرت تحمل آن نیست و فقط کسانی معدود و انگشت‌شمارند که چون به لیاقت و صلاحیت تحمل آن نایل آمده‌اند، شرف «ازداری» یافته‌اند؟ در زبان معمولی شیعیان روزگاران اخیر که همه چیز را از دور می‌نگرند، این راز «امامت» است. ولی راز امامت چیست؟ آیا اسرار غیبی و ماوراءالطبیعی است؟ تمکن و قدرت بر کارهای خارق‌العاده و آوردن معجزه‌ها و آگاهی از غیب است؟

من می‌آنکه در امکان چنین قدرتمندیها و آگاهیها از انسانهایی چنان والا و محترم، چیزی برخلاف خرد و دانش بیابم، و بی‌آنکه این مدعا را با شناختی که از انسان و جهان در جهان‌بینی اسلام به‌دست می‌آید، منافی بدانم، این را نمی‌پذیرم که «راز امام» در چنین مسائل ماوراءالطبیعی خلاصه شود.

چرا امام به یاران خود در فضیلت کتمان چنین چیزی، چندان توصیه و تأکید کند که در کتب حدیث شیعه، بابتی با عنوان «باب الکتمان»^۱ پدید آید؟ این راز باید چیزی باشد که در صورت برملا شدنش، جمع شیعه و خود امام را خطری بزرگ تهدید کند و آن، چیزی غیر از امور غیبی و ماوراءالطبیعی است. آیا مربوط به معارف شیعی است؟ تفسیری که شیعه از اسلام می‌کند و نظر خاصی که در فقه و احکام شرع ارائه می‌دهد؟

در اینکه این معارف در دوران اختلاف اموی و عباسی باید با تدبیر و کاردانی اظهار شود، با همه کس مطرح نگردد و نااهلان را به آن راهی نباشد، حرفی

۱. رجال کشی، چاپ مصطفوی، ص ۲۸۰

تهیه‌کننده کتاب: سایت شناخت رهبری

«باب»، «وکیل»، «صاحب سر»

از تعبیرات بسیار پرمعنایی که در روایات مربوط به زندگی ائمه‌الکرامین یا در سخن مؤلفان قرظهای نخستین، نظر بیننده دقیق را جلب می‌کند، تعبیر «باب» و «وکیل» و «صاحب سر» است. بجز روایات، محدثان بزرگ شیعه نیز با تتبع و بررسی خستگی‌ناپذیری که در روایات گزارشگر زندگی امامان داشته‌اند، کسانی از یاران ائمه‌الکرامین را با عنوان «صاحب سر» یا «باب» یا «وکیل» معرفی کرده‌اند. این شهر آشوب، محدث و رجالی برجسته شیعه در شرح حال چند نفر از امامان، کسی را به عنوان «باب» آن امام معرفی می‌کند؛ مثلاً در احوال امام سجاده‌الکرامین: «و کان یابه یحیی بن ام‌طویل» و در شرح حال امام باقر‌الکرامین: «و کان یابه جابر بن یزید الجمفی»، و در شرح حال امام صادق‌الکرامین: «و کان یابه محمد بن سنان». در رجال کشی درباره زراره و برید و محمد بن مسلم و ابوبصیر، تعبیر «مستودع سر» (امانت‌دار راز من)، و در کتب حدیث درباره معلی بن خنیس تعبیر «وکیل» از قول امام صادق‌الکرامین نقل شده است. هر کدام از این تعبیرها هم که از امام نقل شده و گفته مؤلفان قدیمی شیعه باشد، بی‌شک محصول تتبعی وسیع در زندگی ائمه‌الکرامین و نتیجه استنباطی است که خصوصیات آن را وی به دست داده است. به هر حال انتخاب این تعبیرهای پر معنی، حاکی از خصوصیات جالب و مهم در زندگی ائمه‌الکرامین است.

این سه تعبیر: «ذر» «کارگزار» و «ازدار» برای هر کس که در این کلمه‌ها اندکی دقت به خرج دهد، نمایشگر یک دستگاه پنهان است که در ماورای فعالیت‌های ظاهری ائمه‌الکرامین و یا در بطن همین فعالیت‌ها وجود داشته است. خوب است اندکی به تأمل در این سه تعبیر بپردازیم:

کردن این رازها به دوستان و شیعیان، در حکم راهگشایی دشمنان به سوی آنهاست؛ و این خطایی بزرگ و خسارت‌بخش است؛ خطایی که گاه عاقبت به انهدام یک جمع منتهی می‌شود. کسی که «سر امام» را بر ملا کند، در عمل، کار یک دشمن را کرده است. پس به آسانی می‌توان معنی و وجه این سخن امام را دانست که: «آنکه با ما به پیکار برمی‌خیزد، بر ما گرانبارتر نیست از آنکه راز ما را افشاء می‌کند»^۱

«باب»؛ واسطه میان امام و شیعیان

در ارتباطات بسیار پنهانی امام با شیعه، گاه لازم است اسرار تشکیلاتی، غیر مستقیم و به وسیله «واسطه‌ها» میان امام و شیعیان مبادله شود؛ این یک تدبیر کاملاً معقول است. هنگامی که چشمها و گوشهای بیگانه با ولی هرچه بیشتر در انتظار کشف ارتباطات شیعیان با امام‌اند - در موسم حج، در زیارت مدینه، در رفت‌وآمد کاروانها از شهرهای دور دست... هرگونه رابطه‌ای میان امام و افراد، اگر به وسیله جاسوسان خلیفه کشف شود، می‌تواند سریع دنباله‌داری به سوی اعماق تشکیلات شیعه باشد. در این مواقع، امام، خود نیز افراد را به ملایمت و گاه به عتاب، از خود دور می‌ساخته است. به سفیان ثوری می‌گوید: «تو مورد تعقیب دستگامی، و پیرامون ما جاسوسان خلیفه، هستند. تو را طرد نمی‌کنم، ولی از نزد ما برو»^۲

برای کسی از شیعیانش که در راه به او برخورد کرده و از روی تقيه، روی از او

۱. رجال کشی، چاپ مصطفوی، ص ۲۸۰

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۴۸

نیست؛ ولی با این همه، این را نمی‌توان «راز» امام دانست. این معارف با همه اختصاصی بودن، در صدها حوزه حدیث و فقه در چندین شهر بزرگ کشور مسلمان آن روز مطرح بود و شیعیان آن را برای یکدیگر نقل و شرح و تفسیر می‌کردند و همچون وظیفه‌ای در آموختن آن به یکدیگر می‌کوشیدند. به سخنی دیگر، این معارف، اختصاصی بود؛ ولی راز امام نبود.

اختصاصی، یعنی اینکه رواج و رونق آن محدود به جمع شیعه است و غیر شیعه فقط در شرایطی خاص می‌تواند بدان دست یابد؛ ولی چنین نبود که تعداد انگشت‌شماری از یاران و صحابه امام آن را بدانند و دیگران نه تنها از آن مطلع نباشند، که راهی هم به آن نداشته باشند، و شیعیان خاص حق نداشته باشند آن را به ایشان بگویند.

رازهای ناگشودنی تشکیلات

مسائل و مطالبی پیرامون اسرار جمع تشکیلاتی امام وجود دارد. یک جمع که با هدفی انقلابی و با ایدئولوژی راهنما، در میدان مبارزه سیاسی و فکری گام می‌نهد، دارای اسراری است. تاکتیکهای پیش‌بینی شده، زمان و مکان اقدامهای بزرگ، نام و نشان و تکلیف مهره‌های مؤثر، منابع مؤثر مالی، خبرها و گزارشها از پاره‌ای حوادث و وقایع مهم... اینها و مطالبی از این قبیل، رازهای ناگشودنی تشکیلات است که جز برای کارگزاران اصلی و شخص رهبر، برای کس دیگری دانسته نیست. ای بسا پس از زمانی کوتاه یا دراز، همه این مطالب افشاء شود؛ ولی تا پیش از زمانی معین، فقط افراد معینی که سر و کار این راز با آنهاست، می‌توانند آن را بدانند؛ و اینها همان «رازداران» یا «امانتداران راز» هستند. بازگو

برگردانیده، از خدا طلب رحمت می‌کند و کسی را که در موقعیتی مشابه، با احترام به او سلام داده، مورد نکوهش قرار می‌دهد.^۱

در چنین مواردی لازم است میان امام و این کسان - که احیاناً به اشاره و فرمان امام یا اطلاع او از راز و گزارششان محتاجند - کسی واسطه باشد. این واسطه، «باب» است. «باب» قاعداً باید از زبده‌ترین و نزدیک‌ترین یاران امام باشد، و نیز از پربارترین آنها از لحاظ خیر و اطلاع. باید همان زنبور عسلی باشد که اگر حشرات موذی بدانند در اندرون او چیست، قطعه قطعه‌اش می‌کنند و شهادش را می‌ربایند.^۲

و تصادفی نیست که می‌بینیم این «باب»‌ها غالباً مورد تعقیب و انتقام سرسختانه حکومت قرار گرفته‌اند. یحیی بن املویل - «باب» امام سجاده علیه السلام - با آن وضع فجیع کشته می‌شود.^۳ جابر بن یزید جعفی - «باب» امام باقر علیه السلام - چون تصنعی‌اش را بر ملا می‌سازد و از کشته شدن، که دستور آن از طرف خلیفه چند روز پیش از دیوانگی‌اش به حاکم کوفه رسیده بود، می‌رهد. محمد بن سنان - «باب» امام صادق علیه السلام - نیز اگر در معرض چنین خطراتی قرار نمی‌داشت، شاید امام - که در مواردی به صراحت از او اظهار رضایت و تمجید فرموده - او را به ظاهر مورد طرد خود قرار نمی‌داد. تبری جستن و اظهار بی‌زاری امام از یک راوی معروف و شناخته شده که بارها رضایتمندی امام از وی به گوش نزدیکان و خواص رسیده، به گمان قوی هیچ موجهی جز یک تاکتیک تشکیلاتی نخواهد داشت.

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۱۹
 ۲. این تعبیر، از حدیث گرفته شده است.
 ۳. در حالی که هنوز زنده بود، پای او را قطع کردند و وی را به قتل رساندند. برای آشنایی با این چهره بسیار منور، بنگرید به رجال کشی و سایر کتابهای رجال.

«وکیل» چه کسی است؟

همین سرنویشت در انتظار «وکیل» نیز هست. حافظ و مباشر جمع‌آوری و تقسیم اموالی که در اختیار امام است، بی‌گمان از اسرار زیادی باید آگاه باشد که کمترین و کوچک‌ترین آنها، نام مؤدیان و گیرندگان آن اموال است؛ و این برای دشمنان تشکیلات امام طعمه کوچکی نیست. سرنویشت عبرت‌انگیز معلی بن خنیس - «وکیل» امام صادق علیه السلام در مدینه - و اظهارات تقیه‌آمیز امام درباره مفضل بن عمر، «وکیل» آن حضرت در کوفه، نمونه روشن و روشنگری بر این مدعا است.

نحوه تکاپوی تشکیلاتی شیعیان

این سه عنوان (باب، وکیل، صاحب‌سر) که مصداق هر یک را در چهره‌های مشخص و مبرز از رجال شیعه می‌توان یافت، طرح تاریک و روشنی از واقعیت شیعه و روابط آن با امام و مجموعاً نحوه تکاپوی تشکیلاتی شیعیان به دست می‌دهد. شیعه در این طرح، مجموعه‌ای از عناصر هماهنگ و همگام و مصمم است که گرد محوری عظیم و مرکزی الهام‌بخش و مقدس جمع شده است؛ از او می‌آموزد و فرمان می‌گیرد؛ برای او خیر و گزارش می‌آورد؛ امیدش به او و چشمش به اشاره اوست؛ حتی جوشش بی‌تاب‌کننده احساسات خود را نیز - که برای یک جمع مستضعف و مصمم بر مبارزه، گاه بر اثر فشار نارواییها و بی‌عدالتیها طبیعی است - به توصیه حکیمانه او مهار می‌کند؛ و شیوه‌های کار پنهان، مانند رازداری، کم‌گویی، بی‌نشان زیستن، تعاون درون‌جمعی، زهد و پارسایی انقلابی و مانند اینها را هم به تعلیم او و به‌عنوان کاری مقدس و خدایی می‌آموزد و به کار می‌بندد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته